فصاحت شعار د اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعار آتش چون نسیم گلزار نعیم و سلاست در غذوبت عبارا تش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش عوالی نشان خواجه صدر الدین محمد از اعیان کشمیر بوده قبالیت و مواضع متعدد از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیور غال داشته بمناصب ارجمند و مدارج بلند فایز بوده او از قوم بجه است بپای موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی که آن قبیله ایست از نجیب ترین قبایل در رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت با آن زد و ضرب المثل آن دیار خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا گذشته اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان و نواب عبد الاحد خان اکبر آبادی و نواب ابو البرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبد الله صدارت خان دامن نجابت ایشان مشرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانواده ترکستان است در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله گوجواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فرد

از نقش و نگار در و دیوار شکسته؛ آثار پدید است صنادید عجم را؛ حق سبحانه تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و عزی و مالی عطا کرده بود چنانکه تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن شعری در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار خلیل نوشته اند نموده یا ستعداد خداداد در فنون علم و ادب ترقی نمایان بهم رسانید در صغر سن که هنوز عمر ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت مشحون بنظم میرسانید چون ورزش شیوه علم و ادب ملکه و محاوره نظم و نثر و خط و تحریر و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ محمد مسیح طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول شباب وفات یافته باوجود آنکه از مادر اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشمیر در بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خواجه حبیب الله عنقا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابومحمد حسن زیاده بر اسلاف و آبای خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال است در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین رنگین داد و خیر بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم چو شانه دست بزلف بتان کنم : سیر سواد اعظم هندوستان کنم : با مستعدان روزگار طرح محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده هر یکی از لطایف صحبت او مستفید و محظوظ گردیده بملاحظه علو پایه او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیاز مندی

میلاد ندومی دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقعشده چنانکه خود از تاریخ تولد خود خبر می دهند فرد چو من زادم پی تاریخ آن سال شد پدر کفتا نهال باغ اقبال ؛ اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آغاز صبح شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکری بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضاری وافر قریحی وقاد و طبیعتی نقاد ذکای مفرط و ذهنی صافی وجودتی کافی دارند با او قات دیدن شد که در یکساعت کاغذ طویل و عریض را اشعار هدایت شعار مملو از آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر رسا و سعی موفا در عرصه یکروز بلک یکهفته از عهده یکدو بیت مثل آن نتواند برآمد در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما و لغز و صنایع و بدایع و نثر مرجز و عاری و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متاخرین معجونی مفرح قرار داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا بجلوه آورده در غزل شیوهٔ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات و شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیده گی استعارات بکار برده اند فرد

ز فکر معنی باریک چون موئی شدم شعری که زان تاب کمر آموختم نازک خیالی را

در رقعات و مکتوبات و دیباچه های کتب و سفاین و رسایل و نسخه لطائف و ظرائف سبز نموده رسانیده اند چون نمک خوران عشق مجازی سینه شور

معارف جلوهٔ حسن حقیقی مزه ندارد در خاندان عرش آستان علیه قادریه مرید نهد ابقد
و ضخامت یکدیوان متوسط در نعت و منقبت و دفتری ترتیب داده اند و جو تربیت از خدمت
حقایق آگاه خواجه محمد خلیل قادری بزرگان البسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
ور گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بقربت اتبدای اعاظم اهل تسلط و اقتدار کشیاره
و هند و ستان و خراسان عالم را گرفته مثل قصیدهٔ تاریخ فتح قلعه سیستول و اجرای آثار برقی و جر
ریل و احداث منارهٔ ساعت انگریزی و قدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور ما
متعلق بهذا لنظر در آمد که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سکوت بر دهان بنهاده اند
ایشان را ساکنان ماوراء النهر و خراسان و ایران بشوق و شغف تمام بتحفه میبرند و زیب دفاتر
و سفاین مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عذب خلاف ایشان هر فرقه راضی و سیراب
و تعصب و مغایرت از خلق ایشان بغایت دور با هر یکی گرم میجوشند و هیچکس اسیر دمگو نمید
بر صنایع کرده از صنع کراهت ندارند که هر خوش نشین و نخواهد بد نوشت انشاءالله
تعالی متعقب با نطباع تصانیف دیگر ایشان گوش و گردن ملمای روزگار موشح
نموده آید والله الموفق وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه طراز نسخهٔ آفرینش و افتتاح مجموعهٔ دانش و بینش حمد صانعیست که دایرهٔ آسمان
حلقهٔ چشم موریست در صحرای منتهای قدرتش و بیضهٔ زمین دانهٔ ریگی در دریای ناپیدا
کنار عظمتش سپاس بیقیاس از احاطهٔ وهم بشری بیرون است و حمد بیحد او از حوصله

عقول ناقصه افزون جائی که فرازنده لوای کُنْتُ نَبِیًّا وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ

لوای لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ نوازد و برزند خلعت لَوْلَاكَ

لِمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّةَ سدای سُبْحَانَكَ مَا شَكَرْنَاكَ حَقَّ شُكْرِكَ آغاز د سرسگان

ظلمکده امکان را چه امکان که قدم در راه محمدتش چنانکه باید و راه بمنزل سپاس چنانکه شاید برد

حمدی که سزاوار عظمت او است خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال او است خود تواند سفت

تنک مایه گان بی بضاعت را جز دست تهی وسیله نعمت و گرفتاران سلاسل طبیعت را غیر اظهار

عجز دست آویزی نه رباعی یا رب به ثنای خود راه نمای : از نور یقین دلم منور فرمای

پیش تو حبیب تو شفیع آوردم ، بر عاجز و ضعیفی من بخشای : و درود نامعدود بر سرور ارا

مقام محمود که ذله خواران مائده جود طفیلی وجود او یند صلوات الله و سلامه علیه و علی

آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَ اَصْحَابِهِ الرَّاشِدِیْنَ الْمُهْتَدِیْنَ وَ اَتْبَاعِهِ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ

اما بعد ابجد خوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوثق بالطاف کارساز باطنی

و ظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص به شعری غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه

بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا می رساند که چون در ایام صبا نشو و نمای نهال طبیعت یا بیاری

سحاب تربیت جد مادری فقیر حقایق پناه ، معارف دستگاه خواجه خلیل قادر اوصله الله الی

الغایت المراد در ذراری فرد بوده و ایشان بغیر از والده فقیر اولادی نداشتند و از و جز حقیر

یادگاری نمانده و بحسب قضا در طفولیت گوهر وا آغبا نیمی بر چهره ام نشسته بهذا این کمترین را

در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطلع انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار داشتند

همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال میبودند در هنگامیکه قلم بلوغ رقم تکلیف

هنوز تا ضمیم نکشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطرم سر میزد
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
الوف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت واقعش بحمد الله و المنة
گاهی بان بمدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی آورده بگوشه توشه خود راضی میبودم نظم دایهٔ من ز مایهٔ هنر است
دستم از آبله پر از گهر است : نان من از خود است بدر مثال : نشوم خم به پیش کس چو هلال
نان کشکین خود خورم بخوشی : مینرم دست رد به پنجه کشی : حامی خود خدا شناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس : لیک با نیک و بد بآسانی : صبح وارم گشاده پیشانی
هرکه آید رضای او جویم : هر که بینم دعای او گویم : تا آنکه بفحوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فصحا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که وارد این آن سرزمین بودند طرح مجالس و
و مشاعره اتفاق افتاد و صورت افاده و استفاده دست داد و احیاناً با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع و آثار و اخبار آن قوم آمد و شد اتفاق
می افتاد و آن گروه نیز چون قدردان فضلا اند خصوصاً و لایات و کتب خود مطلع
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هجری علی صاحبها السلام بیک هزار و دو صد و شصت و سه
موافق با یازدهم شهر محرم الحرام یوم دوشنبه رسیده که این قطعه از آن مخبر است قطعه
دوش از این نسخه نکته ها راندم : با خرد از کمال استغنا : گوش پر دُر چو کرد گنج گهر
را آفرین بر من و زبان بگشاد : بهر تاریخ هجری نبوی : گفت تالیف نسخه زیبا باد

در سنه ۱۸۴۷ع یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
این قطعه از آن خبر میدهد قطعه باخرد گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکو فالی
سال تاریخ و حال آن تصنیف تا چگونه است باز گو حالی بهر تاریخ عیسوی گفتا
داد ترتیب نسخه عالی بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کره ارض و
ما یتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتابان کوک انگریزی که بالفعل سیر بار سیر اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده های آن فرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و امیریکا ست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده ولکل وجهة
هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزبدة الاخبار است بر
چهار باب اتفاق افتاد والله ملهم السداد و هر گاه جهة تزئین کلام فرد فردی
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زاده طبع راقم حروف اند و سوای مصرع
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و ان در ایضاح مرام تمنا مینمود
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پردارم • رو بباغ کسان چرا
آرم • پیش من هر چه جنس نیک و بد است • نیست زان کسی از آن خود است • گل
ز بهبویش عیان شده عیب • بوئی از موی مستعار چه زیب باب اول
در بیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان باب

باب دوم در بیان اسامی کثیر البلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شمال و یورپ و افریکا و امریکا است مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم در ایراد بعض عجائبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله الاستعانة و علیه التکلان باب اول در بیان احوال افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان بدانکه

اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گویا یک فلک هستند مانند توی پیاز بریکدیگر پیچیده و هر توی فلک علیحده است و سطوح آنها باهم متلاصق اند در میان هم فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک که نزد اهل هیأت بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیأت حاجت بفرجه بین السطحین متحقق نشد از ان جهة اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع راسیر و دور ملایکه مابین هر دو آسمان معلوم شد اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه لتباین مخالفت لفظی است زیراکه مقداری راکه اهل هیأت داخل ثخن آسمان داشته اند شاید بعض ازان در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و مابقی را ثخن و سطبری فلیرتفع النزاع و افلاک کلی چنانکه حکما اثبات نموده اند افلاک تسعه اند و تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار درون فلک قمر و وا قعشد

که سطح محدب کره نار مماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک و آب زیر
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و
و خفیف مضاف است و آب سرد و تر و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است

فائده اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیوم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات جو و مرکبات
غیر تامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بینان بعقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا بتاثیر بعض کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صورتی نپذیرد و کار او سیر و دور است و رسانیدن کیفیات متخالفات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روائح در شامه و اصوات در سامعه و رطوبت و یبوست
و برودت و حرارت در لامسه علی هذا القیاس و آتش همان هوا است که بسبب حرکات عنیفه
و شدیده یا بتاثیر آفتاب اشتعال یافته صبغه تیزی گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفسه
درکار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد چنانچه فلیسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
خرق و التیام در آسمان و ستاره ها نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
بنابر اوهام ظنی ممتنع می پندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره برا

که در افلاک سبعه خرق و التیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعه خرق و التیام جایز است **فصل** افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که او را فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتملست بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل النهار گویند جهة آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز مساوی میگردند؛ و زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع حرکات است چنانکه دور عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدا معین بحرکت خاصه و باز رسیدن بهمان مبدا و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت او ولی از ینجهة مسمی است که اول حرکت که دریافته میشود اینحرکت است و فلک الافلاک باینحرکت خود تمامه افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و بسرعت گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد هزار سال و کسری راه بهیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
شد آنحضرت از وی پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده یا نه در جواب باین دو لفظ
لا و نعم معا متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه
معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود
گفتم لا و در همقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد ساله راه قطع کرده
وقت پیشین شد گفتم نعم **فصل** و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر بر خلاف فلک
اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس
هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم
از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی الشیانست که از مغرب
بمشرق بر خلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی بشل فلک اعظم هر شبانروزی
تقریبا یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
مخافةً لاطناب متصدی ایراد آن نشد و **فلک** دوم که در تحت این فلک
اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند
واین کواکب با جمعها در سطری و ثخن فلک هشتم مرکوز و مغرقند بحیثیتی که قطر
آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان واین کواکب مذکوره را ثابت

ازانجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطوءاست گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آنها علی الدوام بر یک وتیره واحد ثابت است که هرگز تغیر نمی یابد بخلاف سیارات و منطقه
این فلک هشتم را منطقة البروج ودایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج ا
عشر میگذرد و چون دایره منطقة البروج از دوایر عظام قاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله وازین
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود ازو میگذرد شمالی میشود از
معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حمل است که چون آفتاب بآن
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود ازو بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
نقطه اول میزانست که چون آفتاب بآن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بحسب
محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم این دایره بدوازده
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب آلهی در اذهان بنی آدم القا
شده و سایر طوایف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هنود
وغیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ارباع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربیع و خریف و صیف و شتا هر فصل را ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم آن فصل در بحالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و نیز آفتاب را در مدت یک دوره تمام خود دوازده نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک نجم می آیند در اجتماع ماه و نیست اجرام فلک را بعدد اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند و هر قسم را برجی منقسم کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از بروج دیگر بوده آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعف در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال گویند مثلا هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزان است خواهد بود و علی هذا القیاس حال در برج خانه است و شمس و قمر هر یکی یک برج دارند باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها در آن برج پیدا شده بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین بروج را بمقدار ایام حرکت آفتاب سی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را ازان برج درجه نام نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم ازان درجه دقیقه می نامند و اهل هندی مدت قطع آن مقدار را یک گهری می گویند و هر دقیقه را نیز شصت قسم منقسم گردانیده ثانیه گفته اند که در هندی انتراپل باشد و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و ثالثه

نامیده که در هندی آن را چهن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج اثنا عشر و ماه قمری عبارتست از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن باز بهمان نقطه و سال قمری عبارتست از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصه الحال بدانکه این دوازده برج باهم در صورت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس حمل که بفارسیش بره و بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفراوی و برج منقلب و ربیعی و شمالیست بصورت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت او واقع اند بیست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصورت او تعلق دارند گویا خارج از صورت واقع اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی فروردی و بانگریزی مارچ گویند و ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصورت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او بجانب مغرب است و صورت وی از نصف و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صورت او تعلقی دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت
و بانگریزی اپریل گویند و جوزا که بفارسیش دو پیکر و بهندی تهن خوانند خانه
عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم
و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان
و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
و مغرب و هژده ۱۸ ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و منعقه
و غیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی
گویند سرطان که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرک خوانند خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سرد و تر بلغمی و مونث و لیلی و برج منقلب بصورت
خرچنگ است که هندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی
تیر و بانگریزی جون گویند و اسد که بفارسیش شیر و بهندی سنگهه نامند خانه
شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیست و مذکر و نهاری و حار و
یابس و صفراوی و ثابت است و بصورت شیر است که از بیست و هفت ۲۷ ستاره ترکیب
یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و تعلق دارند و مدت ماندن
آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولائی گویند و سنبله که
بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال
مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی
بر شکل زنی است که در دست او خوشه ایست سر آن زن بجانب شمال و پایها

او بجانب میزان و از بیست و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست او خوشه در آن دست واو ستاره ایست که او را اسماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند میزان
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصورت ترازو وا
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی ستمبر
گویند عقرب که بفارسیش گزدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصورت گزدم ا
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مکر نامند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصورت بزغاله بست
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذبح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند دلو که بفارسیش سبو و بهندی کنبه خوانند

خانهٔ زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را درو شرف و هبوط نیست برج ثابت مذکر گرم و تر و مذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده در دست گرفته آن دلو را و از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری باشد

حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانهٔ مشتریست و وبال عطارد و هبوط او و شرف زهره مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذوجسدین بر شکل دو ماهی است که باهم نشیب و نشکم چسپیده افتاده اند یکی از انهار اسمک مقدم خوانند که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند واللہ اعلم

فصل بدانکه نور قمر مستفاد از آفتاب است و افلاک چون کرهٔ است و سیر قمر در غایت سرعت است دو شبانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و نمی آید و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نو شد و هلال برآمد بنابر کرویت افلاک درآنوقت یک کنارهٔ قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و همان کنارهٔ ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال میناسند هر چند از آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهة آنکه جرم قمر بیشتر محاذی آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابلهٔ آفتاب رسد که شش برج تمام

و آن چهارده منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود آنحالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد نور
قمر بنقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدتین میخوانند و جوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آنعقده را که ماه چون از و بگذرد شمالی شود راس میخوانند و آنعقده دیگر را
که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند از آن که در شکل بسر و دم اژدها
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحوست اینها
بدستور کواکب شبیه تجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطی دارند و با
این دور فلک را که دوازده برج است به بست و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از ان منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر برج دو منزل و ثلثی
باشد اسامی منازل بیست و هشتگانه این است شرطین بطین ثریا دبران

هقعه[5] هنعه[6] ذراع[7] نثره[8] طرفه[9] جبهه[10] زبره[11] صرفه[12] عوا[13] سماک[14] غفر[15] زبانا[16] اکلیل[17] قلب[18] شوله[19] نعایم[20] بلده[21] سعد ذبح[22] سعد بلع[23] سعد السعود[24] سعد اخبیه[25] فرع مقدم[26] فرع موخر[27] حوت[28] **فصل** بدانکه ستاره **زحل** برجی را در دو سال و نیم قطع میکند و **مشتری** برجی را بیکسال و **مریخ** چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را در چهل و پنج روز و **آفتاب** برجی را بیکماه و **زهره** نیز چنین و **عطارد** نیز چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را بشانزده روز و **قمر** برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و **ثوابت** بقول بعضی متاخرین در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که رنگ سیاه تعلق بزحل دارد و رنگ کبود تعلق بمشتری و سرخ بمریخ و زرد بآفتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد و رنگ سبز بقمر علی هذا القیاس و در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت و تعلق ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است **قاعده** در یافت **تحویل آفتاب در برج حمل که نوروز نامند** مشیر خان منجم مینویسد که از ایام هفته یک روز باید افزود مثلاً اگر امسال نوروز در روز شنبه بود در سال آینده در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو و نیم گهری زیاده باید کرد که در این قاعده مختلف نمیشود نه موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته باشند بکرر بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده و **عبد الرحیم** منجم جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی که باشد از تحویل دوازده گانه در حمل یا ثور یا جوزا و غیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه شد

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گهری و سی و سه پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آینده بفاصله ده روز بعد چهارده گهری و سی و سه پل روز بلند شده روز یکشنبه تحویل خواهد شد و تحویل **قمر** در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است **نظم** ز سه هر چه باشد مثنی نمای ۰ بر و پنج روز دگر بر فزای بهر پنج از آن خانه ز آفتاب ۰ بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یک روز از ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع را پنج بیفزای بعد از ان نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا از ان برج کن و بهر برج پنجعدد طرح نمای تا آن برج را که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه در ستاره شهاب که در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد مردم مترددانه بعضی را اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون بکره نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد اگر غلیظ است چند روز بصورت تیره بایستاده و مدار با دیگر اشکال پدید ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و از ان کره احیانا بسبب حرکت اشتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات فلک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین سے آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره نار و هوائی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید و چون

لطبقه زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجهات زیرا که نوری که ازین ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی با شعله ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره ها مشابهت تامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعد یا انتشار جسم نار که هبوط کرده باشد محمول توانند شد اکثر اوقات از چپ بر است و از راست و بچپ میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را تعطیلی نیست بلکه قاصدی از ذوی الاراده والاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستاره های دوان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که استراق سمع میکنند و این را دو وجهست اول آنکه شیاطین از ماده دخان مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان ها که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش از آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوئی درست کرده در پی شیاطین میدوانند مانند گوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و حفظ آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصورت کوئی که از نفخ یعنی اثر
شعاع آنها پیدا میشود هردو را در لغت ستاره و نجم و کوکب کویند و در توپخانه
گلوله را بنام توپ سمی میکنند و در قرآن مجید این فوایدا نجم جا بجا مذکور است
واللہ یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل** بدانکه اعتقاد حکما
آینست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتسخین و تبخیر عناصر بحرکت
و باهم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها باهم مخلوقات چند از جنید تکون می پذیرند
مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از حیز هوا و آنرا
بالا میرود و بحد کره نار میرسد و مشتعل میگردد و احیاناً تا چند روز آن اشتعال
باقی می ماند و بصورت شهاب و ستاره ذو مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
شدن عنقریب زایل میگردد مذ شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق
میگردد و علامات سرخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود
بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد
که انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی تکاثف
می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر
گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
ثقلی داشته باشد باینجهة بسیار صعود نمیکند بسبب برودت آخر شب منجمد
شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد در اثنای راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان
و غبار بجد برودت میرسد بخار سرد میگردد دخان در اثنای آن تقلقل سکند
آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند گاهی بسبب تکاثف و برد منجمد شده
بر زمین می افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب اسباب دیگر هم بدستور
جمیع کارخانجات عالم درکار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله
براین مواد و صور مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملائکه و فرشتها خوانند
و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از
اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا شارع علیه الصلوة و السلام انتظام آن
کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را
تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آرند
اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه هر چیز تعمق و غور نماید بکمال
غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب هرگز میسر نشود
اگر نفی اسباب مطلقا نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت
اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانك ما خلقت هذا باطلا
پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت
حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسباب بنابر اجرای
عادت خود میفرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم گه
ز حکمت کرده ایجاد سبب را ٭ روز را پوشیده در جلباب شب ٭ قدرت خود ساخته گاهی

عیان ۞ صورت اسباب بردہ از میان ۞ پس باید دانست کہ آنچہ حکمای
فلاسفہ در تکون ابر و باران و رعد و برق گفتہ اند محض برای تصویر صورتی
از صور واقعہ بقدرت آلہی گفتہ اند تا استبعاد دفع شود و ذہن مالوف باد را
جریان قدرت کاملہ در ضمن اسباب متعارفہ قبول نماید **تفصیل** بدانکہ مفسرین
ومجتہدین **شکر اللہ** سعیہم چنین روایت کردہ اند کہ ارتفاع آسمان
دنیا از زمین مقدار پانصد سالہ راہ است وہمچنین مابین ہر دو آسمان از آسمانہای
ہفتگانہ ہمین مقدار است وثخن وسطبر ہر آسمان نیز ہمین مقدار است از ینجا بلندی
آسمان ہفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب ہیأت را در عالم ابعاد
واجرام بر مقدار ثخن وسطبری آسمانہا طریقہ دیگر است کہ براہین و دلایل ہندسیہ
بر آن قایم ساختہ اند و چون راہ پانصد سالہ کہ در روایا صحیحہ وارد شدہ
متعین و متشخص نیست کہ تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
صعود نسبت بقطع مسافت ہموار دشوار تر است و زمان قطع مسافت
اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکہ در رفتن بر زمین
ہموار و بالا بر آمدن بر کوہ مجرب است و اہل ہیأت بفرسنگ و میلہا تقدیر ابعاد
کردہ اند درینصورت احتمال دارد کہ روایات شرعیہ و براہین ہندسیہ تطبیق یابند
واللہ اعلم بحقایق الامور **فصل** فا ما حکمای فرنگ انگریزیہ در باب گردش
آسمان و زمین و ثخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنہای مخالف مذکورۃ
الصدر بیان می نمایند ما خلاصہ اقوال آنجماعہ کما وعدناہ فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریقین روشن شود و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدرسه علم هیأت شکل آسمان و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر پیچ بر پیچ چون پایه گرد داده از آن میان تهی یکی بر دیگری وضع شده طبق بر طبق و ته بته نیست اگر چنین میبود یکی بر دیگری حایل و حاجب میبود و ستاره های ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است لهذا او را نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و هزار کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بآفتاب در شعاع پوشیده میماند و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد و قریب برابر زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه بنظر می آید اما از زمین یکهزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرور و پنجاه لک کروه از زمین فاصله دارد از دوربین بالای جرمش چند داغ ها بنظر می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و بزرگ

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سنه عیسوی ستاره و سیاره بر سکل برادیده است لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود عیسوی دیگر یک ستاره سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضاً چهار ستاره سیار اول سیریش دوم پالش سیم جونو چهارم نشاین در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند سیریش و نشاین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و جونو از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالش آنقدر بعید واقع که تا حال بعد مسافتش متعین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدوربین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چندین قمر اند چنانکه برای مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان نیز حیرت افزا و هوش ربا اند بملاحظه آن که باهمدیگر بستگی می دارند آنها را ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب شش هزار بنظر می آیند مگر بوساطت دوربین زیاده از لکها که شمار آن در و اهمه نگنجد مرئی میگردند و تیز روی و بعد آن ستارگان از حیطه وهم بشری بیرون است و از جمله آنها ستاره هاییکه قریب ترین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر ممکن میباشد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف میرود از اینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره‌ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اهل هیات این
ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کروه میگردد و گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد و سرعت گردش این
ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا در تیزروی
باستاره‌های و مذا آنچه نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دوره با آفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته برآورند بلکه بهزار مرتبه از ان زیاده تر و مدام روشنی
دران‌ها می ماند و هرگاه یکی از انها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند
فاصله فی مابین با تصد و شصت کرور کروه میباشد و چون نهایت قرب
بهم رساند بیست و شش لک و چهل هزار کروه در عرصه یک پهر که سه ساعت
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی ببرجی تخمینا میرود
و ماهتاب که سریع السیر است در یک لمحه ششصد و شصت بار مانند گردش
دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرنگ آنست
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این زمین
که ما بر او می ساکنیم آن هم یک ستاره است بدستور یازده ستاره دیگر که

بنوبت وفاصله گرد آفتاب میگردند واز روشنی اقتباس مینمایند وزمین گرد
مرکز خود در بیست وچهار ساعت یکبار میگردد وسبب شب وروز این است و
هر حصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در انحصه روز میشود ودر حصه که آفتاب
نباشد در انجا شب است وگردش روزمره زمین از جانب مغرب طرف مشرق است
از ینجهة شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در انجا صبح میشود وهمان
شعاع چون لسمت الراس رسد نصف نهار میگردد وچون شعاع بجد غربی
افتاد در انوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در
ملک بنگاله آفتاب طالع میشود وزمین بسبب کشش آفتاب معلق است در
دقیقه گهری سیصد وچهل کروه گردش مینماید ودر سالی یکبار ته وبالا میشود
لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس وفرنگ درباب گردش آسمان وزمین
متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی وهندسه وحکمت
خصوصا علم هیات طرفین تشفی خاطر بالکلیه نمیشود وهرگاه از گردش زمین برج
افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است وهرگاه عکس آفتاب ومهتاب
وستاره های سیاره بمقابل دنیا وبروج تابان شود قیاس نمایند که فلان ستاره
در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان وزمین
در مدرسه علم هیات ساخته اند وشکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش
چند مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دست
چرخه میگردانند دنیا بحرکت در آید وآسمان ها ساکن باشند ونقش اقالیم

فوق و تحت و چپ و راست بیضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
آسمانهاست و مرکز آن ها و حضیض بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم
افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت
سیاره بنظر می آید همه را ادعاست که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن
بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
چنانست بلکه بتحرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال
حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین
و ایراد اقالیم سبعه ایجازاً و اختصاراً میرود **فصل در بیان مساحت**
کره ارض و ما یتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه
منقول است که تعالی اول زمین را بر آب یا خورد آفرید و در وی رگهای کوه
پیدا کرد و دران رگها حرکتی داد که بسبب آن انهار ابخود میکشند و چشمها
جاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهم فرموده مقدار که
هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا منبسط
و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده **ان اول بیت**
وضع للناس و شهر مبارک مکه را ازینجهة ام القری نامند و باتفاق
محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است کره زمین باوجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش باهم تباعد کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است بلاشبهه معهذا دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیاد ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت انگلنڈ بر جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا رو نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود باین منوال نمیرسید لهذا محققین فقها علیه الرحمة در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر بمیرند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود دون العکس زیرا که طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعیه براین مکلف است آنست که اوقات صلوة را برا وضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را اقالیم مختلفه نشسته اند
عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدری
از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی مایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقیق
رسیده که همچو گل قدم مدور شکل است مقدار دورهٔ زمین بیست و یکهزار و هشتصد
و هفتاد و پنجکروه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کروه و برین
کرهٔ هرگاه که دایره معدل النهار که منطقهٔ فلک الافلاک است و خط استوائش
خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که بنات النعش واقعست شمالی میخوانند و نصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هر وقت
که دایره افق را دایرهٔ عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هریکی ازان دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کرهٔ زمین بابن دو ایر مفروضهٔ متقاطعه یک
دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالای افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
زیر آب مستور است و یکحصهٔ دیگر بر منصهٔ ظهور بصورت بیضه که در آب افکنند
وازین حصهٔ مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
جانب شمال هم آب دارد و دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر اند انقدر

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته
پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوهها و بیابانها نیز ازینجمله بسیار اند
لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب
مفروض کرده اند و هر شهری که برین خط بود شب و روز در آنجا
برابر باشد و سالی هشت فصل در آن دیار بوقوع آید دو بهار و دو تابستان و دو
زمستان و دو تیرماه. اکثر اوقات در صحاری و بیابانهای آن بلدان گل و ریحان
باشد اعدل البقاع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
شراب که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد ازینجمله هشتاد
ساله راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
زیر آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
هوا ذی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را هفت
قسم کرده اند و اقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
زمین سیصد و شصت درجه است چون کرویست یکصد و هشتاد درجه تحت
و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب و نود درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
محترقه و کوه های برف است در انجا جانداری نیز پدید و امکان آبادانی ندارد
و بیست و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقیمانده قابل زراعت
و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و هشت
هزار کروه است و تمام بر و بحر سه لکهه و دوازده هزار کروه گرداگرد دنیا
کوهی است بلندترین کوه ها زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
از آن دره بمحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند
هر کسیکه بآن دره رسد بزور آب بمحیط میرود و صورت بازگشت ندارد فی الجمله
زمین منقسم باقالیم سبعه است طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط
استوا نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق
واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از خلیجات بآنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه بحار
بحور دیگر در این ربع است امّا بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیر پنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضاً پنج کوه وسیع و
رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد سی و دو است

ونزدیک بدوصد وچهل انهار وجوی بزرگ باشد که عبور ازان ها میسر نشود مگر بکشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ ودانایان یوروپ بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب ویکحصه خشکی است ومقدار دوره اینقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بست ویکهزار وشصد وهفتاد وپنجکروه است وگنجایش مذکوره ان هفت هزار کروه بحر عظیم زمین سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب وافریکا را از سواد ملک امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است سیم بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگذارد اینهمه بحرها از آب شور مالامال اند مابین این ها مقدار شصد جزیره کلان واقعشده وغدیرها دو سه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی ازان ها دو صد وشصت وچهار کروه است وجانب شمالی ملک پارس غدیریست تیره رنگ بحر ودر ملک هندوستان نیز غدیریست معبد هنود مانسرور نام غدیر آنست که با بحر عظیم ملصق وملحق نباشد ورود بار آنکه از کوه ها برآمده جریان می یابد وکره زمین چون از خط استوا ومعدل النهار بر چهار حصه منقسم شده است وهر حصه را نامی است اول آشیا دوم یوروب سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا نیکی دنیا ودنیای نو نیز گویند آشیا بنسبت دیگر سه حصه بزرگست ویوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً مقدار هفتاد کرور مردم اند در آشیا پنجاه کرور در افریکا دو کرور در یوروب

شانزده[16] کرور از امریکا دو[2] کرور و هشتاد لکهه مردم اند و بر روی زمین چهار[4] دین و کیش رواج دارند اول[1] اهل اسلام اعزهم الله دوم[2] نصاری سیم[3] یهود دوم آن چهارم[4] اقسام مذهب بت پرستان و غیر از آن بسیار مردم اند که هیچکس را نمی پرستند بت پرستان دو[2] کرور و بیست[1] لکهه اند و مردمان هنود که در میان آنها شعب و قبایل بسیار اند شش[6] کرور و پرستند گان کینوس و شاکموتی که مردم چین اند سه[3] کرور و دیگر متفرقه مردم که بعض دیوانرا می پرستند هفت کرور و مردم یهود نا یهود سی[30] لکهه نصاری عیسوی نوزده[19] کرور و مسلمانان بیست و چهار[24] کرور و پنجاه[5] لکهه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و ثروت و زور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمامست

والعاقبة للمتقین والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** خیر شعری برکشا چون باز باز ٭ خویشتن را با سفر دمساز ساز ٭ گر شدی در خطهٔ کشمیر پیش ترک این سر منزل دلگیر گیر ٭ در جهان انگلسکه اوانا دزا ٭ در همه عمر است چون شمشاد شاد ٭ پند پنداری تو ای ناکام کام ٭ گشته چون خاک بآرام رام ٭ چشم یاری از دل بیدار دار ٭ بند بر سیر جهان یکبار بار

باب[2] دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً ایجازاً بموجب قرارداد مورخان ایران و توران الاقلیم الاول

این اقلیم بزحل منسوب است عامه این اقلیم اسود اللون مجعد موی اند ابتدای این اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال و
سراندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان
و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و ششصد و
و شصت و چهار و نیم فرسنگ است و در این اقالیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و
و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتفا میرود و دو شروع
بولایت یمن که بحکم الایمان یمان تیمنا میشود یمن ولایتی است در غایت نزاهت و
نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون از ابنیه یمن ابن قطن
بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است بیمن اشتهار یافته و برخی را
اعتقاد آنکه چون بر یمین مکه معظمه واقعست هر آینه بیمن اشتهار شده بهر تقدیر بقعه مبارکه
و با میمنت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه
السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام ابن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده جهت
سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمرها لوای مقاومت افراختند
امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروف
یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در آنجا ابنیه و حجرها
نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت نیست و در شهر مخا زر
فرانسه رایج است و یک ریال را سیصد خاسی می آید و خاسی بهای خورد و باریک مثل
کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یلملم در میان مخا و جده جائیست که مواقیت
حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس سره در صحا واقعست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت
بر تعمیر آنجا گماشته و در انجا درختی است که آنرا قات مینامند و برگش از عالم افیون
کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سردسیر و گرمسیر در انجا نیک میرسند دیگر
صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سایر امصار
مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در انجا
میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعمل می آید چنانچه
از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر غمدان در
صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر گشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
در انخانه وزیدی از ان تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد
و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود نیز میخورده بعد از چند گاه پسری
که پدر را از ان شیوه مرضیه باز داشت هر آئینه آتش سخط آلهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه ۳۰ ۴۰ سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده و اینقصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن سبا است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار از ان آثار خرابی
باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام نباشند و دیگر حضرموت است و آن نیز شهری با نام بوده و ناحیتی است با نزه
داشته گویند در انجا آبیست هر که از ان بیاشامد مخنث گردد و ایضاً عدن است
که در ازمنه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بمخا منتقل شده و تا مخا
سه روزه راه است اما بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از
جمله خلیجات بحر هند است طولش چهارصد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ
رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقعشده هر آئینه باین اسم موسوم
گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش
سرمای سخت شود احیاناً برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
که بحر عمان و بحر بصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع بیحد
رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما
گردابی دارد که چون جهاز دران افتد دیگر خلاصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
و شصت و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند درمیان دریای عمان و قلزم پانصد
فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بیشتر دران ساکن اند
هجر بلده ایست میان عمان و عدن دران ناحیه نسناس بسیار است و آن جانوریست
مانند نصف بدن انسان که یکدست و یک پای و یک چشم دارد دست دیگر او در سینه اوست

وبزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رسیدم
و بسیار آنجا بودم گفتم که این نسناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نسناسی زنده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس من با آن غلام گفتم او را بگذار
وگفت بکلام و فیر نغته مشو من قبول نکرده و را رها کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت و الله
اعلم و نیز باغ ارم شداد عاد در یمن ما بین صنعا و حضرموت است و کیفیت آن اینست که چون
عملیق بن عاد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن درگذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قمع کرده
آنملک را گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا و علیه السلام بشداد
و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود متعین کرده و هزار هزار نفر همراه یک از آنها مقرر کرد و در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت از معادن درست کرده بفرستند و گنجهای مدفون زمین را کنده بیارند
متصل کوه عدن شهری را مربع الجوانب که در آن جهل کروه بود بنیاد نهاد اول فرمود تا
اساس آنرا کنده با آب سایند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس بروی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را برآوردند ارتفاع دیوار صد ذراع متعارف آنوقت ساختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره میشد و در میان چهار دیوار شهر
یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه با نواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده و در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بکوشکها و منزلها روان

کرده وصحن آن نهر وجداول بریزه های یاقوت وپاره های زمرد ودیگر جواهر پر کرده وبرکنار
آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا وشاخ وبرگ از زمرد وبجای شگوفه گلهای یاقوت
ومروارید درست کرده ودرمیان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام آن
باغ معطر میگشته ودیوارهای مکانات ودکاکین از درون بمشک اذفر وعنبر اشهب با
گلاب خمیر کرده اندوده وتمثال جانوران بر درختان از زر وجواهر تعبیه کرده وگرداگرد
هزار مناره از زر وجواهر بلند ساخته واز برای تمام شهر قالینها وفرشهای ابریشمین زرتار
وظروف زر ونقره مقرر کرده دربعضی نهرها وحوضها آب شیرین ودربعضی شراب
ودربعضی شهد وشربت جاری کرده وبازار ودکاکین را نیز از پرده های زرتار ومنقش
آراسته اهل حرفت وصنعت را فرموده که بکار خود مشغول شوند وانواع اطعمه وحلویات
درمطبخها مهیا ساختن فرموده که برسم راتبه وامثال آن از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر
باشد درعرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بسیار کاریگران تمام عالم تیار شد بالجمله
دروصف وزیاده ازین مذکور نتوان کرد که خود از حضرت رب العزت باوصف احاطه
علم او بجمیع معلومات درحق آن باغ میفرمایند ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد القصه بعد اتمام آمکان شداد خواست که قدم درآن عمارت نهد
که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شداد باسپاهش جان بمالکان دوزخ آن پسر دنیا
وآیه کریمه ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون دلالت برآن
قصه میکند بعد هلاک شداد ولشکر بانیش آن شهر از نظر مردم پوشیده شده مگر آنکه در بعض
شبهای تاریک مردم گرد ونواح شهر عدن را تابشی ودرخشندگی از آنجا بنظر آمده

ومیگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
وحکومت معاویه ابن ابوسفیان یکی از اصحاب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ
عبداللہ بن قلابہ انصاری رضی اللہ عنہ بواسطہ طلب شتر گم کردہ در بیابان عدن
بشارستانی عظیم رسید چون دران شارستان درآمد متحیر شد دروازه‌های آن از زر سرخ
بود گوشکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود بر در آن گوشک بسته خود داخل
عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه‌های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری برداشت کوههای عنبر
نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی آن رفته ندانست که چیست بکعید و نیز از آنها
برگرفت نزد معاویه آورد وی آن مرواریدهای بزرگ و انواع جواهر که در آن ماه کسی
مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بوی از آن ظاهر شد که مجلس معطر
گشت بعد از آن معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الایه و کیفیت آن
بنوعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم
عبداللہ نامی بخار رسد و بعید نشانه از آن بیارد و بعد از آن تا قیامت هیچ آدمی باینجا
نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبداللہ نشانه آورده است
عبداللہ را تشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد و بعد از مرگ شداد پسرش مرثد بن
شداد بحضرت هود علی نبینا و علیه السلام گروید و در حضر موت با آنحضرت اوقات
زندگی باتقضا رسانید و از لطائف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق یمنیست

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وسیع شمال آن امصار مملکت یمن است و جنوبش بیابانهای ناسکون شرقیش
ولایت نوبه و غربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی
کند زلف آزار دل نارم شبلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردد حکما سبب
فرحت و خورمی آنجماعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب بر ایشان
طالع میشود جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند و آنجماعت را
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
بادشاه خود برنجند او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند دیو و جن بروی دست نیابند و شجاعتش
افزون گردد و گاو آن دیار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب در اندازند فیلان از آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها را
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش بمدت هشت یا نه روز
قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود و گوشت
شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آن ملک باشد مملکت نوبه مشتمل بر بلاد السودان
و در اینجا طلا از زمین گیرند و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلاها بدست آرند متاع

ایشان حماقت و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
در آن دیار روند چون رسند بآواز طبل آنها را آگاه نمایند و امتعه خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهة ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و باز گردند و شب باز آنمردم آنجا آمده یا
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیا انتظام یافته اما از
فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید باعث آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن نهادن ورزید بلکه بخندید از این
سبب رنگ او و اولادش سیاه گشت از پیغمبری مایوس شدند ـ حام را نه پسر بوده هند
زنج نوبه کنعان کوش قبط تبریز حبش چین والله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول میپیوندد و از جمله معادن یک
معدن طلا از برآوردن زر ممنوع است که بر مرد کلالی ظاهر گشته لهذا گنهگار نسبت
مسلسل است و در چین معادن شنگرف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در انجا
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گرویده اند و اند نشکالات وی
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطر آنها تخمینا پنج شش گز بود می بست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیده همه بسطر راست و برابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع سه ربع غیر مسکون در
گوی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیده غریب تر ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیده نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیدا گشتی و اورا
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبد القادر بداونی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سوره اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و پسر او شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده و بر دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریقه خود در آورده
و شاکمونی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقه او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بملاحظه
استدراجات او را پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکمونی قبل از
هجرت یکهزار و ششصد و بیست و دو سال بوده و ازو استدراجات بسیار سرزده و
کرور در کرور مردم از پیروان او بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بیشتری
از ایشان فارغ البال بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند و اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

کور میباشند الا مردم روم ام میگویند که آنها یکچشم وارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی یک نوبت مجلس بسازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پارهٔ چوب در میدان افکنند هر کس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی هیاتی بحصول پیوندد که مصوران را روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آنولایت گردونی از چوب ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر بخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت متصف اند اما بشتر بلند قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک آن سرزمین را ماچین خوانند در رودی عظیم در میان شهر جریان دارد از متاع لطیفه و نفیسه آنجا یار جای فرحت افزایی است که در وصف کیفیت آن زبان تحریر معترف است و لسان تقریر بقصور متصف زهی مفرح روح پرور و منشاء و معطر که رایحهٔ آن پنجیه عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر بیماران را دواست و نندرستان را غذا تریاق افعی غم را انتقام سم است و شکستگان را مومیائی درمجروحان را مرهم یا شب بیداران الفت و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و تشنگی آموز آشنایی چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد در آوان پیری بدن نشو و نمای جوانی پیدا دارد زهی شراب جلالی که عقل افزاید شباب آورد و ضعف بزداید

چو عنین بخاطرش آرد به یک اشاره او فتح قلعه‌ها آید و همچنین جلبن عزیز اقسام
بسیار دارد و بعضی ازان قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مشهور
گارڈ س انگریزی شنیده شد که چای بهتر قسم است اول گن بوده که برگش نهایت
خورد و ریزه و مدور در طبخ بسیار رایحه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسبز
واین بهترین اقسام چای است واز دیگر اقسام گران بها و آنرا امپریل یعنی شاهنشاه
چای نامند دیگر هیسن برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد در رنگ سبز است
در طبخ آبش مایل بسبزی بود دیگری موسوم به گمرن که مثل هیسن باشد باندک
تفاوت دیگری مسمی به البجوفری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش
سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوهی برگش کلان و مزه‌اش تلخ است و وجه تسمیه این
برگ بچای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا را ضعف معده و فساد هاضمه
کار بهلاکت رسانید و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده روزی بادشاه در بالا خانه
نشسته بود اتفاقاً زاغی که بهتر از هزار هما بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در
منقار داشت آنجا انداخت و بپرید بادشاه آنرا برداشته بخواهش طبیعت ملهمه
برگی ازان خائید و فرو برد دفعةً تخفیفی فاحش یافت مردمان کاردیده باطراف
ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدن جوشنده
آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
چای نهاده چه بزبان چینی زاغ را چا گویند و چون مردمان منافع آن بتجربه رسانیدند
شروع در شرب قهوه چای فرمودند و فضلا در طبخ آن تصرفات بکار بردند

تصرفات بکار برند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیالهای چینی لطفی نداشت آنهم را نام گشت و از جزئی از نفائس چین از ظروف و اوانی چینی است که تشعان از ممتنعات است و مادهٔ آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را آتش کرده در حوض آبی می افکنند و برهم زنند تا آنچه ثقیل و دُرد باشد در ته حوض نشیند و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و برهم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار پادشاهی ضبط نمایند و ظرف فغفوری و بای تختی از آن بحصول می پیوندد و باقی را بسایر مردمان گذارند در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیر است که سالی یکمرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن نازند و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از برآمدن مانع آیند تا دمی که اسپ در آب باشد باران آید چون بقدر کفاف بارش شود آن اسپ را برآورده ذبح کنند و گوشتش را بر قلعهٔ کوهی نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمهٔ ایست که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بفور نیک شود و همچنین در یکی از مضافاتش آسیابیست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ اعلی گر از زیر آسیا آرد بی سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر اصغر نیز گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر چین معادن طلا و یاقوت و دیگر جواهر باشد از انجمله جزیرهٔ الرایج است که طول آن هزار فرسنگ کرده است و مردم آنجا پادشاه را مهاراج گویند هر سال ششصد هزار من طلا از محصول جزیره اش عاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بر زمین برسد

کشند و در آنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آن طایر سخن کند فصیح‌تر از طوطی لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آنجزیره فارة المسک و طاؤس باشد و قسمی
از روباه در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاومیش افرو برد **جزیره ولواق** متصل
جزیره رایح است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیره کاه** و سوره خط استوا در حدود شرق
از میان این جزیره گذرد معدن قلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشند که گاومیش را
فرو برند **جزیره محکوب** در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه
در سیصد کروه است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان
چون آنصورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو باد و سر پستان که شیر
ازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت ازان پستان شیر مکد تا مقدار
یک گز بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول
دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می‌پیوندد و حیات یابد اگر بقدح و انیق آبی از آن
گرم بگیرند هر کس که استخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته ببندند و از آن آب
بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد **جزیره یاقوت** جزیره ایست
که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنجا
از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و در آنجا دو جزیره دیگر است که در محل جریان آتش قطعات
نقره افتاده باشند از یکمثقال تا نیم من جابلقا شهریست در نهایت مشرق از
ابن عباس روایتیست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا از اولاد عاد اند تا یهود یا

برآنند که چون اولاد موسیٰ از بخت نصر گریختند حق تعالی ایشانرا درآن شهر انداخت وآنجماعت
درآنجا اقامت نمودند و از جابلقا و جابلسا روایات دور از عقل می آرند و شیخ اکبر و محققین
می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است نه در عالم شهادت سرانديب که به بنگاله
هم مشهور است جزیره ایست معظم از بحر هند که دوره آن دو صد و چهل کروه است درین جزیره یاقوت
سرخ و زرد و کبود توان یافت در بعضی انهار آن جزیره الماس هم میباشد و بعضی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که از بقاع مکه است خوشترین مساجد مسجد
اقصی و نیکوترین جزائر جزیره سرانديب در آنجا کوهیست موسوم به راهون که نزول حضرت آدم
صفی الله علی نبینا و علیه السلام از بهشت برآنکوه بوده و اثر قدم آنحضرت درآنکوه ظاهر است
هر شب چندان باران بارد که اثر قدم شسته شود باز صباح ظاهر باشد همیشه روشنائی
درآنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سرانديب درختی است که هر صبح ورقی از آن فرود افتد
که در یکصفحه کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگری آیتی از قرآن مجید
نقش باشد و پادشاه آنملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت قرین
گردد والله اعلم جزیره ملی درآنجا درخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر هر خوشه فلفلی
برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران برآن نبارد
و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد والله اعلم چون شمه از بیان اقلیم
اول بنوک قلم داده شد شروع تحریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون
زغواصی دریای نخست ؛ دامنم پر شد از گوهر جست ؛ غوطه در بحر دگر خواهم خورد ؛
خم هنر تا ز درمکنون آورد ؛ گوهرم زیب جهان خواهد بود ؛ دره التاج بیان خواهد بود

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوب است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرزه گذرد بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد و رقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ تکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد و از انجمله شهر مشهور که اختیار کرده آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طائف و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی فرسنگ جزیره عرب است و ایضاً مابین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است و این مسافت نیمی تعلق با قلیم دوم و نیمی تعلق با قلیم سوم دارد چون کرسی حجاز مکه مبارکه و خانه خداوند تعالی عز اسمه در وی است هر آئینه ابتدا از آن بیمن و تبرک تیمن بیان داده آمد مکه معظمه زاد الله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر مستطیل است که طول او بر عرض او زیادتی دارد کوه گرد اگرد مانند قلعه واقعشده با وصف این جابجا سه طرف دیوار شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب مشرق است معروف بدیوار باب معلات است که مقبره شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است و آنرا سور باب الشبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجن نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه ۸۱۶ هشتصد و شانزده بحکم شریف آنجا که سید حسن بن عجلان بود واقعشده طول و عرض آن شهر این است که از باب معلات تا باب ماجن چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب الشبیکه نیز همین مقدار

بازیادت دو صد و بیست ذراع است و کوهها یکه محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است قعیقعان گویند
این هر دو کوه را جبلین مکه گویند ابوقبیس را اخشب شرقی و قعیقعان را اخشب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
و چشمه های جاری و چاهای سبیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مورخ انجا است شانزده حمام گرم بلشد و آن را دو قسم کرده اند معلات و
مستقله دار الحزان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد معلات است و دار العجله
که جانب چپ مکه است علامت حد مستقله است و این شهر معظم و مکرم داخل ولایت حجاز است
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از انجمله است این شهر معظمه و از انجمله است مدینه منوره از انجمله است یمامه و دیگر قریها
بسیار باین هر سه شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا مسافت ده روز راه است
خصوصا از جانب یمن سرحدیکه واقعست آنرا حنکان گویند و آن مسافت ده روزه است
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سرحد آن موضعی است
که او حاذه صنفی نامند و آن دهی است در میان عسفان و مکه بر مسافت یکنیم روزه است
و از جانب عراق موضعی است که او را غمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد گردا گرد
گرد مکه معظمه حد حرم است که در انجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از دیوار
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی شیبه است تا دو مناره که بسمت عرفه بر چند

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده ذراع است از باب معلات تا همان دو مناره سی
پنج هزار و هشتاد و سه ذراع است در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله بنا نموده
بیست و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذراع است و از باب المعلات تا دو منارهٔ مذکوره بیست و
پنج هزار و بیست و پنج ذراع است و از جانب تنعیم که بر سمت مدینهٔ منوره است حد حرم دوازده
هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذراع است و از دیوار باب باجن تا علامت حد حرم
در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذراع است بحساب
کروه دو و حرم مانس و هفت کروه نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی
جانوران شکاری را نه در اینجا شکار کردن درست است نه از سایه آب گریزانیدن آنها و در
نبات آنجا را بریدن و کندن و هر گیاه یختن جایز نیست مگر از خر و سنا که بنابر ضرورت دوا
جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شده اول از ملایکه زمین بفرموده حضرت رب العلمین
که در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملایکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند
ملایکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای
بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت
جبریل علیهم السلام آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان این
عمارت تا زمان بنای ملایکه دو هزار ساله بوده سیوم بنای اولاد آدم است که در
زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
چهارم بنای حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

وعمالقه است و هفتم بناي قصي كلاب است هشتم بناي قريش است و قريش ارتفاع خانه
كعبه را نه گز از بناي حضرت ابراهيم بلندتر گردانيده بيست و هشت ذرع ساخته بودند
در آن وقت حضرت خاتم الانبيا صلی الله عليه وسلم بيست و پنج ساله يا سي و پنج ساله بود
اول سنگ بناي خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بناي حضرت عبد الله
ابن زبير است رضي الله عنه كه در حين محاصرهٔ وي بواسطهٔ سنگ منجنيق كه باشارهٔ يزيد
پليد انداخته بودند خللي بارکان خانه راه يافته بود هر آئينه عبد الله بعد از وفات يزيد
شقي آنخانه را بطريقي كه حضرت خليل الرحمن وضع كرده بود بنا نهاد دهم بناي
حجاج بن يوسف است آورده اند که چون حجاج لجاج حضرت ابن زبير را بشهادت رسانيد
بعبدالملک بن مروان نوشت که ابن زبير چيزي چند در بناي کعبه افزوده که در زمان جاهليت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهليت بوده چنان نمايد حجاج در سنه هفتاد
و چهار آنچه ابن زبير داخل کرده بود بيرون کرده باقي را چنانکه بود بگذاشت بعد از آن
يکي از سلاطين عباسيه خواسته بود که بر وضع خليل الرحمن بنا نمايد بمنع بعضي از بزرگان ممتنع
گرديد که مبادا رسم شود که پادشاهان هر يکي در بناي آن مبادرت مي نمودند و موجب گستاخي ميگرديد
و خانه کعبه مربع الشکل واقع شده طول آن بيست و چهار ذرع دوازده ارش و شبري است و عرضش
بيست و سه ذرع و شبري ارتفاعش بيست و هفت ذرع دوازده ارش بجانب مشرق و
حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است بر رکن شرقي نزديک بدر خانه موضوع است
دروازهٔ کعبه چهار و نيم دست از زمين بلند است و به همين قدر نردبان نقره که جا بجا بند بسته است
يا پايه ها مثل گردون منصوب است و پهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندرون آن بهر جايي

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقعست و این
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع ساخته در جهة پیش و پس آن سمت مشرق
و مغرب است بدرازی سیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذرع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چار است
از سنگ مرمر مثمن و مدور بلند و تنا و ریکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلای
حنفی طرف مغرب و حنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم که بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غائب را بسوی حج بر میخوانده بر آن قیام نموده
و قدم هایت توام آنحضرت در آن رفته اثر عمیق قدم بیست انگشت است و چاه زمزم که از
یمن قدوم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است همچنانکه
تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود هر
قدر آب که ازو بردارند کمی مفهوم نگردد خوردن و غسل کردن با آن از امراض شفا میبابد
و هرگز در آن تغیر نشود و در شب برات بحدی بجوشد که قریب لب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند و از حضرت عبدالله عباس منقول است
که نوشته اند شهری را یک نیکی را در روی حساب صد کنند مگر مکه متبرکه و داخل حرم جهاد
حج و عمره ایمن است از عقوبات جرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفور است انتهی

حرام الاحق الناس و از حضرت حسن بصری رض مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یکدرم تصدق بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است آنکه اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ در پی جانوری میرود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده باز گشت
میرود اصلا داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهوان و سباع و درنده را باهم مختلط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده بهام خانه کعبه نمی نشیند و چون در پریدن مقابل خانه رسند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم باشند هرگز بیچال
در آنجا نینداز ند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب وفور قربانی تیمنا و تبرکا قدری از آن بردا شته
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالای آن گوشت مگس نمی نشیند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان در آفتاب خشک کرده قدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و دیا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابوقبیس جنانچه نشسته
بر یکجانب مکه است از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابوقبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آنکوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه بوقبیس بخورد
مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب بوقبیس کوه خندمه است که در آنجا قبر مقتدا نبی است
و ایضا صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
به فعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هردو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت دیگر را

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورتشان تا زمان هجرت
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که بشکستن بتان مامور گشته آنها را نیز شکسته
و همچنین کوه حراست که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در اینجا اکثر اوقات فرخنده
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در اینجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
برآن دلالت دارد از اینجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکاظم درمیان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و سجده و حمص رسد و از اینجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلانات قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشاپور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از اینجا بهمالا نامزد
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیب رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور است هیچ درختی در آن شهر نیست
در اینجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبد المجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در اینجا هم ریال فرانسه رایج است بندر
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سوار
یک و نیم من هندوستانی بار مقرر است و خر هم که از فرط جلدروی همروزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبد الله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هندی میشود بکرایه
گرفته شده بوده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

زادہا اللہ تعالی تکریماً و تعظیماً در از منۂ سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قابر که یکی از اولاد
نوح ست آن را بنا نهاده و چون زبان حق ترجمان معجز بیان بآن نام جاری گشته هر آئینه بمدینه
صفت تسمیها پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلدۂ عظیم الشان
زیاده از یکصد نام دارد و هر که در انجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر مشیر از
شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک او بوی عنبر بمشام میرسد فرد در هر زمین که را ایچه
زلف او رسید * بخشید صد ختن بنسیمی مشام را * و خاک آنجا شفای امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما ناشتا خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تب و نزله و طاعون در انجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت بر کنان آنشهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا از شهر دجال ایمن باشد و کفاره هرگز
برین بقعۂ شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلده طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم رض این بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الایه
بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است ما بین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شمایمش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا است صلی اللہ علیه وسلم و مقبره بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر و اماکن مشرفه

ومقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بیشمار و آثار بسیار ورود یافته و تکریم
حرم او مشتمل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار وواقع شده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی رضا علیهم
که در منزل ابوا که مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده میمونه مرتبه تولد یافته اند و بئر
که در باب آن احادیث مشهوره ورود یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بئر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
آب دهان قدسی بیان در آنجا افکنده اکثر بیماران آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و مشک روایح
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامات این بقعه والا مرتبت از آن بلندتر است که در طی تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان سنت و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده منیره که
کتب بسیار تالیف نموده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البشر است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید تمیز یابد و فضل ممتاز است و مسجد مدینه
زینه و پیش هفت درجه مرتب طاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع اکثر ستونهای
لاجوردی و مینا کار رنگ برنگ و قسم بقسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهارهای کلان ملون بالوان مختلفه نهایت پرتکلف که منظر اند و عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آن مرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جابجا
بموقع آویخته که هر شب همه ها روشن میشود و فرشها و قالین ها نهایت متکلف باندازه مسجد ساخته
شده و منبر را اندرون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش زربفت اعلی پوشیده شمع
های موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یکی از آن شمعها
پنج من بوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزد و بعهده

بطول و عرض باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روم تیار شده مرسله قیصر
بجایش نصب میکنند از جمله غرایب وقایع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید
ابرار آن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آخر زمان تخویف و
انذار اشرار روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام
شفاعت است ظهور او در انجا در باب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود بعد از
ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت علیه التحیة است کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند
و کیفیت آن آنست که ابتدای سلخ جمادی الاول در سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار هجری در مدینه طیبه
چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیوم جمادی الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد
مانند شهر بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوهی که
میرسید خاکستر میساخت و چون از زیر میگداخت و مانند رعد فریاد میگرد و چون دریا
جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید باوجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد و
از روشنی آن نار صحرا و حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در آن
ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ
وارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب آن
بگداز رسیده بودند سدی عظیم در وادی پدید آمده و احجار را میسوزد و اشجار را آسیبی
نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف
آن خارج حرم بود نصف خارج را آتش خورد و چون بنصف داخل رسید منطفی گشت آورده اند که قاضی و امرا
مدینه و سکان آن جمع شدند و تضرع و ابتهال و توبه و انابت و استغفار آوردند و در مظالم و اعتاق ممالیک

ممالیک کوشیده تصدق و خیرات دادند و گرد شهر با پاهای برهنه لوازم تضرع
بجا آوردند حق سبحانه بیمن و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سیلها
و موجهای او بآنجا روی آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود والعظمة لله الملک
المعبود **طایف** موضعی است درمیان کوههای مکه دوازده فرسنگ دور هوای نیک دارد
گاهی در زمستان آب آنجا یخ بندد و در مملکت حجاز غیر طایف جائی یخ نشود و در آنجا میوه‌ها
بسیار است و سجن عارم آنجاست و آن جائی است که عبدالله بن زبیر محمد حنیفه را آنجا محبوس داشته
و مردم بزیارت آن بسیار روند **یمامه** منسوب بیمامه بنت مره بود و لایتش حدی ببحرین و حدی
بعمان و حدی بهجر دارد ساکنانش در غایت حسن و ملاحت می باشند خدمتگاری ایشان را
در ولایت یک لکه دینار بیع و شری میسر و دیگر گندمی است که آنرا بیضاء یمامه گویند از غایت
سنگری آن گندم را بعد بفرستند و خرمای آنمقام نیز با نام است مردمان عجب از آن ملک
برخاسته اند مثل نمرود و مردود و چیپ از فراعنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل
احساس شیا میکرد و مسیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و رافع شیبب و ابونواس فرزدق **هرمز**
از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای اردشیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته
موسوم بهرمز گردانید و چون از رهگذر دزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت ملک
قطب الدین نامی به بندر جرون که الحال هرمز عبارت از آنست رفته متوطن گردید بعد ازان
در سیصد و پنجاه بتصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک دانش و بینش مخفی نماند که
مملکت هندوستان مشترک است درمیان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون در کهن
دگرهات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرده

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بآن اقلیم دارند مذکور سازد دکهن ملکی ست وسیع وزرخیز در
والیاتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر بنظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطر نارفته و هوایش غنچه دل را شگفته و در دکهن بیست و شش قلعه و فلک فرساست که سر تفوق بقلعهٔ
قلعهٔ سما و قمه قبهٔ جوزا برافراخته اند که پای نظر حدیجا لب شگاید تا بسر قلل آن رسد و کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوند د احمدانگر بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهرهای دکهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در هند بعمل نیامده و پیوسته بعیون
جریان دارند و درمیان آن باغ که در وسط آن حوضی ست بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت ندرت و هر یک ضلعهٔ شهر قلعه ایست رفیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و ویلین که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت تتبع کرده در سه منزل احمدانگر واقعست دولت آباد در ازمنه سابقه بدیوگیر
شهرت داشته پیش از زمان اسلام همیشه دارالملک میبوده و مردمش اکثر نساج اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ معدن نیز بانام است چه بعضی از مردم ختا و ختن کبر
بدین لطافت و صفا تتبع آن نتوانند نمود و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
مقبره عالمگیر بادشاه بمسافت تمام در آن واقعست جونیر شهریست ملبر آرای خوشگوار
و ثمارش حلاوت آثار و در اینجا نیز قلعه ایست که اساس آن بر ثری و باره اش به ثریا رسیده
جیتول بر ساحل عمان واقعشده از بنادر مشهورهٔ دکهن است تلنگانه ولایتیست ملبر
مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبر هندوستان بمملکت فرمانروا
بوده حال دارالملک آن کلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی برزن و

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هند است و ساکنانش از غش دمین همه هیج و تمکین
احمدآباد دارالملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان
دارد نهر است و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین
عظمت و آراستگی شهری بنا یافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد دکاکین
دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور رشک افزای پری
دحوراند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخندهٔ شکر ریز جان می‌بخشند **نظم** همه کافران
مسلمان فریب بتان سهی قامت جامه زیب : مغان پریچهرهٔ شعله خوی : بهمن تو
بت روی و زنار موی : ملاحت نمکخوار رخسارشان : طلاقت زباندان گفتارشان
بعشاق داده بوقت حرام : بایمای ابرو جواب سلام : واحمدآباد از شهرهای جدید است
سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفرشاه همت بر بنای آنگماشت در طبقات اکبری
آمده که چون سلطان آب و هوای قصبهٔ ساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب
حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر
نمود در سنه هشتصد و بیست و سه بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
های متعدد و طرح انداخت و در بیرون قلعه سیصد و شصت پوره مشتمل بر بازارها و مساجد آباد ساخت
چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروهی احمدآباد شهری
بنا نهاد محمودآباد نام که اینوقت آبادی دارد و از احمدآباد تا آنجا بازاری دو رویه ساخته
مردم را فرمود تا با طراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
و در کتاب عقول العشره می آرد که بیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پدر سلطان بهادر در احمدآباد بمقدار بیضه مرغ خانگی
تگرگ بارید و ما عجب داشتیم در این اثنا از کنبایت خطی آمده که اینطرف ژاله دو گز و دو نیم گز
افتاد کتابت در مجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که
فلان روز در اثنای باریدن ژاله یکباره قطعه ابری متوجه زمین شده ما خیال کردیم که بر
قریه خواهد افتاد گریخته بیرون قریه رفتیم اما آن قطعه از بالای دره گذشته بر زمین مرتفع
افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه ژاله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد
بیست درعه و در عرض پنجاه گز و ضخامت و بلندی بیست گز بود والله اعلم بالصواب و از
مضافات این اقلیم بندر سورت و گیاست که در خوبی سیم ندارند و بندر سورت که از
بنادر مشهوره است قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور است
ننگاشته نظم قلعه بست آسمان پیوند شد رفته چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن بلند حصار
کره خاک حکم کره نار در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی
که خداوند خان خطاب داشت در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع
فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بعمارت
آن پرداخت فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند ساخت
چون قلعه باتمام رسید چو کندی بر سر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگال است شروع
نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند شد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکندی
نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درعست و ارتفاعش بیست درع بنا بر
رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

آن ریخته وکنگره انداز و سنگ انداز بنوعیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدستور قلاع و بلاد دیگر هند تصرف فرنگیان انگریزیه درآمده و جزیرهٔ مبئی درین ایام آبادی تمام دارد در مبئی قلعه ایست در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان بتصرف پادشاه انگریز درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هندی و آتش پرستان زردشتی در آن سکونت ورزیدند چنانچه مولا رای رستاک که در علم سیاق و تواریخ مهارت تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده و در یکی از آنها مینویسد که زردشت حکیم کشمیری الاصل است و او برهمنی بود از براهمه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده در سال یازدهم جلوس گشتاسپ پیش او رفته و چون در سحر و نیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسپ و پسرش اسفندیار را برآن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض میشود از پیروان زردشت بسیار مردم در جزیره مبئی ساکن اند که محاصل نوشته بعض آنها کم از لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور و شصت لکهه روپیه میشود و میرزا ابوطالب خان در مسیر طالبی می آرد که آتش پرستان مبئی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بزنی گرفتن در کیش آنان درست است اگر احیاناً اصل آتش آنها در آتشکده مرد باید که آتشکده یزد و بخرج هزاران هزار روپیه آتش نو بیارند و آتشکده خود را گرم دارند و سنه زردشتی اینوقت دو هزار دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و انما علم عند الله تعالی بندر ملی نشهر است آبادانیش اکثر مسلمانانند از آنجا تا بندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست مشابه هرموز متوطنان آنجا اکثر کافرانند و جمعی از اهل اسلام نیز در آنجا مقام دارند و دو مسجد جامع متکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوته را از ناف

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهرزاده اش وارث باشد و پسر و برادر را بهره
ندارند اگرچه سکان انجا بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشی علیحده است و
قومی زان قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موئنتی از موئنات آنرا متعهد
و او وفات شبانروزی درمیان شوهران مشترک است و اگر یکی از انها پیش آن زن باشد نشانی
بر در گذارد و اگر شوهر دیگر درین حالت رسد آن نشان را دیده بازگردد رباعی
مغرور مشو خواجه باین نقره و زر تا چشم به بندی رود از پیش نظر این روسپی لچر که
نامش دنیاست تن داده باغوش هزاران شوهر بیجانگر شهریست در نهایت تکلف
و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهربند دارد گرد یک
دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق
و دکاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت کشاده در بیجانگر پیوسته گل میباشد و در دکاکین
آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین اینجا مانند خوردن طعام استشمام گل را ضروری
دانند خط مردم بیجانگر دو نوع است یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه جلدی
سفیدی را سیاه کنند و از آن داده مهره زنند و سنگ نرمی را که دران دیار میباشد
شبیه دسته قلم تراش برداشته بآن بنویسند و از ان سنگ رنگی سفید برین جنس سیاه نمایان شود
و این خط دیرپای است و خرابات انجا بهشت است که هنود و صنمان زهره روی و سنگ
پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها بآرایش موفور و زیور نامحصور آنقدر روبروی
بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش برآید گلو بند ریست انه
بنادر سه در سرحد بیجانگر دو سه فرسنگی آن بتخانه ایست ده گز در ده گز از تقاطع

هیچ گرجا از آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم
او یاقوت احمر در نهایت صنعت که گویا بکمین می نگرد بارام نیز در آنجا بوده است در آن
بلده هر دویست بر یک پهلو خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و از وی صدای
ظاهر شود و این معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سریره
بلده ایست و در آنمناره که زعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر
مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند آن
خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نمایند کلبار
نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفة الغرائب در آن بلده مناریست از مس که بالای آن صورت
بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود
در آن چشمه تمام بپاشد پس بعد از آن بط چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان
آنجا از ملاحت بهره اند هانسی نیز مقامیست با نام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار
شهریست دار الملک بدیل کهنه در اطراف آن کوه پاره ها و اقتیده قلعه رفیعی دارد که دست
هیچیک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و آن قلعه بالای کوهی واقعست و سطح آن نهایت وسعت
دارد و توپهای کلان اژدها نشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از نیمه تا جبل در آنجا افتاده
و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و در نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دار الملک
شده در زمان تسلط رایان مرهته چهاونی و لشکرگاه بوده چون راجه آنجا در آن سکونت ورزیده
شهر کلان شده و در شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در آنجا کار بافندگی با بها

تمام است و دستارها و مندیل انجا نام و علم موسیقی را خوب می ورزند چنانچه تانسین که بار بار وقت خود بوده نماکه خاسته دلیران انجا با هر کس گرم میجوشند و زنان اعیان سرشته با کمال زیبایی و رعنایی سواره اکثر اوقات در جلوه گری میشتابند و در آن ایام که راقم وارد آن شهر ملاحت بهر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دکهن گرچه گلرخان هستند؛ دلبر و نازنین و ماه وشند؛ همه گلچهرگان مشکین موی؛ همه غنچه دهان نکسرین بوی؛ نیست زانها ولی بهر جائی؛ بهره ما بجز تماشای؛ کاینهمه سرو گل که قد افراشت؛ باغبان از برای دیدن کاشت؛ دها ولپور شهریست کوچک لب دریای جیل که تا لب آنجا دو گواليار است احوال آن آنشهر بجز نامی نمانده سومنات شهریست بر ساحل دریای عمان در بتخانه آنشهر بتان بسیار بوده و بزرگترا منات میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم آن بترا از خانه کعبه برآورده بهند آورده و برابر جواهر زر بهندوان فروختند اهل هند بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند بعضی را اعتقاد آنکه این بت از دریا برآمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در قصیده که در فتح سومنات بنام سلطان محمود غزنوی گفته اینمعانی بیان کرده اما از کتب سلف براهمه معلوم میشود که این بت از زمان اجه کرشن که چهار هزار سال میشود بهم رسیده ناگور شهریست معروف ساکنانش سفرها تنبع نموده بهتر از شهرهای هندوستان میسازند جمهور سیلان که حسابان آنرا سیلون خوانند بسمت گوشه نیرت سندر است بفاصله پنجاه کروه است واز پهلچری نزدیک از کناره دریا بکروه کشتی میتوان رفت شیخ اعتصام ساکن بنجپور متعلقه پرتاب گده در شکرفنامه می آرد که دوره جزیره سیلان هفتصد کروه است و تمام آن معمور صوبه بنگاله بدانکه بنگاله از ابنیه بنگ بن هند بن حام بن نوح علیه السلام است در زمان

سابق اینملک را ملک بنک میگفتند و لفظ آل که حاوی ترکیب یافته آنست که آل بزبان بنگالی پشته
کلان است که گرد باغ و زراعت وغیره بارتفاع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلاطین
زبان بنگاله در زمین نشیب پشته ها بدستور بلوان بارتفاع ده و بعرض بیست در حدود بنک میساختند
و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتی است
در غایت وسعت از اسلام آباد معروف چاتگام تا بهتیا گهری شرقا و غربا چهار صد کروه
است دارد و از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی اینصوبه است دو صد کروه و عرض و شرقیش
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج کهته باشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش ولایت کوچ منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جونه است که مابین اودیسه و بنگاله
واقع شده و از متعلقات بنک است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است
و در ازمنه ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکهه و شصت و یکهزار
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری از روپیه سکه میشود و بیست و سه هزار
و سیصد و سی سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده و ایچی و یکهزار و
یکصد و هفتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد منزل
کشتی متعین میبود و هوای بنگاله بغایت اعتدال دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
فوفل و دار فلفل است انبه بیوه ایسه کیله و انناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم بکوله که شباهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لیکن است و آن
برابر کردگانی باشد و از طعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام بر چون است

بام ابر چون دست کریمان در باریدنست و از غایت بارش تمام آن ملک گویا دریاچه ایست و
مدار آن بر کشتی است و ساکنانش نساجی را نیک تتبع کرده اند چه خاصه آن مملکت بنام ست و
قطار ریسمان خاصه و ململ را هم وزن طلا بیع و شرا مینمایند محمد یوسف هروی می آرد که روزی
در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه میفروخت که مدققان باریک بین آن جنس پارچه ندیده بودند
بلکه نشنیده لطافتش بغایتی که کتان پرتو ماه در مقابل آن سطبر می نمود و از لطافت شعاع
مهر در برابر آن ضخیم بودی در اثنای ماجرا صاحبش آن پارچه را بر داشته بر بالای بلندی
بر آمده از هم گشوده یکسر آنرا بدست خود نگاه داشته باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا
دو ساعت چون غبار در هوا ایستاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم او
آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله جهت ملا غزالی دستاری فرستاده که
۲۷
بیست و هفت درعه عرض داشت و پنجاه درعه طول هرگاه در مشت گرفتندی پنهان شدی
و جلبی از خاصه میباشد که هزار روپیه هند قیمت یک تهان آن میباشد اما پشه در بنگاله
بنهایت پر زور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
رفتن امکان ندارد که هر پشه خیال نمرودی در سر دارد و نیز تومانیست از بنگاله باکوا جسیم
آن پنجلکهه بود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه و در بعضی برگنات این تومان ابریشم
حاصل میشود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورات برابر ذکر آدمی چیزی
از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را بدبر نقبل استعمال کرده رفع آلودگی نمایند
هر چند حکام سعی کرده اند که این همه ها باین عادت متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و در یکی از مضافاتش هیرپور نام کان الماس

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک را میکارند و گاه آنرا که نهو سبز
دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و سات
گام که آنرا سنبادر مشهوره است داخل این تومان است و در آنجا خاصه و صحن و دیگر اقمشه مهین بحصول می
پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و در یکی از مضافاتش
محمود آباد و نام فلفل دراز را پپلی میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد
و در این تومان فیل بسیار باشد سند کالوسی لکهه وسی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ململ قرنگه و گنگه جل آنمقام بانام است و
تومان دیگر سهری هت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا میسازند
جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چتیار موتی درین تومان میشود و مالده که از تفاخر
در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گور که لکهنوتی است که در
ازمنه سابقه دار الملک بنگاله بود هم داخل این تومان است و قلعه گور از قلاع معتبره هندوستان
چه در غربی این قلعه آب گنگ واقع شده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
و فاصله فی ما بین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمقش بغایتی
که قبل از عبور آن عاجز آید کوچ کات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم
و فوفل بار بک نیز تومان علیحده است نیشکر و فلفل دراز و فوفل در آنجا نیک میشود
خاصه و ململی و صحن آنموضع نیز بانام است و خاصه شهباز پوری خاصه آن تومان است
ملک ثبیره متصل حد و شمالی چاتگام است راجایان آنجا خطاب نانگ و امرا خطاب
نراین دارند و راجه آنجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میداشت و سواری است

بهم میرسند ما بین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقاً
و غرباً از ابتدای پرگنه بهتربند که داخل ممالک محروسه است تا پاٹ کانو که سرحد ملک مورنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه ناج هاٹ که از جمله ممالک محروسه است تا بوتنگر
پور متصل کوهستان کهات است پنجاه کروه جریبی و این ملک در عذوبت و گوارایی آب و اعتدال و
لطافت هوا و زراعت ملکند و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آنموضع را شام میگویند
تا ولایت کوچ بیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا در انجا آمد شد دارند و ابریشم هم در انجا بهم
میرسد و بسیار فلفل در آنملک میشود و بیخش باریک و شاخهایش را بالای درختهای بلند رسانند
و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و راجه انجا سکه بر زر میزند و روپیه
مضروب آنملک را نرائنی گویند و رایان عظیم الشان در انجا بوده اند و یکهزار سوار و یک لکه
پیاده علی الدوام ملازم رای انجا بوده و در آن ولایت غاریست که بعقیده ساکنان انجا مقر
دیو است و نام آن دیو آی و مردم آنجا را بدستور دیوپرستان با آی اعتقاد بسیار است در
سالی یک روز عید کنند و دران روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد بنیت
ثواب آن بآی عاید میسازند همچنین بهوگیان را نیز دران روز به قتل میرسانند و بهوگیان جماعه
که جان خود را فدای راه آی میکنند و میگویند که ما را آی طلب کرده از آنروز که ایشان بهوگی
میشوند هر چه میخواهند میکنند و با زن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آنروز
کشته میشوند **ملک کامروپ** که آنرا کانرو تیر گویند در تحت حکومت رایان انجا بوده
مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افرازند

اکثر حکایات اشجار را عقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات آنجا میگویند که بوی گلها تا چند ماه
بدستور اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر تارها می بالد و میوه انبه خوب میدهد
کوهستان بهوت که مسکن بهوتیه است در سمت جنوبی کوچ بهار و آسام واقعست اسپان تانگن و
بهیت و آهوی مشکین در آن کوهستان می شود و در وسط آن ملک نهری از دریا و کوه جاریست
عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آن بسته و هر دو سر زنجیر را
بسنگهای طرفین بجبر بند کرده و زنجیری دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قد آدم
تعبیه نموده میدارند مترددین پاهای بر زنجیر اسفل نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور
مینمایند طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند مردم
این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر سگون از اطراف روی و گردن فرو
هشته دارند لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت توان کرد دیگر ندارند از نباتات نوکو آنملک
بهمین هیات و وضع میباشند و گویند کان فیروزه هم درین کوه هست و مابین شمال و مغرب ممالک
بنگاله چسپیده بملک کامروپ ولایت آشام واقع است و نهرهای بسیار در وسط آن از شرق
جانب مغرب جریان دارد و طول آن ملک شرقاً و غرباً از گوالپاره تا سدیه تخمیناً دو صد کروه
جریبی و عرضش شمالاً از کوهستان قوم مری و میچی و دفله و لانده تا جبال قوم ناگه قریباً هفت
هشت روزه راه است جبال جنوبیش بکوهستان کچار و کشمیر در طول لاحق و در عرض
با دیار مسکونه قوم ناگه لاحق و کوهستان شمالیش در طول بار دامنی شامخ کامروپ پیوسته
و در عرض بشیر کوههای سابق قوم دفله و لانده کشیده سرزمین ساحل شمال بحیره برهما
پتر را اوتر کول و اراضی کنار جنوبیش را دکهن کول خوانند طول اوتر کول از گواهتی

تا مسکن قوم مری مچهی وامتداد دکهن کول از ملک رنگمتی رانی تا موضع سندیپ آ و خورد
جنگلی آنملک است واز حریف نمی باید اگرچه معارض او قوی و بزرگ باشد آنقدر بجنگد که
مغز سرش پریشان شود و بمیرد فیل کلان بمقتضای الا اعتضاد در صحاری جبال آنجا دیده
از ریگ دریاهای پر مهابت طلا حاصل میشود و دوازده هزار اشخاص بهمینکار مشغول اند
هر سال فی یک نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل مینمایند تا طلای کم عیار که یک توله
و نه روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه آنجا و خرمهره رایج است
فلوس مس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد از هر خانه فی سنه نفر یک نفر
بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت حکم او سهل انگاری نمی ورزند و اگر سر مویی
و انحرافی واقع شود به قتل رسند و راجه آنجا بر مکان بالا می باشد و پا بر زمین نمیگذارد
و اگر پای بر زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آنها در هم آنکه آبا و اجداد
راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان بر زمین فرود آمده اند
لهذا او را راجه سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بهشت و
گویند چون راجه آنجا فوت شود خواص و خادم و حرمها و خدمتگاران ذکور و اناث با جمیع
اسباب تجمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوائج ضروری با چراغهای کلان
پر از روغن با او در دخمه مدفون میسازند و سر دخمه را مستحکم تمام بچوب سکهایی
می پوشند و متصل ملک آشام تبت است و متصل تبت ختا و ماچین و در کوههای
جانب شرقی آشام معدن نقره و مس و ارزیز است و ما بین جنوب و مشرق بنگاله
ولایتی وسیع که آنرا رخنگ گویند واقعست و چاتگام بآن متصل است و کیش و ملت مغ

آنجا خارج از کیش اسلام و هندوان است سوای مادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
چنانکه برادر و خواهر پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را والی
گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند زنان
در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنه آنجا کلهم اسود اللون اند و مو بر
ریش مطلقا ندارند و هذا من النوادر و متصل ملک رخنگ ملک پیگو بین جنوب و شرق
بنگاله است و در حدود آنملک کان جواهر خصوص یاقوت و زمرد از آنجا بسیار است و فیل سفید
که در تمام عالم بهم نمیرسد در آنجا موجود است و متصل این ملک ملک مگهه است که حیوانی چند
بصورت انسان ملتبس گشته از جانوران بری و بحری هر چه بدست آرند میخورند و دین و آئین و
مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت
اڈیسه واقعست مشتمل بر دوازده سرکار است سی و چهار لکهه روپیه جمع دارد از لانڈه ویول تا مالوه در
عهد سلطنت اکبر جلال الدین آنملک بهمت حضرت میان محمد کالاپهار مفتوح شده داخل دیوان
اکبری گردیده در بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالاپهار صاحب کرامات بود و آنملک را بزور
ولایت بآوازه نقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مراجعت در شهر پلی کیون جهر در جنگلی نقاره
گذاشته رفتند که هنوز معکوس افتاده مردم آنملک از حدی بیم جان براست کردن آن کوس
معکوس جرات نمیکنند بالجمله در ولایت اڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
بگرفتن فیل بعرصه میدان رخ می آرند هر وقت لشکر بن هندی سعی و تلاش فیلبانی و تست
دهاسپ بساط افتخار و مباهات می تازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمیباشد
بجای برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهن سیاقی راست کرده اند که نک آن تیز است

و سیر دیگرش مانند درخش که از ان بر برگ تار هر چه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای
دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشدآباد که از کلکته یکصد و هشتاد کروه
دور است شهری کلان است بر لب آب بهاگرتی واقع شده بر هر دو کنار نهر آبادانی دارد
در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی درانجا ساخته مخصوص آباد نام
گذاشته بود خانه چند از دکانداران درانجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی اودیسه داشته کارطلب خان
خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف داکه که از
شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و بیست کروه است و در آن وقت جای
حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص
یافته از بیشتر درانجا بود چنانکه بعد ازین باز گذارش خواهد شد صحبت خود با شاهزاده برار ندیده به بهانه
آنکه محالات بنگاله ازانجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا شده در مکان مخصوص
مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی
خالصه شریفه را درانجا ساکن ساخته و در کلهریه که ویرانه محض بود محلسرا و دیوانخانه و
کچهری بادشاهی آراسته تحصیل مال واجبی مقرر کرد و چون اصالة بصوبداری بنگاله
و اودیسه با انضمام دیوانی بخطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه
منصب سرباهات اندوخته بعد رسیدن مخصوص آباد بنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم
بمرشدآباد ساخت و دار الضرب مقرر فرموده در سکه ضرب مرشدآباد مسکوک گردانید از آن
وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

مصارف کالی و کالی نام نهر بوده که در انجاست چون در زبان خاص اهل بنگاله کرنا و کتا
بمعنی مالک جدا و ندرست ولهذا آن دو بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
شرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریز چنین است که در نظامت نواب
جعفر خان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل گول کهات و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند بزمین فرو شدن آفت آنها از
مشاهده آن افتادن خیزان بدر رفته از آن ورطه خلاص و مناص یافتند تمامه مال و
اسباب و سامان که بلکوک می ارزید وقف غرقاب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر چانک نام سردار انگریزی باغ بارسی گماشته کمپنی را که در گهول
کهات متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوتهی پرداخت و طرح عمارت
سه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشاه
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمدهٔ تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار بندر
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه برآیند
موجب شکست پردهٔ حرمت و بی ستری دختران ننگ و ناموس ما خواهد شد فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود و متعاقب تمامی مغلیه و سوداگر
انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفر خان
پروانه باین مضمون که زنهار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
حکم کرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند و مستر چانک آزرده

آزرده گشته مستعد جنگ شدند اما چون جمعیت قلیل داشت و سوای یکمنزل جهاز دیگر در آن وقت
پیش او موجود نبود علاوه بر آن ظلم نواب جعفرخان غالب ازدحام مغلیه بسیار لهذا
دست باز داشته از آنجا کل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد لنگر برداشته
کلان کپتان از بالای جهاز محاذی عمارت شهر آفتاب مقابل نموده آبادی کنار
شهر بسیار را با چندین بنگر آتش زده روانه شد فوجدار بجهت تدارک این فعل تهانه‌ایکه
نوشت که مانع جهاز شود تهانه‌دار ننگرو زنجیر آهنی مضبوط که هر حلقه آن مقدار ده آثار پخته
بود و جهت انسداد راه آمد شد کشتیهای غنیم زخنک و قوم نگهبانه پین روی دریا انداخته
ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده پیشتر مهیا داشته بود بر روی آب کشید جهاز به زنجیر سینه
بند شد از رفتار ماند مستر چانک زنجیر را با شمشیر فرنگی بریده راه نورد شده جهاز را بدریا
شور رسانیده عازم ولایت دکهن گردید چون اورنگ زیب عالمگیر بادشاه در آن ایام
در دکهن با سلاطین آنجا جنگ داشت و غنیم از چهار طرف رسد غله بند کرده قحط
عظیم در لشکر بادشاهی روی داده بود سردار کوٹهی کر انگت رسد غلات بکثرت بهم
بهای بلشکر رسانیده مجرائی دولتخواهی و نیکوخدمتی خود بظهور رسانید عالمگیر بادشاه
از فرقه انگریز بسیار راضی شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سردار انگریزیه
درخواست استعاده و امین احلامت کوٹهیها در ممالک محروسه علی الخصوص بنگاله نمود
و خواهش از دست جدید مرائی یافته فرمان بالاموشح بال تمغا بمعافی محصول جهازات
کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش و حکم والا در باب حمایت کوٹهیهای در
کل ممالک محروسه خصوص در بنگاله صادر شد مستر چانک باز باینجا آمد و قطعه زمین زر بدمای

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل بچانک مشهور است لنگر اقامت انداخت و
وکلای زمینداران با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان فرستاده اجازت تعمیر
کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده بآبادی شهر پرداخت کاروبار تجارت بنگاله
بکمال رونق و عروج ساخت چنانکه کوتهی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد
چندن نگر عرف فرانس ڈانگه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقع است سرداری از طرف
فرانسیس در آن شهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد و در اراضی آن انگریز در آنجا عمل
و دخل ندارند چوچره متصل بندر هوگلی جانب بندر مذکور و از فرانس ڈانگه بفاصله یک
کروه جانب شمال واقع و در آن شهر دخل ولندیز است و همچنین سیرام پور بر لب دریای آنجا
کوتهی فرقه دنیامار است و در آنجا هم سوای مالک کوتهی که از قوم دنیامار است عمل و دخل
دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کروه از یکدیگر واقع شده پیش از این
ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصارای
پرتگیس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساتگام بسبب دریابرد ویران شده بندر هوگلی آبادی
تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از حضور سلاطین دهلی مقرر شده می آمد و با ناظمان بنگاله
چندان تعلقی نمیداشت تا نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
فوجداری آنجا ضمیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده والله اعلم و چون قدری از
احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحرسازی و جادو طرازی بازیگران آنجا نیز بنوک قلم داده میآید نورالدین
جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توزک که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
که در زمان سلطنت روزافزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چند نمودند که پیشتر از من هیچ پادشاهی را دیدن آن نصیب نشده و آن اینکه اول تخم اقسام
درخت بر زمین ریخته چند بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در
آغاز برآمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و نارجیل و شفتالو و اناس و انجیر و
انگور و غیره نمودار شد بتدریج بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده
بعد ساعتی میوه‌های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و از میوه
های مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نواسنج و نغمه طراز پیدا
شدند که بخوش رنگی و مقبولی و نغز آوازی آن مرغان دیده نشده بعد از ساعتی آن درختان
برگهای خزانی سرخ و زرد نمودار شده در زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
دیگر در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشته و بعد
آن یکی پای دیگر گرفته آئینه حلبی در میان آن برآورد که از شعاع آن شب تیره چون روز
شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه سکنه آن اظهار کرد که در فلان شب آنچنان
روشنایی در آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر از آن در
محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنایی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از آن بازیگران
برآمده ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان را بنطق آشنا نکردند و آنگاه
از ایشان نغز نغمه خوانی و خوش گویی بظهور می‌آمد که گویا هفت نفر باتفاق
سرایند و دیگر یکی از بازیگران پنجاه تیر یکانداز حاضر ساخت و یک کمان تیر آورده کمان به
گرفته تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده تیر دیگر زد و به تیر اول پیوست
تا پنجاه تیر و هر تیر یکی می‌انداخت به تیر دیگر پیوسته می‌شد تا تیر آخر همه

جدا ساخت و دیگر بیست من گوشت و برنج و روغن و مصالح باندازآن در دیگ بسیار کلان
انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
ساعتی که سرپوش آن را برداشتند طعام پخته و پر حلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد لنگر
طعام از ان کشیده بجز شاگرد پیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند و دیگر فواره بر
زمین خشک نصب کردند و سه دفعه بر گرد آن گشتند یکبار فواره مذکور بجوش آمده بقدر ده گز
بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب از ان میجوشید و چون بزمین می افتاد زمین مطلقا نم نمیگرفت پس فواره
دیگر متصل آن نصب کردند که از ان آتش گل افشانی می نمود تا دو ساعت این هنگامه را
گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور استاد پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار
گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلندتر گشتند انگاه بازیگری
دیگر آمده شخص اول را معه آن شصت نفر بر داشته بر دوش گرفته تا یکمیدان همچنین دوید
و دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده استاد تا اینکه چهل نفر
بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را بر داشته
در میدان گردید و دیگر بازیگر را آورده گفتند این گنهگار است جلاد سرکار را حکم شود که بند
از بند او جدا سازد و چنانکه جلاد قطع انداخته رو بروی همه بند از بند او جدا ساخت پس بازیگری
آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر بر داشت آن مرده
بسلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازیگری مسلح و مکمل
باکلافه ریسمان بدست حاضر گشته یک سر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تار آن
کلافه بنوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس بحضور مجرا کرده معروض داشتند که دشمنانم

آمده در ہوا ایستاده اند من بجنگ آنہا میروم این را گفته براه تار ریسمان بآسمان عروج کرد چندانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از ساعتی از آن ریسمان خون تقاطر کردن گرفت اول اسلحه او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن سر او بزمین افتاد و در آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای شوہر خود را از ہمدیگر جدا دید فریاد و فغان بکره اثیر رسانید ہمچنان گریه کنان و مو کشان بحضور بهادران التماس اجازت سوختن خود با اعضای پاره پاره شده شوہر خواست چون اجازت یافت ہیمه عظیم جمع کرده دران آتش افروخته بخوشی خاطر چنانکه رسم مستمره این قوم است با اعضای شوہر خاکستر گردید و برین اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بہمان طرز با یراق و اسبابیکه رفته بود از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته یکی از آنہا که دشمن قوی بود ہلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود چون بر حقیقت سوختن زوجه خود خبر یافت زیاده از ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت که بی او زندگی بر من حرام است اگرچه پیدا شد بهتر و الا خود را نیز چون او در آتش خواہم سوخت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجه خود آتش فروخته خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد و دیگر کلیه آورده افشاندند ہیچ چیز دران نبود بعد ازان دست در کلیه کرده دو خروس خوشرنگ کلان برآوردند و ہر دو را بجنگ انداختند ہر گاه این خروسها بال بہم میزدند آتش از بال آنہا گل افشان میشد تا یکساعت نجومی باہم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

دیگر خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شد و بنیاد خوش‌خوانی و قهقهه نمودند که گویا
آدمی در آنجا نبوده بکمال خوشی نوا سنج بود بعد از پرده بر روی کبک انداخته چون برداشتند
دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش شده
افتادند و از نظرها غایب شدند و دیگر بر روی زمین کولابی ساختند و گفتند که سقایان
آنرا از آب پر سازند چون برگشت پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب منجمد بسته بود که
فیلان کوه پیکر از آن گذشتند اصلا نشکست گویا سنگ بود و دیگر دو خیمه برابر و بهم بفاصله یک
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه‌ها بر زده گفتند که ببینید که در میان خیمه چیزی نیست
و خیمه‌ها خالی هستند آنگاه یکی از بازیگران در یک خیمه و دیگری در خیمه دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه‌ها بیرون برآورده در جنگ اندازیم بحکم اشرف شد
که شتر مرغ برآورند فی الفور از این خیمه یکی و از آن خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده در میان خیمه بردند
بعد از آن بفرمایش بابا خورم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان هر دو خیمه دو نیله گاو
نر کلان و مست برآورده جنگ کنانید خلاصه کلام آنکه از این هر دو خیمه هر جانوری را
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبردند بازیگران در حال حاضر آورده بجنگ می انداختند
و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند و یک گل سرخ در دست
گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنماییم آنگاه آن گل را در آب فرو برده
برآوردند زرد بود باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملاً آنکه هر چند بار گل را در آب
انداخته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه [illegible] از آب فرو

برون آمد سرخ شد باز که در آب غوطه زده برآوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند بادنجانی
گشت همچنان چند مرتبه که آن بسمان را در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر
قفس چهار پهلو آوردند از یکطرف آن که ملاحظه شد بلبل خوش رنگ بگمان درین نمایان
بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ بنظر
درآمد طرف چهارم جفت کبک پرخط وخال وخوش آواز ملحوظ گشت وهمچنین هر چهار طرف
قفس بار که مینمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد دیگر قالین کلان بنسبت وسعت
خوش رنگ طرح انداختند و چون آنرا برگردانیدند روی و پشت شد و پشت او روی گشت آنرا
بطرح و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار روی پشت شد و پشت روی گشت آنرا برنگ و
طرح دیگر و دیگر آفتابه کلانی پرآب نمودند و آفتابه را سرنگون کردند آب ریخته نشد پس [illegible]
نگهداشتند باز سرنگون کردند آتش ازان ریختن آغاز نهاد باز چون در دست نگهداشتند سرآن
زیر کردند آب ریخته شد همچنین چند مرتبه آب و آتش ریخته موقوف کردند دیگر بازیگری [illegible]
بحضور ایستاده دهن باز کرده ماری کلفت را از دهن بیرون آورده باز بازیگر دیگر سر آن
مار را کشیده چهار درعه کشیده دم او برآمد باز دیگر آنمار را از دست انداخت [illegible]
سر مار دیگر از دهن او نمایان گشت بازیگر نیز آنرا بیرون کشیده بر زمین انداخت تا آنکه
بیست مار بیک قامت و جسامت بیک صورت و یک هیات انداختند [illegible] برآمدند تا ساعتی
مارها باهم دیگر جنگیده از نظرها ناپدید گشتند و دیگر آیینه برآوردند یک گل در دست گرفته
انگور در آیینه هر بار بهر رنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر ده عدد مرتبان خالی آوردند و بحضور
گذاشتند سرپوش [illegible] نمودند که آن مرتبانها خالی است سرپوش آنها [illegible] بعد از لحظه

که برداشتند یکی پر از عسل مصفی و دیگر پر از شکر سفید سیم پر از حلوای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینیهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
آن سرپوش نهاده برداشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنها را پاک شسته است
و دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
باز در کیسه گذاشتند که بر آوردند دیوان حافظ بر آمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه درعه شاهی
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا راست استاد بطریقی که از جای آویخته باشند پس
سگی آوردند آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته بر بالا صعود کردند چون
بانتهار رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آنها ظاهر نشد آنگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن بر میخواست و باز سرپوش
گذاشتند چون برداشتند لنگری مذکور پر از فیرنی و کشمش و بادام و قیمه یافتند آنگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود انگاه باز سرپوش بر طاس نهاده که برداشتند
چهار مار کلان در هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین باین دستور جانوران غیر مکرر در آن
یافتند و دیگر بازیگری انگشتری یاقوت آبدیده در انگشت خود کرده چون از آن بر آورده در انگشت
دیگر نمود نگینش زمرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شده چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یک تیر بر تاب راه را شمشیرهای برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند بازیگر آمده برهنه
شده پهلو بر آن نهاده غلطان از بن سر آن سر رفت باز از انسو غلطک زده پیشتر آمد که اصلاً
به بدنش آزار نرسید و دیگر بیاضی سراسر کاغذ سفید بدست من دادند چون نیک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
از سرخ افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز
کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر مرد و زن برابر هم کشیده بنظر آمده
چنان پر تکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم برنگ زرد در کمال
خوبی و افشان تصویر شیر و گاو در آن کشیده بودند ورق دیگر برنگ سبز افشان کرده نمونه باغی
سبز با عمارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با همدیگر بجنگ و جدال مشغول بودند مجملاً هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه تا دو روز و یک شب
هنگامه بازی و سحرسازی این بازیگران جادو کار و نادره کاران ساحری کرد را انبساط
پیرای خاطر معتقد من بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین با تمام
و دیگر شاهزاده ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکهه روپیه سوای خلعتها با نها
رسید ایضاً جلم از طا هر اسیه سا میگه سند انتهی ما اختار العبارت جهانگیر شاه است که بخط او نقل

برداشته شد جزیره النساء در آنجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود و بعضی گویند
آنجا آبیست غسل کردن در آن آب حمل گیرند همه دختران زایند و بعضی گویند بخواص میوهٔ درختیست
که در آنجا است شمنج جزیره ایست در یمن کوه در آنجا شگافیست که ولد الزنا از آن شگاف نتواند
گذشت قاع بیابانست میان عمان و حضرموت با جبلان در وقت توجه بعمان در آن
بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای تا ساعت اینقدر درهم است چون بعمان
در آیند مطابق آن بهم رسد و کسی زیاده تر از آن نخرد کولم نیز از بلاد هند است که اکثر
فلفل از آنجا باطراف برند و درخت بقم نیز در آنجا است و آن چون درخت انار است برگ
آن چون برگ عناب جزیره جامه نیز در آنجا بوده است در آنجا صنفی از آدمیانست که رو
ایشان بر سینه آنها است و آنجا کوهیست که روزانه دود عظیم از آن مینماید و در شب آتش کسی
نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلاهط نیز در بحر هند است صندل و کافور از آنجا ببلاد عالم
برند و در آنجا چشمه ایست که منجمد شود و ثقبه ایست که در آنجا قطره میچکد و قطره بسکه بر کنار ثقبه
میماند اگر روز بود آنها سنگ سفید شوند و اگر شب شود قطره سیاه باطیقصر قلعه ایست در بلاد هند بر
کوهی که بالای آن کوه آب جاری و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت
قمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران روان شود و در حال منجمد شوند
و آنها سنگ منعقد گردد و طلا کردن آن دانه ها بر جراحات نهایت سود است و بیرون آن
در غیر آن موضع برند اگر بخته بیارند و زیاده از یکسال نماند هر تفلین نیز در آنجا بوده است
قیاتی و هم آنجا است هرگاه خشک شود خود بخود بسوزد یا باد آتش در آن افتد تا پنجاه
و سنگ آن تخمیناً بسوزد خاکستر آن تا شبر باشد و از آنجا باطراف ... از زبان آن ...

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم سیم نیز بقلم آورده شود **نظم** از طبیعت چو فرو ریخت
دُر عقد دوم را ز گهر کرد پُر * بر سر انجم که ز بخت بلند * درج سیم را بگشایم ز بند * در کشم آنگو
که هر یک سفته از پی آویزه گوش خرد * **الاقلیم الثالث** این اقلیم تعلق بمریخ دارد و
اهالی آنجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس با مصار قندهار رود و بر وسط
مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتهی
شود چون زمین مقدسه شام بفحوای بارکنا حوله مهبط اصفیا و مولد و ماوای انبیا است تیمنا شروع
در آن میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است نه قسم آن بشام است
و یک قسم بتمام جهان و از خواص شام یکی آنست که هرگز از ولی خالی نبوده و ابدالان که بقای
تن اند در شام میباشند در عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نیابند که جبرئیل در آنجا
نزول نکرده باشد و یک لکهه و بیست و چهار هزار پیغمبر (۱۲۴۰۰۰) اکثر از آن دیار برخاسته اند صاحب
مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش بادیه و بلد است تا فرات و جنوبیش
حد مصر و تیه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای شام نیز از وست و دار
الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل
بوده است و آن شهر را بعبری ایلیا میخوانده اند و داود اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
تمامی عالم خراب گردد الا مکه مبارکه و مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

ازانموضع کنند و بنی اسرائیل بعد فوت والد خود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن
گشتند چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صدد آبادی آنشهر گردید باتفاق علمای
بنی اسرائیل مسجد اقصی بنا نهاده چون دیوار آن بقد آدمی رسید خطاب رب الارباب
آمد که اکنون دست ازین عمارت باز دار که باهتمام دیگری نسبت اختتام خواهد یافت چون
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر نبوت و خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بلد
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت مشتمل بر دوازده سور و بنای آنشهر را از سنگ رخام
نهاد آورده اند که هر روز صد هزار سنگتراش درانشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهسار
سنگ میبریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند بعد اتمام
دیوان بمعادن و بحور شتافته جواهر بسیار و بیشمار جهة آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبهٔ شریفه ساخته
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین
نیست که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد و یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک لکهه و بیست و چهار
هزار پیغمبر دران مسجد نماز گذارده اند طول آنمسجد هفتصد و هشتاد و چهار درعه است
و عرضش چهار صد و پنجاه و بقدر شش صد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل دران روشن میکرده اند و هزار هزار گز حصیر هر سال صرف آن میشد و هفتصد
نفر فراش همیشه خدمت آن مسجد میکرده اند و پنجاه خم پر سنگ زرین جهة آب نهادن دران
گذاشته بود و چهار صد منبر داشته در صحن مسجد مصطبه ایست که ارتفاع آن پنج ذراع است
و در میان مصطبه قبهٔ عظیم است مثمن که آن را قبة الصخرة گویند و در درون قبه

سلیمان دارانی و ابراهیم بن ولید قشیری و داود بن احمد و احمد بن ابی الحواری و محمد بن حسن شیبانی
و غیره از دمشق اند و اقلیم شام درختهای زیتون نشانیده یونانیان تا حال موجود است
یونانیان در عهد سکندر در آن دیار وارد شده بودند پس عمر هر درختی تا این تاریخ قریب دو هزار
میرسد بعلبک در نزدیکی دمشق واقع شده قلعه در غایت حصانت داشته در زمان الیاس پیغمبر
علیه السلام فرمانروای بعلبک شخصی بوده اجب نام و او را صنمی بوده از طلا موسوم به بعل شیطان از
جوف آن بت با مردم تکلم مینموده و آن شهر را تخت بک میخوانده اند پس از آن بعل را با بک ترکیب
کرده بعلبک خوانده و برخی گفته اند در آن زمان زنی بوده ازبیل نام که هفت نفر از ملوک بنی اسرائیل
شوهر کرده و هفتاد پسر داشته و همواره با انبیا در مقام عداوت بوده اجب پیغمبر باغوای آن زن [illegible]
از طریق هدایت دور افتاده به پرستش بعل مشغول شد چون حضرت الیاس هفت سال به دعوت بلیغ
پرداخته و کسی به دین نگرویده مفارقت آنها را از بارگاه کبریا مسئلت نموده از نظر خلق پنهان گشت
و الحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و سرگشتگان و گمشدگان را راه نماید در
حبیب السیر آمده که خضر و الیاس هر سال روز جمعه در مسجد یک ساعت با یکدیگر ملاقات
نموده پس از آن بتمشیت امور قیام نمایند غزه بلطافت آب و هوا اتصاف دارد
و صحابه بسیاری از ولایت شام تفوق دارد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
نقلست که شما را بشارت دهم به دو عروس که یکی غزه و دیگری عسقلان است حضرت امام
شافعی از غزه است حلب از مشاهیر بلاد شام است آب و هوا نیکی دارد و وجه تسمیه
بزعم بعضی فضلا آنکه چون حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه
گوسفندان خود را درینجا میدوشیده و شیر را بفقرا قسمت میکرده هر اینجا

گشتی آن مدعی کذاب اسوختی و طور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن
مسجد برآمده بکوه زیتا صعود فرمودند در آنجا نیز نماز گزاردند و بر کناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند و بعضی بدوزخ رسند و این همان
کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان برده اند و آنمکان را نصاری تعظیم کنند و میکنند و بر سر
آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته مصعد عیسی میگفته رفته
رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب بنظمی است و متصل آن مسجدی ساخته اند
و مابین المسجد غار رابعه است مقام مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوبة العشرة
میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور زیتا را بر شیخ
احمد هکاری و شیخ علی هکاری بالسویه تقسیم کرده وقف نمود این در هفدهم ذی حجه سال
پانصد و هشتاد و چار واقع شده ۵۸۴ آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف ذریات شیخین
مذکورین است و **دمشق** دار الملک بلاد شام است تخت ارم بن سام بن نوح در آنجا بود
باغی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد و عبارت از آن است بعد
ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آن سرزمین فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ذات
العماد آیه کنایه از آنموضع است زمره گفته اند که دمشق بن قال بن مالک بن ارفخشد بن سام
بن نوح همت بر آبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده
و سکندر رومی تجدید العمارت فرموده و جمعی برآن رفته اند که از محدثات ضحاک بیوراسب است

بهشت تقدیر شهر بدان لطافت نشان نداده نظم همیشه شهر خرم تازه صحرا ؛ مقام
عشرت وجای تماشا ؛ بباغش گل بمیدان جوش لاله ؛ مکان ساغر وجای پیاله ؛ سرود و
رود در هر کوی و برزن ؛ زعالم کرده اینجا عیش مسکن ؛ حضرت رسالت پناه چند کرت از نزدیک
دمشق گذشته و بقدوم خود آنشهر را مشرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که دمشق
بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا نسپرد و در آنشهر هیچ منزل و
در برزن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمارات عالی و اسواق بتکلف و حمامات
نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره
آنشهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در سنه هشتاد و هفت هجری ۸۷
آنرا بنا نهاده و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و نتوان
یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد اقصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته
نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آنمسجد شده و این مسجد دو طبقه است تمام فرش و ستونهای
آن از سنگ رخام است سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه گردانیده اند
اگر کسی عمر طبیعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشری از عشیر آنرا ندیده
باشد نظم چه مسجد یکی باغ رنگین بهار ؛ بدنیا ز خلد برین یادگار ؛ بسان فلک طاق فیروزه
خشت ؛ نمودار می از قصر باغ بهشت ؛ ز حلکاریش عقده دلکشاد ؛ طلسمی در و طرفه بنیاد نهاد
ز سقف و جدارش بوقت عبور ؛ نگه غوطه خورشید بدریای نور ؛ کند سایه در روی زرین آب
تاب ؛ بنا گیری پرتو آفتاب ؛ و حاصل موقوفات آن مسجد هر روزه هزار و دویست ۱۲۰۰ دینار زر سرخ
بوده و دویست دینار صرف روشنائی آن میشده و در ظاهر دمشق کوهیست مملو از

لمقابر انبیا و اولیا در انجا مناره ایست که آن را منارج الجوع خوانند گویند که جهل پیغمبر از
گرسنگی در انجا وفات یافتند در زعم بعضی آنست که قابیل هابیل برادر را در انجا بقتل آورده حضرت
ایوب پیغمبر علیه السلام در یکی از مضافات دمشق بوجود آمده در آنموضع الحال بدیر ایوب
شهرت دارد چشمه که از اثر آنجناب پیدا شده امروز جاریست محمد بن جریر طبری
آورده که من در سال سیصد و سی ۳۳۰ بد انچشمه رسیدم و ازان آب آشامیدم و بهر بیماری
از انچشمه آب آشامید شفا مبدل شد و هوای دمشق بحرارت مایلست و آبش که از
بعلبک می آید که اکثر توی باغات درمیان درختان جاری میشود و این جهت گونه نقل دارد
و دمشقیان بلهو و لعب و نشاط مشغولند و اکثر اوقات بارتکاب مناهی و ملاهی مشغوف اند
و الله غفور الرحیم طبریه شهریست نزدیک بدمشق و در انجا حمامها است که بر سر چشمهای
آب گرم ساخته اند احتیاج بآتش ندارند و گویند در انموضع دوازده چشمه آب گرم است
لغایت خوشبو هر یکی مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از انچشمه غسل
کند شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهر عظیم است که نصف آن آب گرم
و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم انجا است گویند
هر کس قبل سی سال از آن زیارت کند حکیم شود و در انجا هفت چشمه است که در هفت سال پی
از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشند ناصره قریه ایست که
طبریه اهل قریه حضرت مریم علیها السلام تهمت کرده بودند نشو و نمای آن هر دختر که انجا
متولد شود از مهر بکارت منوره نوعیت او جاری باشد و در انجا درختیست که ثمره آن صورت
زنی باشد که او را سر و سینه دو دست و دو پا باشد و موضع فرج او مفتوح بود و حضرت شیخ

سنگیست معلق که اثر قدم فیض مقدم پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم تحت
آن ظاهر است و آنحضرت در شب از انجا بمعراج توجه فرموده و آن سنگ بموافقت رسول مقبول علیه
الصلوة والسلام قریب دو ذرع از زمین خاسته بود که آنجناب فرمودند که قف همچنان معلق بحال خود
مانده و محراب حضرت ذکریا و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیهم السلام که در انجا نماز بگذارده
خدا را یاد میکرده اند در انجا است و محراب حضرت داود در بیرون شهر است و معتبرترین محرابها مقام
خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعست و دوازده فرسنگی بیت المقدس و شهر
ناصره الخلیل که مولد ولادت حضرت عیسی در انجا بوده و عیسویان از انجهة نصرانی خوانده و
گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بود که بر شش میلی بیت
المقدس است در سال چهل و سیم جلوس اغطس قیصر شب شنبه پانزدهم قانون الاول تولد یافته
و هم در بیت اللحم بآسمان شتافته قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیهم السلام
در انجا است و در عهد هایت عهد خود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد اقصی ابسمت کعبه است
ساخته در سنه چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان در انشهر مستولی شده بودند محراب خراب ساخته تا نود و دو سال
در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج از آل ایوب از فرنگیان انتزاع کرده بتصرف آوردند شعار مسلمانی از سر
ساختند محرابها باز درست نمودند از ان زمان تا حال در دست مسلمانانست و انوقت در انجا عملداری
سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شعیب و ارمیا و دانیال و عزیر و
ذکریا و عیسی و یحیی علی نبینا و علیه السلام جمله در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند و
در زمانه از زوایای مسجد اقصی عصا های انبیا منصوب بود هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیا
است گفتندی که این عصا ها را مس نما اگر دعوی صادق بودی منتشر شدندی و الا عصا ها ظاهر گشتی

قسمت میکردند هر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی جاهیست که هر کرا سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آنجا
بیاشامد شفا یابد در سنه ۲۴ هفتصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از نفس گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد یراق قریه ایست
درحلب در انجا معبدیست که چون بیماری شب در انجا گذارد در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند در انجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آنخاصیت ندهند یکی بن عماره موضعیست از
مواضع حلب در انجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا ببینند زنان انجا آنقدر بعلت
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع کردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در هیچ جای قوت باه در حق مردان اثری بیند لامحاله مردم هند
آنرا بهر از جبر نقیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود و بیشتر ندهره از حدود
شام است و آن زمین یهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند دیگر زنان
آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند منبج درمیان حلب فرات واقعشده از ابنیه نوشیروان
هارون رشید نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعشده عبد الله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هرکه از عسقلان بغزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد
قیروان از اجل ممالک افریقیه است در انجا دو ستون است که جسم آنها با حجار و جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از ان ستونها آب ترشح کند

و در سایر روزها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهریست بقیروان و از انجا راهی بقسطنطنیه میبرد و مسافران در وسط راه روند و اگر بیمین و یسار منحرف شوند در زمین فرو روند که آن زمین چون صابون تازه چرب و نرم است انطاکیه شهریست بزرگ بدریای روم بانزاهت ساحت و عمارت بانیهٔ آن قیصر روم بن تعن بن سام بن نوح است و قلعهٔ انطاکیه سیصد و شصت برج است جهه محافظت هر برجی در قدیم چهار هزار کس از نصاری میبوده اند در ازمنه سابقه درون انطاکیه پشه نبود و در بیرون آنقدر بود که کسی را ممکن نبود که از پنجرهٔ قلعه شهر بیرون کردی تخمیناً یک لکهه بر دست وی چسپیدی ناگاه منارهٔ از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون وی حصهٔ آن پس ظاهر گشت و مالامال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پشه پیدا شد و نیز در انجا بنوعی گربه از صید او عاجز است حمص در ان بلده هیچ آفریده از مار و گژدم ضرر نیابد و اگر جامه را از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند گژدم متعرض نشود در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر در یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن تمثال بمشابهٔ انسان و نصف اسفل بصورت گژدم چون پارهٔ از گل پاک بر آن صورت نهند و آنگلرا در آب نمازند و گژدم گزیده از ان آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که از پنج بحر که در ربع مسکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش از مغرب تا مشرق یکهزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض او هفت و بیست فرسنگ چون بحدود شام رسد دو بیست و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال آن و بلاد مغرب بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است درین بحر پیوندند و دو شعبه ازین دریا بمیان اقلیم ششم در آید یکی را خلیج اوز و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دو بیست

تسلّط دارند و دو جزیرهٔ معموره است که تجار بحار در آنجا رسیده اند و بعضی خبر آورده اند که در آنجا بلور
رفته اما بحر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از
اقصای جنوب از برابر ارض سودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و قیروان گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده بر اراضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در کتابهای
الادراک مسطور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و بخار درین بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر روند و اندک منفعتی
گیرند صاحب عجائب البحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مجمع البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوندد و در آنجا منارهٔ ساخته اند از سنگ که صد
گز ارتفاع دارد و در آنحوالی جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکلی غریب باهم می پیوندد
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب تا زوال آب مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال
بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعمورهٔ ارض درآید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند
و بنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خالدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب از آنها میگرفتند درین بحر معمور بودند اما اینوقت همه در زیر آب آمده اند
و مخفی نماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن سخن درازی کشد و مطالعه
کنندگان را ملالت افزاید لهذا بنمی از یمی و بلدهٔ از شهری اکتفا شد مصر به مصر بن حام
بن نوح علیه السلام منسوب است از جملهٔ اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و ابادانی
و شهرت در میان طبقات انام امتیاز و استغنا دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بناهای
آن در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار

تجري من تحتي واز نوادر اش یکی رود نیل است که از معظمات انهار ربع مسکون است واز جانب جنوب بشمال میرود وبرخلاف دیگر انهار وابتدای آن از پس خط استوا بود از جبال قمر وبحر الروم منتهی شود ونهری دراز تر از وی در تمامه ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه درمیان بلاد اسلام رود ودو ماه درمیان دریای ملک نوبه وچهار ماه در صحاری وخرابها ودر زمستان تمام آبهای روی زمین بکاهد الا رود نیل سبب آنست که چون در بلاد ما تابستان شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد وباین بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم فامي در انساب العجایب نقل میکند وصاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع وهیجان آب نیل آنست که بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند وموج زند واز مواضع خود مرتفع گشته لیس رود چون سدی شود نگذارد که آب نیل در روی بریزد هر آینه رود نیل رجعت کند واراضی مصر مملو گردد چون مقدار کفاف بحصول پیوند دبار تعالی جلت عظمته باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد وجاری گرداند پس دیگر باره نیل رن گردد این معنی از عجایب قدرت الهی است واهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاد تی ونقصان آب معلوم کنند وآن در میان حوض است بر آن خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود وآن تا چهارده خط باشد وچون بشانزده رسد خیر ومنفعت بسیار حاصل آید وغایت زیاده هژده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد وهمچنین چون از چهارده کم گردد دیگر غله بحصول نه پیوندد وگویند این مقیاس از موضوعات حضرت یوسف صدیق است علی نبینا وعلیه السلام وچون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق دافع آن

حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شهر مصر بدست عمرو عاص مفتوح شد و مصر ما را
بشارت سابقه که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم به نیکوئی باشما امر کرده باتخجه که ما در
حضرت اسمعیل علیه السلام بدر عرب از بنات ملوک مصر بوده آن ها از ان بشارت مبتهج و مسرور
از نوادر امور که در زمان امارت عمرو عاص در مصر بظهور آمد آن بود که مردم مصر بوی معروض
داشتند که رود نیل را اسنتی است هر ساله که تا مردم بواجبی آن سنت قیام ننمایند وی طریقه
مسلوکه جریان را جایز و مباح نمیدارد عمرو عاص پرسید که آن چیست گفتند که چون یازده
شبانه روز از فلان ماه بگذرد ما را دختری در نهایت حسن و جمال و غایت غنج و دلال
مشکین موی و عنبرین بوئی * ماه روئی هلال ابروئی * سمن بوی ارغوانی روئی *
صندلین ساق عنبرین گیسوی * از در لعل گوش گردن پر * در زمین مشک جیب دامن پر *
پیدا میباید ساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخت و آن دختر را باصناف حلی و حلل
و جواهر نفیس ثمین مزین ساخته در جای که نشاند از میانه رود نیل بدو انداخت تا آب وی جوش
زند و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی که دافع بدعات شنیعه است از اقدام با
امر موهوم امتناع مینماید و بدرستیکه اهل اسلام بهدم بنیان رسوم جاهلیت نموده ابواب
سعادات بر وجوه خود گشوده اند روز دیگر اهالی مصر آمده گفتند ما را رخصت نسبت بموده خود
ده یا رخصت جلای وطن فرمائید امور معاش باقی جریان نیل اجرائی باید عمرو عاص نامه
با امیر المومنین عمر رضی نوشت و کیفیت ماجرا شرح داده داشت امیر المومنین رضی بطاقه فرستاد امر کرد که
بطاقه را در رود نیل اندازد و بجا مه هدایت خلاصه بر آن بطاقه نوشته که من عبد الله عمر
امیر المومنین رضی اما بعد یا ایها النیل ان کنت تجری من قبلک فلا تجر وان کان الله الواحد القهار

بجریک فاسأل الله الواحد القهار ان یجریک عمرو عاص بطاقه را برداشته اشراف و
اعیان وعامهٔ مصر را جمع کرد برلب رود نیل آمدند بیک روز قبل از میعاد هر ساله حالانکه مصریان دل
از دیار برکنده مستعد جلا گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب
حضرت عمر خطاب بآب رسید در زمان هیجان کرده روان شد بمرتبه که شانزده گز ارتفاع یافت
و به محل خیر و برکت بشتافت از ان باز الی یومنا هذا هرگز سرکشی نکرده نخواهد کرد نظم
ای خوش آن سلطان که باشد هر زمان ؛ حکم او بر آب و بر آتش روان ؛ مولوی
در مثنوی فرموده است ؛ نایب است و دست او دست خدا است ؛ و دیگر از جمله
عجایب ابنیهٔ آن مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند
بروایت بعضی حمیر المؤتفکی آن را بنا نهاده و در مدت هفتاد سال باتمام رسانیده و هفتاد
هزار مرد در آنجا کرده بعضی گویند که حضرت ادریس پیغمبر را که در لسان حکما هرمس الهرامسه
مشهور است بوحی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیهم السلام طوفان عظیم خواهد شد
که همه عالم را فرو گیرد هر آئینه گنبدهای اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات
خوف الذهاب العلوم والآثار در آنجا نقش کرد و بعضی گویند که از آبا و اجداد خود باز زر و جواهر بسیار
در آن مکان دفن فرموده و بر زبر آن قبها ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ فسطاط است
تعمیر یافته کوچکترین آنها از عمارات بزرگ عالم بغایت کلان تر است و در زمان حضرت
یوسف در مصر غلات را در ان گنبدها انبار کرده اند از انجمله سه گنبد بزرگتر است و از ان
سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را هرمان گویند هر یک از هرمان چهار صد گز در
چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و هیچ چیز آهن و فولاد در آن ها

ترنکند و آن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر از تجربت آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران بابیل و کلند و ستین بر انجا رفت انجام مدتی بو برابی گنبد غایت سعی بجا آوردند اندکی از آن ویران نشد چنانکه از نظر شنیده و دریافته و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد آنست که طلسمی است هرکه باز کشادن طلسم بهره بود از آن بخشی یابد موید این قول بعضی مورخان نوشته اند که شخصی را از بزرگ زادگان مصر پریشانی در یافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بنابر آنکه شاید او را از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه های اهرام رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آنجا نوشته بود که از فلان طرف قبه کو چک سی و چهار هشت ذرع بپیمایید البته چیزی یابند او بدان عمل نموده صندوقی ظاهر شد از آهن چون سر آنرا باز کردند کاسه از آن بر آمد که قرص طلائی در میان آن بود صندوق را کرده کاسه با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستد چون بخانه آمد طلا را در میان زر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان زر دید از انست که این طلا را خاصیت است هر چند فروشند باز پس آید از این سبب مالی بیقیاس حاصل گردد و کاسه خاصیتی داشت که چون آب درو می کردندی شرابی شدی که در همه مصر مثل آن شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه ساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون خمرش بهتر بودی و ارزان تر فروختی هر آئینه مردم مصر رو می بوی نهاده کسادی متاع دیگر خمر فروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بملک مصر عرض نمودند ملک وی را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستد و در آثار البلاد آورده که

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبهٔ کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر شد که هر که نظر در آن افگندی چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم کشائی که داشت آنجا افگند همه ناپدید شدند پس با ده تن بدرون آنجاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در هر صفه ده خم زرین نهاده بودند و بر سر هر خمی شیری از زر تعبیه کرده که هر که دست پیش آن خم بردی شیران پنجه دستش مجروح ساختندی و همچنین در هر صفه خرمنی از جواهر بود شخصی از آنجماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجماعت غائب شد پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آن مرد سر بریده ظاهر گردید و آنجماعت چون طریق تصرف آن نمی دانستند بمجردی تمام باز گشتند حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه انجلی از صورت طلسمش که کرگسی است جانور پنج پایه را در پنجه گرفته تاریخ ایام بنا معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرمان والنسر فی السرطان ازین ظاهر میشود که تقریبا پنجهزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام ازین جا بنا یافته چه حالا نسر در جدی است و نسر دو هزار سال یک برج طی میکند صاحب تحفة الاصحاب شیخ احمد شرجی و صاحب یدو بروایات مختلفه میگویند که هرمان از سنگ بزرگ بنا کرده اند بنحوی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده در جنب سوراخ رصاص گداخته انداخته در آن سه هرم است ارتفاع هر یک از آنها صد ذرع یکی است و آن یا نصد ذرع نیز دانسته و اضلاع جهات آنها نیز صد ذرع مذکوره گویند که هرم غربی خزانه از سنگ صوان که قسمی از سنگ است ساخته و در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای کشیر با

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هرم شرقی ابیات فلکی کواکب مرتسم کرده و در آن
حالات ازمنهٔ ماضیه و حال ثبت کرده اند و در هرم سیومین اخبار کاهنان است که تابوتهای
سنگ صوان درست کرده صور کاهنان نقش کرده اند و با هر کاهن لوحی نهاده اند از اسرار
حکمت و عجائب صنایع و بر بهر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید بارادهٔ
در انهدام آن نمود اما صورت نیست مگر آنکه بکمال جد و جهد و صرف مال بسیار و عدد ...
کوچک از یکی از انها بر کند و عقب آن طاقچه یافتی یافت بمقدار آنکه در کندن و انهدام آن صرف
نموده بود بملاحظه این حال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سورید نام
دو هرم بنا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دیده که آسمان بزمین رسیده طایران سفید
بر میز بند مراد سبا نزاد و ماهی است بصورت زن سو پریشان که بر روی خود طبانچه میزد
سورید در حال خواب سبا بزن از بنواحمه سوال کرد او گفت انی است که از آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و
عالمیان را هلاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هرمین ساختند و جمیع اموال و ذخایر در اینجا
نقل کردند و بر آنها نوشت که بنا کردیم این دو هرم را در شش ماه از خوف حادثهٔ زمانه
هست که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحریر پوشانید هم کیست که آنرا از
بوریا بپوشاند و الله اعلم صاحب تاریخ الفی از ابن کثیر شامی نقل کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و نود و هشت در مصر قحط سالی روی داد که در عرض یکماه دویست هزار
از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفن پوشانید و بعضی که احوال آنها
بملک رسانید از قیاس بیرون بودند و در آخر کار بجایی انجامید که در مصر سگ و گربه

تا ما بعد از آن مردم فرزندان خود را میخوردند چون فرزند نماند شروع باطبا نمودند چه
بهانه بیماری هر کسی طبیبی را بخانه میبردند و از اطراف و جوانب کاردها کشیده هر عضو
آن بیچاره را مانند گوشت قربانی از هم میبریدند و علاج جوع البقر مینمودند و تمام مصر
آب روان نیست مگر رود نیل و برف اصلا نبارد و باران نیز احیانا بارش کند و هرگاه
بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوسیده گردد و در بعضی
جاهای آن گیاهی است که ریسمان کشتی های کلان از آن کنند و نیز مانند شمع روشنائی
دهد چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن شود و از غرایب دیار مصر آنکه مردم آنجا
تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد چند روز بعد هر بیضه جوجه مرغی بیرون آید
و آغاز دانه چیدن کند و بتاریخ بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند و حوضی است
و چشمه که آب آن چشمه بآن حوض آید و از آنجا باطراف جاری شود هرگاه زن حایضه و یا
مرد جنب دست بآب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن گردد تا آنجا حایضه و جنب در شوند
و آب ملوث از حوض بیرون نکشند جاری نشود در تاریخ مغربی مسطور است که در حدود
مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلسم مردی از سنگ ساخته اند
در غایت مهابت چوبی در دست و با فسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان را
از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارت خضر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابو الهول گویند و در مصر خران و استران عیش بها بسیار باشند چون از گور
گشن گیرند از آن بهتر دونده و چابک باشند و یکی از ناحیه مصر خربوزه شود که در اول
آنرا به یک شتر بار کنند و سمرقی بپیچیده دارد بهیات مار قریب به پنجم گز و بالای او بر کشیده است

چنانکه میانه رساله شکر فرش بسیار دارد شاه عزیز الله محدث دهلوی در بستان المحدثین
نوشته که نسخه ابو داود صاحب سنن که از کبار محدثین است از شخص خود گفته که من در مصر
خیار دراز می دیدم و آنرا پیمایش نمودم سیزده بالشت بر آمد و یک ترنج را دیدم بالای شتر بار
کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصف آن ترنج بر آن شتر نمودار شده و در زمین مصر دریا
ایست که آب آن شور است چون رود نیل علیه که آب آن به یا چه شیرین شود [illegible]
اگر دو دران دریا چشمه ماهی باشند دیگر جا نیستند و از حد و دریا چه و ولایت
شام همه یکسو دانسته اند آنجا بین یا چهار خوانند و در چهار یاران گزیده چند بسیار اند
اگر کسی در بحر باشد خمیده [illegible] در محل انداخته و زخم [illegible] آن مها گیاه باشد [illegible]
رد هم [illegible] بنی اسرائیل و مساحت تیه بنی اسرائیل [illegible] فرسنگ [illegible]
پاره سنگ نیز دارد و آنرا بادیة العرب نیز خوانند و دران و درخت [illegible] دران
میباشند مثل حکاوکا [illegible] تا [illegible] ایستاده می باید بعد ازان [illegible]
مابین فلسطین و ایله و اردن افتاده و مدت ابتلای بنی اسرائیل چهل سال بوده
و عدد جماعت شش صد هزار کس گفته اند چون طعام و قوت ایشان درین بیابان [illegible]
علی الاطلاق من و سلوی ایشان کرامت میفرمود من مشابه ترنجبین حنبری بوده سلوی
مرغابی کلنگ مشابهت داشته بصحت [illegible] که در اوقات تیه جامه بنی اسرائیل کهنه
پاره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چندانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت وسعت افزوده و مساحت طول و عرض مصر چهل [illegible] ره راه است و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] نیز خاصه رود نیل [illegible] بزبان [illegible] بود

فسطاط است که بر شمال نیل واقعست و درین شهر کوچه‌ها و محله‌های عالی است که چندین
مردم که از هر قبایل میباشند و عماراتش جمله سه طبقه و چهار طبقه است و مزار امام شافعی در
فسطاط است و فسطاط بدو قسم منقسم است علیای آنرا صعید و سفلی را بطن خوانند و جمعی گویند
و جنوبی فسطاط در غرایب الاسرار آورده که در صحرای صعید مغاره‌ها است که مردگان در آنجا
افتاده‌اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن اموات را از کتانهای سطبر کفن کرده‌اند
و ادویه را بجا مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه از آن مردگان باز
کردند اصلا تغییر به بدنش او نیافته و اثر حنا در دست و پای آن صبیه باقی بود در عجایب
البلدان است که مومیائی مصر از آن مردگان حاصل میشود و آن بهترین مومیائیها است
و در نزدیکی فسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکوه زبرجد حاصل میشود و
الحال دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر آمده که در زمان معز الدین
بالله اسمعیل جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سنه سیصد و پنجاه و هشت
مصر را بتصرف آورده و در میان فسطاط و عین الشمس شهری بنا نهاد موسوم بقاهره
معزیه گردانید و آن بلده را دار الملک ساخت و در وقت آمدن پانزده هزار اشتر و ده هزار
اشتر را زر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق زر پیش بارگاه وی می‌نهاد
و آنرا بسلطان و ساکنان آن شهر و مردمان بخشید چون نوبت سلطنت بال ایوب رسید
در زمان ملوک قاهره نیز عمارات عالی بسیار ساخته شد و بکمال آبادی رسید قاهره معزیه
شهری است طولانی بر کنار نیل و عماراتش آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته‌اند و اکثر آنها بالوان
منقش و مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای دلکش اقسام عمارات از رخام الوان است

وبازارش قریب پنجهزار سنگ تمام از رخام است و تعداد منازلش از حد و حصر بیرون نیست
و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز بر کنار نیل واقع شده از
بناهای سکندر رومی است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگر را باب الرشید گویند و سیم را باب البحر خوانند از آنجهت که بجانب دریای
روم باز میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال متانت ساخته اند که سفاین مغرب و روم
و شام بدین بندر آمد شد مینمایند و از امتعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند در این بندر بوفور یافت
میشود و از این دریا بشهر استنبول که از خشکی سه ماه راهست و به پنج روز میروند و آمد و رفت
مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السدره خوانند
چه درخت سدره ای در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که نزدیک بدو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در ازمنه سابقه
شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
در زمان سکندر باز آبادان شده اینوقت باز معمور است و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب است و آبش از رود نیل و قنات از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند تا دو
سال نگهدارند متغیر نگردد و موذیات مثل مار و گزدم در آنجا نباشد و هر صباح که اهل
دیار بر خیزند منازل خود را پاکیزه رفته و روب کنند و گرد می دود که بر هوا تصاعد نماید
از آن اثری نگردد و قریب اسکندریه حصاری است در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس
حکیم بفرموده ذوالقرنین میلی ساخته بود و آیینه بقدر هفت گز در آن میل نشانیده و آنرا
بطلسمی چنان پرداخته که هر کشتی که در قسطنطنیه بیرون می آمد در دریای فرنگ حرکت کردی در آن آینه

پدید آمدی بدین تا زمان امارت عمرو عاص که از طرف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بود مردم فرنگ
که بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوهم بودند و ایشانرا ازین معنی نهایت
شاق می آمد بعاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس زهد و
تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی پیدا
آمد آوازه انداختند که سکندر در پس این آیینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص با وجود
ذکا و فطنت و دانائی فریب خورده بطمع گنج آن آیینه را از آن موضع بر کندند آنچه شنیده
بود اثری نیافت باز آن آیینه را بموضع اصل نصب کردند تا خاصیت ندیدند و در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای منارهٔ اسکندریه از آبگینه بود و صورت خرچنگ
در غایت بزرگی از مس پخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده بود
و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود و بطلمیوس حکیم از مردم اسکندریه است
و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی قدس سره از آنجا است که در بیابانی که
آب شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته حمیثرا در بیابان
واقع شده و اطراف آن زکیبت و نخلستان دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی پیوندد و اما
مردم بزرگ از آن شهر برخاسته اند مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهریست در جنوب فسطاط افتاده دار الملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور است بهفت خانه است و حبس یوسف ساخته درین شهر است و درخت
بلسان گویند درین موضع است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام در آنجا غسل کرده و پیوسته آمده خبثه ازین چاه

دهند و در عین الشمس تمثال چند است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمله مناره ایست
از یکپاره سنگ که نقطه های بسیار دارد طول این مناره زیاده از صد گز است و بر سر آن صورت
البنانی است از مس و بر یک پای او بسیار آب و صورت از مس ساخته بود از ان تمثالهای شهر
کنده آن جابر سبز نیز در همین اقلیم احمرا است که دار الملک احمد طالون بوده خرما
آن شهر ... معتبر است و نوعی که آنرا مرجونی گویند و یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و
درختش بیست و بالا بوده و تخم نشود گویند مرجونی نام درویشی بوده که از اثر دعای او این
صفات بهم رسانیده و دیگری قراما است اگرچه شهری کوچک است اما نهایت خصوبت
و نهایت آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم در این شهر واقعست و از قراما تا تلیس دو منزل
تلیس همه زمین قبیحی افتاده و یکطرف آن تلی است ترکوم نام ... عشبه است از
استخوان که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این رسم گویا
از زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین قیوم شهریست در غربی نیل از نواحی
سعید ارضش مسطح است و افیون مصری در آنجا حاصل میشود و خشخاش آن بیشتر
اصحم از بلاد مصر است و در شهر ... و در غربی انکوبیت که در ایام الادوا از انکوه آواز می
شنوند که شبیه بآواز انسانست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهریست از
مصر بر شرقی نیل و بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آن شهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا آن صورتها موجود اند صورت زنی که با شوهر خود
غنوده است و قصابی که گوشت بر ... بساطور از هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی
نوامی نان در تنور کرده ... آوردن و غیره ذالک نعوذ بالله من شامة الاعمال ...

شهرهای مصر آنچه حقیقت آنها بنظر رسید پنج شهر بوده باقی بنابر عدم وقوف موقوف گذاشته شد و چون سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی در سنهٔ یکهزار و چهار صد و تقریباً دو یک عیسوی ۹۲۰ مطابق نهصد و بیست هجری در حوالی حلب با آقا نصور غور که آخرین سلاطین چراکسه است محاربه کرده غالب آمد آقا نصور را با اکثری امرا بقتل رسانید و مصر و شام بتصرف سلاطین عثمانیه در آمد از آنجا الی یومنا هذا در تصرف آن دودمانست و بالفعل خوندگار روم سلطان عبد المجید خلد ملکه آنمملکت بدستور بدیر بزرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بمزید عقل و ذکا و تدبیر و شجاعت ثانی سکندر گذشته و محمد علی پادشاه مذکور محمد آقا در مصر انداخته و در باب ملکداری و ضبط و ربط و بندوبست اهتمام تمام دارد و از اولاد امجاد شان ابراهیم پادشاه خلف قابلیت قامت چسپان دارد و بزرگان بسیار از مملکت برخاسته اند مثل شیخ کامل عمر ابن علی المعروف بابن فارض و ابو علی کاتب و ابو علی استولی و شیخ معمر حبشی و ابو شعیب المقنع و ابو الحسن قرافی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله کبیر و ابو جعفر حداد و اخی علی قدس الله اسرارهم و از علما اسمعیل ابن یحیی مازنی و ابو یعقوب ابن یحیی البوسطی و ابن حداد و عبد الملک بن ابو القاسم سیمی و غیره رحمهم الله تعالی و مخفی نماند که چون پاره از احوال مصر و شام تحریر رسیده است که با قلیم سیم پردازد و چون بسیاری از شهرهای ایران داخل این اقلیم اندلازم است که اول مجملی از احوال ایران مذکور سازد بعد از آن شرح عجایب دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند نماید ایران مملکتی است وسیعه و مشتمل بر اصناف نعمت در وسط اقلیم سیم افتاده شرقی آن ولایت سند و کابل و ماوراء النهر و خوارزم است تا حدود ولایت مضین بلغار و غربیش ولایات روم و مکفور

دماوندران نامند و جنوبیش بیابان بخار است که براه مکه واقع شده و بعضی ایران را بکیومرث منسوب
میکنند که او ایران نام داشته و بعضی بهوشنگ که او نیز مسمی با ایران بوده اما صحیح نیست که با ایرج ابن
فریدون منسوب است و چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابتدا از
البته باید اهل عراق بدنهای صحیح و اعضاهای سلیم دارند صاحب عقول راجح و رای صائب حسنه اند
در تحصیل اسباب حشمت و بزرگی جد و جهد تمام بکار میبرند و بفور فطنت و کیاست ممتازند
برتر اند بسبب شرافت عرب خامه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بذکر عراق عرب میپردازد
نیز در صور الاقالیم می آید که عراق عرب در قبله ایران واقع شده از خانه قبله اتصال و بسبب است اعراب
عرب ولایتی است در غایت خوبی و حدودش کهستان است تا بادیه کوفه حمدالله مستوفی در نزهة
القلوب آورده که حدود عراق عرب با بیابان نجد است و دریای فارس است و ولایت خوزستان
و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان یکصد و بیست و پنج فرسنگ بود
عرضش از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ و ساختش ده هزار
فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب را پیموده اند
بغیر از بیابانها و زمینی که از زراعت باز مانده سی و شش لکهه جریب بتحریر ضبط در آمد چون از زمان انتقال
اعلام اسلام و از اسلام بغداد معظم ترین شهرهای عراق و عرب و مطاف و مرجع کوفه و حلب بوده
و هست عمارت آن از رفت اما بغداد شریف علی ساکنه التحیة والثنا شهریست مشحون
بمزارات کمل اولیا و مملو بزیارات علیه اعلیا نقل القیا ابوجعفر منصور دوانیقی در سنه یکصد و چهل و
پنج بغداد را بنا نموده و مبلغ یک کرور و شصت لکهه دینار در عمارات آن بقعه صرف نموده
میخواست که طاق کسری را ویران سازد و مصالح آنرا باینجا نقل نماید وزیرش سلیمان ابن صالح مورانی

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر برابر نکند نتوانست
عمارت کرد جعفر این سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج اهدام و نقل وفا نمیکند دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیب است آنچه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنا ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم تهیه بنای بغداد ساخت قوس اختیار نهاد
و بعرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
و یمین بودن متوطنان آن از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت
خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دار السلام بغداد زیاده
بر پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر این شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
در بیر مامون و مهدی در ماسبندان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساره وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت ۳۷ نفر خلفای عباسی یکتن در این خاک پهلو بر بستر مرگ ننهاد
گویند دور بغداد چهارده ۱۴ فرسنگ بوده و شصت ۶۰ هزار گرمابه داشته و در میان هر دو حمام
پنج مسجد بود و عرض اسواق آن چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشتند
دو فرسنگ بود وجه تسمیه بغداد میگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ
بار دادی مظلومان میرسید لهذا بباغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد: که
هم شهر عدلست و هم باغ داد: قریب بهر دم سلامش حرم: خورد آب زمزم بخاکش قسم
نسایم ختن نافه بوی اوست: اگر شام اگر روم هندوی اوست: وگر دعوی یاوری آرد حلب
عرب شیشه بنهد بپای حلب: ز خاکش چو یکذره یابد سپهر: مکحل کند دیده ماه و مهر

بهشتی است با نعمت جاودان ٭ در و دجله چون سلسبیل روان ٭ لصافی دلربائی بی رنج و تاب

درخشانی چشمهٔ آفتاب ٭ از آن آب اگر خضر خوردی همی ٭ نخوردی از آبحیوان دمی

و نهر دجله نهری با عظمت است و مبدأ آن جبال روم با کوههای قصبین و حصن و القرنین باشد

و در فرضه عبادان به بحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبهاست و در شرقی بغداد

بر کنار دجله زمینی است مقدار صد گز در صد گز هر جامه که بشویند بغایت پاکیزه و مصفا باشد و در

سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بآن مثابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ دویست و بیست

و چار در بغداد در زمان معتصم تگرگی بارید بمقدار بیضه مرغ و در آن روز صوتی هایل می شنیدند تا شخصی

او را دیدند که میگفت یا رب ارحم لعبادک آنها اثر قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود

و ما بین قدمین پنج گز در سنه ۲۹۹ دویست و نود و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمام

کواکب یکدفعه بر طرف شدند و در سنه ۳۵۹ سیصد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنائی

بسیار زیاده تر از آفتاب درخشید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۴۶ چهار صد و

چهل و شش در عهد مستنصر ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام مستنصر

آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۴۳۰ چهار صد و سی

هم در ایام او در دامغان چهل و پنجهزار کس از زلزله فوت شدند و دو دانگ بسطام خراب شد و

طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یکروز و یکساعت خراب شدند و زیر کوه

شکافته آب ظاهر گشت و در موضع سویه متعلقه مصر سنگها بارید هر یکی بوزن ده رطل

و یکی از آن سنگها بر خیمه اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنائی تا

چندین فرسنگ نمودار بود و کوه یمن که بر آن چندین مزارع بود بقدر فرسخی رفته [illegible]

زراعت آنجا ربع بحال ماند و در حدود مصر و مرو مردم بسیار بصاعقه سوختند یکی سیاه گشت
زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شد و متاهل گردید و زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود والعلم عند الملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما
لطیف است و صحت تمام با اوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط و غلا کمتر بندرت اتفاق افتد و در بنیاد و در سر زمین آن نهایت کثرت و خیر و اقعست سی
و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سال و دو ماه در آن ملک سلطنت راندند و اول
و مستعصم بالله بن مستنصر بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
و لد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه نهم
هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا به تکبر و تجبر و کثرت ظلم و جوانات
و بسیاری خوشگرانه و فسوقات ممتاز و مستثنی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس را در مجلس بار نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ستمائه
و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم مجادله برافراخت بالآخر بیرون
خرامید و بپای نگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ششصد و پنجاه و شش و با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایتی تا ایام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و هزده لک آدمی در بغداد و نجف و کربلا و

بقتل رسید و تحف و نفایس و تنسوقات خارج از حیز عقل که از انجمله حوضی بود زرین بیخ در ره مملو از اشرفی های ششصد مثقالی بدست هلاکو افتاد و بعد از این واقعه در سنه ۸۰۴ هشتصد و چار امیر تیمور گورگان بغداد را بسرپنجه قهر و غلبه مسخر ساخت و احوال آن دیار بار بقتل عام انجامید چنانکه در آن دیار از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد کهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون شیخ حسن ایلکانی با ذربایجان مستیلا یافت شیخ حسن چوپانی بر وی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب رفته بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گردید و از آن تا حال بر این منوال آبادی دارد و لیکن مدارس و خوانق و ابنیه عالیه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه اولیا و اتقیا و علما و فضلا آن قدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطائفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و سمنون محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت و کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از اکمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مینو قرین مدفن نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الائمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعته و حضرت غوث الاعظم مظهر سر انعم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی آبایه الکرام و اولاده العظام فسرو

هر جا که سخن رانم چون نام مرا خوانم * تقریب برانگیزم در مدح تو آویزم نظم نو آیین گل گلشن
حیدری * نهال برومند پیغمبری * فرازنده رایت هاشمی * طرازنده دولت فاطمی *
مهین نوگل گلشن مجتبی * بهین یادگار شهید رضا * شه اولیا مرشد خافقین * دُر دُرج
ایمان مهر برج دین * بدنیا مجسم شده فضل رب * امام زمان غوث اعظم لقب * گهر ذات
او هر دو عالم صدف * نبی را پسر مرتضی را خلف * بدانکه نسب والا حسب آن نقاوه خاندان
رسول و سلاله دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
و از جانب مادر بسبط اصغر حضرت امام حسین شهید رضا علیهما التحیة والثنا میرسد چنانچه
مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصا در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام
یافعی که قریب السنة است و تکمله و فصل الخطاب و بهجة الاسرار که مصنفش از مجتهدین است و نفحات
الانس و اسرار الجمال و سر الاقطاب و مرآت جهان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و کتاب
منقبت غوثیه و شجرات علیه قادریه و تحفة القادریه و دو صد حکایت و ملفوظات قادریه
و رساله نسبت القادریه و رسالهای میان مصطفی صاحب پشاوری و رساله ضرب الاقدام
و رسالهای شیخ عبد الحق دهلوی و رسالهای شیخ ابو المعانی و غیره کتب بسیار و بشمار مرقوم است
که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این
کتب مذکور و مسطور رساینده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه مصنفش
و منتقل بمذهب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال هارون رشید در قضیه مباهله
حضرت یحیی زاهد که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور راد در جیلان و طلبیدن رشید
آنحضرت را پیش خود بخیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب والا حسب شان

باشناهیر دمتحن امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی بقیة المقصد فلیرجع الی کتاب
المذکور بالجملہ حضرت سید السادات مظہر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و بہ
تقدم آنحضرت برکافہ اولیای متقدمین و متاخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظم شان ایشان پیش از ظہور پر نور آنجناب و چہ بعد از وفات
آنحضرت لاتعد و لاتحصی است و نسبت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
کہ بار بانی الا اللہ و رسولہ نیز ازانست و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جدہ با جدہ
حضرت زہرا و حسنین و جدہ با جدہ او عائشہ صدیقہ شیر نوشیدن از پستان او و درود
غیبی ... و بودن آنمحبوب سبحانی درمیان ... خدا صلی اللہ علیہ وسلم و در شب
صدیقہ رضی اللہ عنہا ... گفتن جبرئیل علیہ السلام این بشارت را
بامر خدا تعالی کہ ہذا ولد صالح ... و مامور بودن بانکہ بگوید قدمی
ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ در حضور اولیای با کمال و گردن نہادن تمامہ اولیا با حیاء و
اموات با انشراح چنانکہ در بہجۃ الاسرار مذکور است امر یست معروف و مشہور و نشستن
مگس بر بدن نور معدن آنحضرت و عدم سایہ بر قامت تمام ... ایشان در اواخر عمر بہ
جد امجد او فرمودن آنجناب کہ ہذا وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجہ صحت رسیدہ
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازہ تقریر و احاطہ تحریر بیرون است اظہر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستفیضان کہ از آنجناب بظہور رسیدہ
و میرسد امری مقرر و معمولی است ... زدہ بر بساط ہر جا جلہ صف ... مریدانش از
فقراء الا آنحضرت ... نبی ... بر ... کہ از حبہ حب و دانہ کاشت ... میش

طالب کن تو راه چه هست شکر این اسم اعظم به جمله دوست ولی خدا نایب مصطفی
تو شریف در آفاق و انفس ... است و وقت شریف آن امام آخر تا قیامت ساعت بساعت و
قیام در دنیا با خصیصت چنانکه خود ارشاد میفرمایند شعر افلت شموس الاولین و شمسنا
ابدا علی افق العلی لا تغرب و در غره ماه مبارک رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک که
لفظ عاشق تخرج از آن است در شهر جیلان عالم را بتولد فرخنده منور فرمودند و در سنه ۴۸۸ چهار
صد و هشتاد و هشت در سن هژده سالگی بدار السلام بغداد تشریف فرما شدند و در ... چه
ولایت دیگ بعد حصول انواع علوم و کمالات انسانی و ریاضات کامل خفته و وصول
بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه های منبر را بقدم فیض توام محسود سما و فهای عرش
برین ساختند و چهل و یکسال خلق را بجهاد و توجه فرمودند و بسیار تا فرمان ابد حجبیل
و اکمال رسانیدند و در سن نود و یک که لفظ کامل بر این دلالت دارد و در سنه ۵۶۲ پانصد و شصت
و دو که لفظ معشوق الهی از آن خبر میدهد نهم ربیع الثانی در شهر بغداد با عالی
علیین توجه فرمودند نظم عیان یافت پس از توجهات صفاتش صفاتش چو شد محو
عین ذاتش بخود پرتو خویش بر آفتاب یکی شد بهم موج و بحر و حباب رضی الله
تعالی عنه و ارضاه عنا مرقد معطر آنحضرت در بغداد مطاف خاص و عام است و زبان
طائفان و لسان ذاکران باین رباعی مترنم اند یا الهی که دست ما استجابت خوانند حال
جمیع مشکلات خوانند بی شبهه شود مراد ایشان بجز آنکه عتبات اگر درگه صاحبت خوانند
عمارات رفیعه و گنبد عالیه بر آن بنا یافته محل اجابت دعوات و حصول ... است زایر
آن مرقد منور [illegible]

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر جبین سجده فرسای آنخاک در
مرا گر رسیدن بسی نادرست چه نومید مانم خدا قادرست خوشا دم که پا کرده از فرق سر
بپیش سر کنم فکرهای دگر ز جا خیزم و بانگ یاحی کنم بیک جرعه این راه را طے کنم
بهچشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدایا بحق شه اولیا
که چشمم کن از درگهش سرمه سا رباعی یارب بجمال شیخ عبد القادر یارب بکمال شیخ عبد القادر
یکجرعه بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبد القادر اللهم ارزقنا شفاعته
مثنوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل باو واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در انجا
آسیا ایست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از
گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود
فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید کوفه در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود بعد ازانکه
رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مداین موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
اکثر ازیشان را تب آنب گشت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنها کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد
که برای اقامت عسکر سپه مقام اصلح و انسب است و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار آباد
و فسیح و وسیع باشد و درمیان آن پلی و دریائیکه موجب صعود البحر است نبود سعد بعد تفحص
بلیغ اینچنین جائی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که منزل
بری و بحری درمیان جزیره فرات بغایت کثیر العشب و النبات بانزاهت آب و هوا و فسحت و
وسعت منزل گرفتیم و چون اهل اسلام مدتی در انجا بسر بردند بتاثیر آب و هوا الوان و قوای

ایشان بحالت اصلی عود نمود از امیرالمومنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن جانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً لامر بوقوع آورند و اهل بصره نیز همین طریقه
مسلوک داشتند شبی از شبها آتش در آن هردو جا افتاد و بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان دست داد بملاحظه این امر بیغمبر خانها از سنگ و خشت باذن شدند و چون اول
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط باریک بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جائی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود تا طلوع اختر آنحضرت است در انجا پیش از آن خط
معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جائی سخت متبرک است در تاریخ اعصم کوفی آمده که مردی
از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمودند زاد یکه ساخته بخور در احله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است و اینه حلم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنور یکه نخست از آن جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبریل امین از بهشت
برین جهت آدم علیه السلام آورده بود و حضرت خلیل الرحمن در آنمقام نماز گذارده و از
ادریس و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آنموضع بعبادت مشغولی داشته اند
و همچنین هزار ولی و هزار وصی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این
مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
حساب بود و نه عقاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و در و چشمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد و در عجایب المخلوقات آورده
که در سنه دو صد و هفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر
آن سنگی باریدن گرفت چون گوش آدمی بر هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند

مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو هاشم صوفی و ابو علی

حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف
قبله واقع شده مشهد مطهر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه
آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بحظایر قدس انتقال فرموده لاعظام بموجب فرموده
عمل نمودند جسد مطهرش را شب بموضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند
و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند و در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد
و پنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام
المسلمین است پناه بردند هارون رشید هرچند سگ بر آن آهوان دوانید و جانور بر آن پرانید
مطلقا تعرض نکردند و باز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش بر یکی
در آنحدود می بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجا است لاجرم هارون ترک شکار
کرده لوازم طواف بجا می آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادی
جمعیت می افزود تا بعد از یکصد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ۳۶۶ سیصد و شصت و شش
بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات آن افزود
امروز شهری آباد است در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آنحدود است
و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالیمقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا جاری

دارد و در زمان تسلط دیالمه معزالدوله احمد بن بویه ابتدای تعزیت ایام عاشورا بنیاد و نهاد
در سال هجری سنه ۳۵۲ سیصد و پنجاه و دو بود که این بدعت دست داشت سرمن رای المشهور
بسامره از ابنیه معتصم عباسی است باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید ایشان
بسیار از آنها با اهل بغداد در رسید روزی جمعی سر راه بر معتصم گرفتند و گفتند و با ابا اسحق از شهر
ما بیرون رو و الّا با تو حرب کنیم معتصم پرسید که بکدام استطاعت محاربه خواهند نمود گفتند
در دل شب با انگشتان در شست و دلهای ریش خلیفه باستماع این سخن متاثر گشته و در موضع
قاطول شهری ساخت و سرمن رای نام نهاد یعنی هر کسیکه آنرا بیند مسرور گردد تا بتدریج
بسامره اشتهار یافت و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یکفرسنگ عرض آن شهر
بوده مسجد جامع در انجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یکپارچه
سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست و سه گز بلندی آن هفت گز و
ضخامت و سطبری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند بطول یکصد و شصت و
درعه که از بدو آفرینش شبیهش از قوه بفعل نیامده و بنای این شهر در ذیقعده سنه ۲۲۱ دویست و
بیست از هجرت واقع شده الحال آن شهر بقدر دهی باقی مانده و مزار فیض آثار حضرت امام علی نقی
و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در تذکره
دولتشاهی در رده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
بزعم خود اسپی بر در غاری در روز میبندند و میگویند که امام محمد مهدی موعود درینجا
مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجر آن اسپ را در سر کار خود نگهداشت
که این اسپ دشمن ما است هرگاه امام ظهور فرماید بدین حاضر سازد گویند آنگستاخی

بروی نیک نیامده چندگاه در دست غزان که بدترین اقوام اتراک اند گرفتار شده و خیر النساج از آنشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا طهمورث پیشدادی همت بر بنای آن گماشته و مادوا خوانده آنا جمشید با تمام رسانید و از اینکه معظمین آن را مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه و جیره و بابل و صولون و نهروان داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و مداین سالها دار الملک اکاسره بود و نوشیروان در آنجا ایوانی ساخته بود که از آن عالی تر عمارت تا زمان ابوجعفر دوانقی که بنای دار السلام بغداد نهاد در راسخ و پایدار نبوده و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه در محاذی ایوان کسری واقعست و مدتها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بوده اند بابل از مداین سبعه است در میان عراق همچنانکه عراق در میان جهان واقع شده در ابتدا اقیبال بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام همت بر آبادانی آن گماشته پس از آن طهمورث بتجدید عمارت کرده و نمرود نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از او ضحاک دار الملک گردانیده و قلعه در وی بنا کرده موسوم بکلنگ دژ که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شد کرت دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده فرسنگ عرض داشت و دوازده هزار قصر عالیه داشته و در انجا چاهیست که بنام دانیال خوانند گویند هاروت و ماروت دو ملک عاصی در آنچاه مقید و معذب اند آورده که حجاج در زمان ایالت خود مجاهد نامی را فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا رفته هر یکی را

بر مثال کوهی سرنگون باشدهای آهن بر پای دیداززبان او الله اکبر برآمد بشنیدن آن اضطراب
عظیم در انها پدید آمد چنانکه نزدیک بود که آن بنده‌ها را پاره پاره سازند و در عجایب المخلوقات
آورده که مدائن در از منهٔ سابقه هفت قلعه داشت در قلعهٔ اول خانه بود که صورت ربع مسکون
در آن کشیده بودند و آبها و جویها در آن پدید گردد هرگاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعهٔ دوم حوضی بوده
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب ریختی و آن شرابها با یکدیگر نیامیختی و در قلعهٔ سیم
طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل بانگ دادی تشخص صحت یافتی والا فلا و در قلعهٔ چهارم آیینهٔ آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعهٔ پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعهٔ ششم قاضی بوده
آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی
و در قلعهٔ هفتم درختی از مس کرده بودند و بر و شجکان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب ماندندی
بصره شهریست مشهور در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه عتبة بن غزوان که یکی از صحابه بود رضی الله عنهم امر نمود
که در جانب ابله بر ساحل دریا که منفیض دجله و فرات است شهری بنا کند عتبه ابن غزوان آنکه
در زمان حضرت عجم از میان عمان بطرف هند آمد شد متقبول نشستند نمود بر لوح ضمیر منیر
قدس نقش جنات جلال آب اینمعنی مرتسم گشت تا که مبادا نیره روز ان عجم بسیار زیان رسانند

توسل جسته بود طلب القصه عتبه بن غزوان بموجب فرموده بمعاونت اهل کیاست و ذکا
و معونت مردم بقریب یکسال باتمام رسانیدند و آنرا البصره گفتند برای آنکه در موضعی واقع شده
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معموری
آن شنیده روی بآنجا آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره سیم بصره گویند شط العرب کنار بصره واقع شده در شبانروز
دو مرتبه مد و جزر میباشد و اطراف بصره همیشه سبز و خرم میباشد و در انجا بنی خالد اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند بنوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از آنها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری در بصره وبا و طاعون اتفاق افتاد که هر روز قریب هفتاد هزار
کس فوت میشدند منجمله آن هفتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که این سخن غرابتی دارد اما بتحقیق پیوسته که بیست هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم
مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند و الحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابوسفیان دمشق دار الملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در انجا شرط سیاست بتقدیم رساند چون بصره از شر دزدان و مفسدان ایمن نبود زیاد
چون ببصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و نهصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهار صد و در شب سیم سی
کس لیکن از آن کس را زهره نبود که شب از خانه پای بیرون نهند تا شبی عرابی را گرفتند گفت
من که دیروز باین شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام زیاد گفت اگر چه راست میگویی اما کشتن

وگذشتن موجب خلل سیاست ما درا نیز بگشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان ها نبندد
هر چند تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت وی بصره کس در دکان نتوانست
بستن چون وکلاب بشهر درآمده در دکانها خرابی میکردند بدانجهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبرئیل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از درآمدن در آن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی
در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب بعض شیخ بود از در خدمت جناب شاه عبد العزیز دهلوی انکار کرده گفت سگان را
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت است فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند جان تراخواهند گرفت و در قتل سگان چندوجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای وباز
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
باجتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا البحمله در کتب آمده که زمین
بآسمان دورتر از بصره نیست و بیشتان دهی است از مضافات بصره گویند مهبط ابلیس است
والله اعلم ولیکن تربت عالی نیست بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر وانس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در آنجا بار است و مردم نیک بسیار از آنشهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن البصری و حبیب العجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عتبه ابن الغلام و حارث
بن اسد المحاسبی و ابو الحسن حضرمی و ابن سیرین و یحیی بن عمر عدوانی و امام ابو عبید الله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد و اصمعی رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار مثل سیبویه مبرد مجاهد و نحوی بهما که چون از شهرهای عراق عرب چندی بسمت تبنیه

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایات
مینماید عراق عجم مشترک میان اقلیم سیم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
و حدودش بولایت آذربایجان و کردستان و خورستان و فارس و جیلانات پیوسته
طولش از سفیدرود تا نزوه یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان صد فرسنگ
از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ایراد است یزد است یزد شهریست در غایت لطافت
لطافت فردوس آسا چو نور بصر خوشنما هوای چو بوی بتان مشکسا ذکور دانات
آن شهر تمام صبیح و ملیح و باغات دلفریب و عمارات پرزیب در آن خطه بسیار است خصوصاً تفت
که از جاهای خوب یزد است و بسیاری از مردم قابل کازرگاه هرات را با تفت سنجیده اند
اما کازرگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و بر خلاف تفت که از یزد تا آنجا بسیار دور است
اگر در اطراف کوههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی تفت از اکثر نظیر
بدست آمدی در آنجا رودخانه ایست دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرمسیر و
دیگری را سردسیر گویند تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات
محله گرمسیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زودتر بحصول می پیوندد مردمان آنجا
در هفته سه روز مشغول عشرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز
هم است از نوادرات آن شهر قمشه و اشمرة است و از فواکه انار است که انهایش غیرت یاقوت
آبدار بر سالکان کشور شعور مستور نماند که از مضافات خراسان دو طبس است یکی
سینا و یکری کیلکی طبس سینا داخل اقلیم چهارم است در تحت قاین اظهاری بدان کرده
و طبس کیلکی چون داخل این اقلیم است و در جوار یزد واقعست واجب نمود که در اینجا

ازان ذکر کرده آید بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طیس کیلیک شهری کوچک است
حصاری در غایت واستواری دارد در حوالیش سنگ است ابرقوه سابق داخل فارس بوده
الحال تعلق بعراق دارد در نزهت القلوب آمده که آن شهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه
سیگفتند چون خراب گشت بعد چندی درین زمین که الحال معموره است ساختند بهمان نام
خوانده اند یا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها بافراط میسازند ابرقوه قرار
رفت گویند کیکاوس ساوش پسر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سودا و از آتش گذرانیده
تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر آتش سیاوش است و از عجایب آنکه درون ابرقوه
باران نبارد مگر اندکی و در بیرون بدستور سایر امصار قطار سوار قطار فیضان باشد سایر این
عای حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه السلام فارس ولایتی است معموره آبادان
مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام نوح است بر بنای آنجا استاده مردم آنجا
از اصحاب عقول کامله و ارباب تدابیر راجحه شمارند صاحب مسالک و ممالک آورده که شرقی
فارس حد و دکرمانست و غربی خوزستان و صفاهان و شمالی نهری و بیابان از حدود کرمان
جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم پنج ملوک داشته سنگر ذیر آن را ضبط بود
مضافات آنرا نشست فرسنگ داشته اند الحال نه بلوک است معظمه این بلوک است بانگاه و
دار الملک آن دار البحر و دار البحر و محلی است در غایت نزاهت حضرت دریا سنج بهالتی مستوفی
که دار البحر و بنا کرده سنواد وزیر دار اب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند و
از لومهای آن مومیای بحصول میپیوندد و مومیایی دو قسمت معدنی و شلی
دار البحر و استهاات بهیسیر سیدان آن ز زهد و فیروزن بیدا شده باعث انکه خضمی ان

مرغابی را نیزه زده بخواست صید کند آنجانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بوده
پوشیده شد آن شخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آنجانور را گرفت و اثر شکستگی او در دست و پا
و آن بر کوهی را صید کرده نزد فریدون آورده کیفیت باز نمود فریدون مرغی را پای شکسته
از آن آب خورانید مرغ را پای درست شده بعد آن تفحص متفحص شده که از آن مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و عملی آنست که کودک سرخ موی را
با آب انگور می پرورند و محافظت مینمایند تا سی ساله شود آنگاه خم سنگین را عسل کرده آن شخص را
در آن خم میگذارند و سرش را استوار می بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم بهتر
از کان است و اطراف دار البجرد بوفور اشجار و انهار و ترجیح بر بسیاری از بلاد دارد و قبر حضرت [illegible]
کلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دار البجرد است و پنج از شهرهای مختص
سکانش اکثر بصنعت کانگری اشتغال دارند از مضافاتش موضعی است بدره نام
نهایت با سبزه و شکوفه پر از عجب آبهای روان و کثرت درختان بسیار جاها جا جا
دارد و بر جنوب آن مقام موضعیست موسوم بتخت خرگه محل صحبت احبا و جای معاشرت
اهل صهبا است اصطخر سالها دار الملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح از
شام بودی و روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شبها در کشمیر گذرانیدی و [illegible]
فارس که قرو صدر آن از جمله علامات دالات کثیر السعادات حضرت رسالت مرتبت علیه السلام است
بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از وست اول شهری که در جهان بنیاد نهاد
اصطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است [illegible]

نهایت بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا دران نزهت آباد قصری منیع و رفیع ساختند و روزیکه آهوی آتشین آفتاب از انگیر جوت بحمل گاه
حمل نقل نمود در قصر بحشمت تمام بر مُتکای دولت تکیه زده بساط عیش و انبساط بگسترانید
و آنروز را نوروز نام نهاد بعد از و مجوسان عجم نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از ان عمارت چهارده ستون با قلیست هر یک از ان سر بفلاک کشیده
و کرهٔ ارض را حمل آن ناف دریده دروازهٔ آن عمارت دو تختهٔ سنگ است هر یکی تخمینا
سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در انجا انواع مهارت و صنعت را
در فن سنگتراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته
بادبران هیکل میوزد بنابران گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است که کره با و مقاومت نتواند کرد بیضا دار نهٔ سابقه شهری معروف بوده بعضی
گویند که گشتاسپ همت بر تعمیر آن گماشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرموده حضرت سلیمان بنای آن شهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حدود آن مرغزاری بوده در فرسنگی که آب و گیاه اندر غایت صفوت
و نهایت خضرت داشته از غایت لطافت آب و هوا مار و گژدم وجود نداشته و میوهٔ آن
بکمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوسته چه وزن هر دانه انگوری ده مثقال بوده و نوعی
از سیب بهم میرسید دو رنگ و تیز بوده اما بحال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
زده باره ها بعمل آمده و از نیکه زمینش در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
حلاج از ان شهر است کازرون جائی با نزهت و طراوت است در فصل بهار از
وفور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر بنا کردهٔ قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین از دوران که تربیه استین اعمال کازرون برخاسته اند جان از بلاد
فارس است وقباد بن فیروز آنشهر را بنا کرده ودر نزدیک آنشهر نهریست وبرآن نهر پلی بسته اند
یکطاق وعرض وپایین دو پایه پل یکصد وشصت ذرعست وارتفاع مقدار دو نیزه است و
درآنشهر جائیست که پایان آنچاه بر کسیان ما معلوم کرده دریافت نشده وازآنجا آنمقدار آب در
بعضی از اوقات میجوشد که طاحونه بران بگردد وجائیکه حضرت یوسف را دران انداخته اند هم آنجاست
ومردم بزیارت آن میروند سمیرم هم موضعی است میان اصفهان وشیراز ودرآنجا چشمه ایست
واگر در موضعی ملخ آفت رساند شخصی ازان آب برگیرند بشرط آنکه آن ظرف را تا رسیدن بمکان
مقصود بر زمین ننهند وحال آن آب باز پس ننهند پس جانوران سیاه که آنها را سار
گویند در عقب این آیند ملخ ها را همه بکشند عجب تر آنکه از سمیرم خان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز
همیشه دار الملک سلاطین سرفراز ومحل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده بحسب لطافت آب و
هوا از باغ ارم مستغنی واز روضه رضوان کنایتی است واین بقعه را محمد قاسم ابن عقیل عم زاده
حجاج در سنه هفتاد وچهار هجری بنا نهاد وشیراز بوسعت وساحت وتکلف ابنیه وعمارات
اتصاف دارد ودر بازارهای آنجا اطعمه لذیذ یافت مثل مرغ بریان وآش نارنج وآب لیمو
وغیره ودر زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید وسور وباره بگرد شیراز بنا نشده
واز ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکر ما را جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
قصبه بنهایت تکلف موسوم بفنا خسرو جهت سکونت سپاهیان بنا کرد ومشهور بسوق الامیر گردانید
اما اکنون آنموضع خراب است وملک شرف الدین اینجو نیز تجدید برج وباره آن نموده وهوای
شیراز در غایت اعتدال است آبش از قنوات جریان می یابد بهترین آنها کاریز ناقفات مشهور برکن

آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و
خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از محکمات است
گویند هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و پشته الله اکبر قریب بمنبع واقعست و مردمش اکثر رند و
احرار و تمکین در شیراز بسیر و صحبت مایلند التزام دارند که ایام هفته را هر روز در جایی بسر برند و در
بفصل گل که دور ساغر و پیمانه می باشد کسی در خانه نمی باشد مگر دیوانه یا تمهید و
بهترین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سیرگاها در این ضلع واقع شده و دیگر سیر خلجان است که
از شهر تا کوه دراک که قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباوه امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقعست که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند و مزارع
بسیار وقف کرده در ده فرسنگی شیراز چشمه ایست موسوم بآب چاشت که در فصل بهار از آب
آن چشمه خاصیت جلاب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار بآن موضع میروند هر روز صبح و
شام از آن آب آشامیده دفع فضلات میفرمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در
دل بگذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ نگویند نفعی در شکم پیدا نشود که هیچ راه
باشند دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم آنجا است و بر بالای قبر آهن پاره آویخته اند هر
کسی که پاره از آنجا بگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجا باز
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدر آن سال معزول شود یا
بمیرد در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره از
حوالی آن قبر میگذشت همراهانش گفتند که مناسب آنست که راه را بگردانیم یا پیاده شده اند

از قبر جاماسپ بگذریم التفات بآن شخص ناکرده گفت هذا من فسادات العجم همچنان سوار بگذشت همان
سال وفات یافت و اکثر اولیا و شعرا و فضلا از شیراز برخاسته اند که تعداد اسامی ایشان دفتر
می باید مثل شیخ ابوالحسن کردویه ابوالعباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبدالله خفیف و
شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی برغش و عبدالرحمن
قدس الله اسرارهم و ابن مقله که خط ثلث را از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور است
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
آن عربی و فارسی حمیری یونانی سریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی
و از فضلا نصر الدین بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجد الدین
همگر و مولانا قطب الدین و قطب محیی و فضل الله و صفا و خواجه حافظ و ابواسحق حلاج
الاطعمه الا از شهرهای قدیم است و هوا لایق دارد و مردم نیک از انجمله بسیار برخاسته اند
مثل مولانا کمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
عبدالرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پر نعمت است اما
هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و بر بر
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و
چهار در خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهی
منفرج گشت از میان آنکوه نردبانی ظاهر شد از گچ که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
و از امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان
بر آید و بر مقدمه او مردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود همه

خراب کند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت اچنان نوشته‌اند که ابو سیره بصره نموده
ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود کشید و هرمزان را
توفیق رفیق گشته همراه وی بمدینه شتافته زبان بکلمه طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر
المومنین فایز شد و روایتی اینکه خوزستان بجهن سعی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
صورت تسخیر یافت و در از منه سابقه اهواز از ملوک معظمه خوزستان بوده آورده اند که
هر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش اردشیر بابکان
بوده شوش از شهرهای مشهوره خوزستان بود ابن المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان نوح
بنا شد سور شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان امارت
نشان فاروق اعظم آن شهر را فتح نموده و سه صد خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از آن
بتخانه رفت دید پرده بر در آنجا آویخته اند و مردم به سجده آن مبادرت مینمایند چون قصد درون رفتن
کرد خازن بگریست و گفت که در بتخانه مالی نیست مگر تابوت دانیال که معبد ماست چون در بتخانه را گشاد
سریری دید که شخصی بر آن خوابیده که اصلا خللی در جسم وی راه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق
اعظم رضی الله عنهما دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چندی آن قبر زیر آب آمد و گویند
آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتوانند و هر نانی که در آن شیب بود ماهیان بآن التفات ننمایند
عسکر مکرم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیو بند در انجا شهری بزرگ
بساخته آنرا لشکر خوانند و بعد از چند گاه ویران شد شاپور ذوالاکتاف
تجدید عمارت فرمود مورخ شاپور خوانند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم جبین که
از جانب حجاج بخوزستان رفت و فرخ زاد را کشت آن شهر را آبادان ساخت و موسوم

بعسکر مکرم گردانید شرب و خیشکر عسکر یا نام بوده گویند وقتی از نقل خیشکر ملخ بسیار بهم رسید که
باعث خرابی عسکر گردیده شهر مذکور شدند الحال خراب اند و از شهرهای سابق خوزستان
که الحال آبادست در قول است و در قول از ابنیه اردشیر بابکانست اگرچه شهر کوچک است
اما مضافات آن بسیار است شامجر و سطران دواوقیه معمور اند و در حوالی آن مرغزاریست
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن نرگس خود روست و بهدرین حدود درختان اند که آنها را
زین درخت گویند و شکوفه آن زرد و بسیار لقاست اما ثمره نمیدهند ششتر بعضی بشوشتر
و بعضی بتستر تعبیر کرده اند دار الملک خوزستان است مولف هفت اقلیم می آرد که بنا
کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نزهت القلوب می نگارد که بخت هوشنگ بنای
آن عمارت کرد و بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی انگوشید آن شهر بر کنار نهر الشرقان بر روی
بلندی واقع شده و قلعه اش در غایت حصانت و محکمی است و از بیخان آن شهر حضرت سهیل بن
عبد الله تستریست کرمان ولایتی است وسیع و بیابان شرقی آن مکران و غربی آن
فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن
گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت و متوجه
کرمان گشت در آنجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد بتفصیل در شاه نامه مذکور است
اردشیر بحکمه آنکرم را که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده و مسلط گشت و بعد از آن
تیر گواشیر را که سالها دار الملک کرمان بود بساخت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون گرفت
گرد و حمد الله که مستوفی در نزهت القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و آن شهرها را هوای
معتدلست و شهر کلانتران صرف و سیرجانست در بعضی ولایات کرمان خرما و بهم

ماه بار بیند و در حوالی کوه پایان پشته ایست که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برند
و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آنرا بهم رسانند باران آید و
ایضا سنگیست که چون هیزم میسوزد و صاحب مجموعه نوادر می آرد که در کرمان نوعی از درخت
است که چوب و را آتش نسوزد و در آنجا معدن توتیا است و مردم نیک از آنجا برخاسته اند
مثل شاه شجاع و ابو حامد الدین و امام شمس الدین محمد طباطبا از شهرهای مشخص کرمانست
و آب و هوا خوش دارد و قلعه اش در غایت استحکام است و خواجه عماد فقیه در آنجا
سیستان ولایتی است که حدودش از خراسانست تا مفازه کرمان و جانب غزنین و اطراف
افغانستان و سند در ازمنه سابقه نوعی آبادان بود که یکجریب زمین با وجود قلت آب بهزار
دینار کیلی فروخته شد و غور اسفرار در اول حال داخل سیستان بوده و آن ولایت را سجستان
نیز گفته اند چه سجستان بن فارس همت بر آبادانی آنگماشته و نیز ابلستان و نیمروز
شهرت دارد و در اول آنجا را سنگری هم خوانده اند و چون عرب معرب کردند سجز
خوانند بزرگترین جوی سجستان نهر هیرمن است که اکثر از آن کشتی میگذرند و در قاموس
آورده که هیرمن نهریست که بسیستان میرود با آنکه هزار رود خانه سر در آن دارد اصلا زیاده
نمیشود با آنکه هزار رود سر سیدارند قطعا نمیگردد و فضلاتش در بحیره میریزد و زره دریا
چه ایست سی فرسنگ در سی فرسنگ و در میان آب جزیره ایست مزرع و مردم
نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر در شهر سام و ماریکه از
بهشت برآمده بر آنکوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی سبز
و یکی سرخ و گاهی آن مار را می بینند و از عجایب آنجا ریگ روانیست نزدیک دوق قلعگاه

داکوهی است که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد و یک روی آنکوه سار ریگ روان گرفته

در اینجا چند مزار متبرک است که مردم شبهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند

و خود را بر روی ریگ رها کرده میل بپایان میکنند درآنوقت آوازه نقاره و نفیر از میان

کوه نوعی پیدا میشود که گویا پنجاه جوڑ از نقاره و کورکه را یکبار در خروش آورده اند عجب تر

آنکه چون بپای کوه میرسند هر ریگی که بپایان می آید تخلف مینماید و باز بالا میرود و مردمان

نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبدالله سجزی و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو الحسن

بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین حسن سنجری و از

شعرا فرخی وغیره فُره ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد ارتفاعش نیک

بحصول می پیوندد و هند از ضمایم آنجا است و در یکفرسنگی فره کوهی است که آن را

بارندگی گویند و درین کوه طاقیست از سنگ که دایم آنجا آب میچکد و مردم در آنجا

آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود حصول حاجت امیدوار میشوند و الا

محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب صبیان از آنشهر است قندهار شهر بود

استوار گویند هرگاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بند بالاتر از آن

نماید که مشهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق و سنگخاره کسانیکه در آن غور

کرده اند آب آن را جاری دیده اند و وقتیکه از آنجا آب کشند برگهای درخت

و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا تخت دنیز

و اکثری شیرین و نمکین اند رباعی ضبط دل اگر کنم ز خوبان جهان ؛ از نوش لبان

قندهاری نتوان ؛ نی صبر بجا ماند نه تاب و توان ؛ ای اهل دل از بتان قندهار امان

بوده تیمناً بنام نامی..... اکثر آنها با عالمین آنکار ریز است و یکی از مضافات قندهار نیز
دار است که دار الملک سوری بوده که جد سلاطین غور است و دیگری بست است که
شهری بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو تیر است که اینها از نشان
های گنبد سه بار میگویند و مکرر سقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباحش نگاه کرده
یافتند چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است
دنوقان از قرای بست است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل قبله نشسته بود از عالم رفته
تا چهار سال بهمین دستور نشسته بود قاضی آنجا از کمال شفقت شیخ را تکیه
داده عنقریب وفات یافته و بسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند مادام که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع نشده و چون بعد از قتل نادرشاه که
سیزدهم جمیدالاول سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر بتیغ ؛ از تاریخ آن خبر میدهد احمد شاه درانی سدوزئی در اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دار السلطنت گردانیده قلعه متینی در آنجا طرح
انداخت موسوم باحمدشاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه سیصد و چهار در ایام معتضد عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جائی یافتند که قریب هزار سر آدمی
در وی بود بزنجیر بهم بسته و از آنجمله در گوش بیست و نه سر از آنها رقعه ها بود و بریسمان بسته
و نام آنکس بر آن نوشته منها شریح بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن
نوشته تاریخ بود بتاریخ سنه هفتاد هجری و تفاوت فی مابین دو صد و سی و چهار

سال بود آنشهرها تا آن زمان تازه مانده بودند بیهق نیز شهریست از ضیاع قندهار نزدیک
بندر لب و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل ابوبکر احمد بیهقی استاد
سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید محمد
... معروف بمیر اویسی که هر سه بزرگوار در کشمیر مدفن یافته قدس سرهم و دیگر میمنه است
که الحال بقدر دهی مانده در جنوب کوهستان سنبل که نزدیک زمین داور است واقع شده و حسن
میمندی و احمد بن حسن وزرای سلطان محمود از انجا خاسته اند غزنین تختگاه سلاطین
آل سبکتگین و عظمتش بغایتی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان
سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان شهر
می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت
میشود و گندم و دیگر موذیات در انجا کمتر باشند و در واقعات بابری آمده که در زمان
باستان غزنین و قندهار را از زابلستان میگفته اند چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی
معلوم میشود و بعد از و در سنه پانصد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بر بهرام
شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوری
غزنین را غنیمت یافته رو آتش زده با نهدام و انهدام قصور و عمارات پرداخت و بقتل
و غارت و کندن انجا فرمان داد و قبور آل سبکتگین العداز سلطان محمود غازی شگافته
استخوان ها بر آورده بسوخت لاجرم جهان سوز ملقب گردید بعد از ان بروضه برادر خود قطب
میمود نعش او را بغور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین بار کرده بغیروز کوه فرستاد
انجا جماعه را نیز کشته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

حکیم سنائی و شیخ رضی الدین علی لالا بوده جرخ از توابع غزنین است و ساین نوا
انجیر از جرخ جامی نسبت دارد مولانا یعقوب جرخی از انجاست پشاور شهریست و
اما هوای گرم دارد و گرزمان در ایام در انجا بافراط بهم میرسند ناشپاتی پشاور خصوص
مرغوبی که وی است از مضافات انجا بانام است و آن تیزی و لطافت در روزمین
دستیاب نشود برنج باره انجا نیز در غایت لطافت و نزاکت است باره جوئی است که صرف
آن برنج بیود است باضم است ولونگی انجا که مردمان اعلی و ادنی بکمر می بندند منسوب
مردمان نیز و علما بسیار از انملک برخاسته اند مثل میان عمر چمکنی و میان مصطفی
رحمهم الله تعالی و نزدیک پشاور بطرف کشمیر قلعهٔ اتک است بر لب آب بزرگ گو
در اول این قلعه را اسکندر ساخته بعد آن که خراب شده حلیم خان از امرای شاهجهان
همت بر بنای انگاشت سور القلعه را بکمال متانت از میان دریای ذخار برداشت و این
قلعه از امهات قلاع است که کسب تسخیر هیچ از سلاطین قلعه گیر بادنی برج و باره اش
نرسیده و کشادن آن بحصار چون دست و دل لعیان دشوار است و دو نیدن
منجنیق و عزاده بر بالای آن دور از کار گنجا و در حدود لاهور شهریست مختصر اما فضا
نیک دارد و مصور تقدیر در چهره پردازی بتان آنطرف نکته فرو گذاشت نکرده و همه
آفت جان و غارت دل ساخته ملتان شهریست در غایت دلکشائی و مضافات
بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویند اول شهریست که در هند بنا شده لهذا ام البلاد
میخوانند و هوایش نیک گرم است و در مردمان انجا ملاحتی بغایت است اولیا
و بزرگان از انملک بسیار خاسته مثل حضرت بهاء الدین ذکریای ملتانی و غیره

قدس سره پاک پتن ضلع ایست ساکنانش در چوب تراشی و ساختن حقه های چوبی مهارتی دارند آستانه حضرت شاه فرید شکرگنج قدس سره در انجاست و در آستانه ایشان دروازه ایست مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام وارد از دروازه من گذرد به دوزخ نخواهد رسید در این ایام که این مسوده بتحریر میرسید یکی از فرنگیان بر این سخن انکار کرده رخت پوشیده ازان دروازه گذشت بعد ازان لباس از بدر کرده امتحاناً در آتش انداخت لباس را اصلا آتش اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این کرامت مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهار و لهانور و لاهور و لاهیور نیز گفته اند چنانکه از اشعار شعرای باستان مفهوم میشود و در عجایب المخلوقات می آرد که دو استخوان ساق آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آنمکان لنهار عله ساخته بودند دیگری را قطرهٔ آب گرد اسیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان باستان باوفور آبادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بود در ایام سلطنت چغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکمی بهم رسانیده از جمله آن سلاطین فقط شاهجهان بادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات آنجا صرف کرده و از اکبر شاه و غیره مرقوم نیست و مقبرهٔ جهانگیر بادشاه که شاه دره مشهور است نیز ندرتی دارد و در انجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده اند و در نفس شهر مسجد وزیر خان نیز مکانی بانزهت است و در یکفرسنگی لاهور باغ شالامار نیز جایی خوب و عماراتی مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فواره های بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت چغتائیه از دست برد

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرد
نانک بود بحکومت رسید لاهور قدری آباد گردید و قلعه روبی تمام درستی یافت خانه‌های
مردم آباد تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه یکهزار و دو صد و شصت
دو هجری که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز از ان خبر میدهد لاهور بتصرف اولیای دولت
کمپنی انگریز در آمد و خار انتشار بداس شمشیر صاعقه بار بهادران نامدار از ساحت ملک بر
طرف شد در بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازارها می افزاید و بوقت
بوفور اقمشه و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است نهر
انجا بلغو در حلاوت آنقدر میرسد که فقیر و غنی و مستغنی از ان بهره مند میگردند و شهد را
سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
خاسته اند علمای با دین و دیانت و اولیای با کرامت بسیار دارد که اسامی آن بزرگواران
دفتری میطلبد سیالکوت بنا کرده سلطان معز الدین سام است قبل ازین از بناهای
راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و فضلا در آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
امرتسر بیشتر دیهی بود از متعلقات بتاله چون سوداگران کشمیر در پنجاب بود و باش اختیار
روز بروز آبادانی یافت تا صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و اقمشه و دار و درمند سوداگر
نظیر ندارد و بسبب سکونت ارباب اسلام مساجد بسیار بهم رسانید و رواج تمام گرفته است آبش
در نهایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاهت لیکن با اولیا و علما و فضلا
هوایش ناسازگار است و از مضافات لاهور کوهیست موسوم بنگرکوت و نگرکوت
قلعه دار چون دعای مظلومان بافلاک رسید و بر دامن این کوه سپهر شکوه گنبدی ساخته اند

ودران گنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صخره اش بصورت افتاده و اهل هند آن را
سنگ پاره اعتقادیست از آنکوه محکم‌تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
در حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زیر آستان آن مکان دفن میکنند و این
کوه بر شمال هند واقع شده و از نگرکوت تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است زمینداران
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکمای
سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکهه بیست و پنجهزار کوه متصل همین کوه
یافته اند نتیجه اهل هند آنکوه را سوالک پربت میخوانند و همین کوه است که تا نهایت
ولایت ختا رسیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت ملکه طهماسی بدانکوه کرده شد
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
جریان می پذیرد مثل ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آبها در ملوا
ملتان بیکدیگر پیوسته در حوالی تته لعمان میریزند و ایضا آب گنگ و جون و رامت
و گومی و سرد هم ازین کوهستان بر آمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند جلند
شهریست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد بسیار بزرگان و علما از آنجا خاسته
اند لدیانه پیشتر قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
شهرت پیدا کرده سرهند که سهرند نیز تعبیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروزشاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید حصاری در آنجا بنا فرمود موسوم بفیروزآباد
و سهرند نزهت و صفا و باغات دلکشا داشته مردمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر شاه سنگهه از سکان گروجرات بهم
رسانیده و بر سرهند تاخت و آن شهر را بالکل خراب ساخت و نعش قبور در انجا بسیار کرده نام
و نشان از انها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی قدس سره در انجا است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
بسن شد رسیده در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه جدیده خود در سنه
مشغول شد تا در گذشت هانسی در جوار حصار واقعست در زمان سابق جای با نام بوده
قلعه استوار داشته وقتی که دیکی از مضافات هانسی عورتی را چهار کرت وضع حمل شد که در هر
کرت او را چهار پسر بوجود آمده شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب نغمه و نبات شدند
شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از آن سرزمین اند انباله شهریست مختصر رسته بازار خوب دارد اما آب
های آن شهر چون اشک چشم عاصیان شور است از زمان تسلط نصارای انگریزیه چهاونی
شده و قدری آبادی دارد تهانیسر اگر چه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
نساجانش هم از مهارتی خالی نیستند در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و در انجا بتی بود
موسوم بچکرسوم که معتقد هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در املاک بنهایت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیاری معتبران
شنیده شد که از اطراف میدان آن اژدها یافت میشود اما از عظم جثه از کسی روایت نکرده
زیاده تر از میش ندیده لیکن هیچ جانداری از ان متضرر نشده است و در تهانیسر حوضیست
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا کرکیت میگویند معبد برهمنیست اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهت غسل بدین حوض می آیند و از زر و طلا و نقره

ونقره وجواهر آنچه دست مکنت شان بآن میرسد درآن غوص می اندازند باقی نیست
جاهای معروف است متوطنان آنجا رفته کارگیر انیک و رزیده اند شیخ شرف الدین بو علی قلندر
در انجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با شمس تبریز و با مولانای روم صحبت
قدس الله اسرارهم دهلی از شهرهای قدیم است همیشه دار الملک سلاطین عظام و مرکز دایره
و محیط رجال افضال و مامن فصحای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهرولی نام
ونهایت آباد بوده بعد از ان نوعی خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب سیصد سال درآنمکان هندوان کار فرما بودند در
پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از ان وقت الی یومنا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزدیکی
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه با نحطاط رسید در ۶۸۸
ششصد و هشتاد و هشت باهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالاخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دار الملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد آن تتمه از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز بتحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی بقوة الاسلام که هزار
ستون سنگین درآن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت هیچ
کس را قدرت بالا رفتن بران نیست و دور این مناره هشتاد قدم و ارتفاعش یکصد و سی ۱۳۰

در ع ارتفاع آن منار از ارتفاع برون رفته چون میل گنبد از گردون شده بران جماعه ملک است و منار

هر شفینه فلک است و آنرا مردم لاٹ منارہ گویند از سنگهای سرخ بشکل مخروطی است پنج طبقه و

مخارجات پهلودار منقش و مزین و منبت کاری و الاچه دار و آیات قرآن بقلم جلی آسمانی که سطر

هر حرفی بقدر رشته گره باشد بکمال حسن و زیبائی بر آن رسیده اند و در صحن مسجد میلی آهنین بقدر هشت درعه

ز زبان هندوان تا بحال ایستاده است و نیز مزار منبرکه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی

قدس سره که مردم اکثر بزیارت آن آستانه بهیأت اجتماعی میروند و مزار فایض الانوار حضرت شیخ

عبد الحق دهلوی قدس الله سره و چهل تن و نمازی صاحب و امام صاحب و مولانا جمالی و غیره تالاب

شمسی و مسجد اولیا نیز در آنجا است و زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا نیز از غرایب است و امیر خسرو در آنجا

مدفون است و بزرگان دیگر و حکام بسیار در جوار ایشان مضجع یافته مقبره ها اکثر از سنگ مرمر اند

در بلده دهلی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هر گاه از امرا و سلاطین که طوطی استعداد عمر شان بتوقیع اختتام

متوشح می گردید در آنخاک پاک شان دفن میکردند با همه چندان عمارت رفیع مقام و خطاب سقف فام

دران شهر بنا شده که از حد و عد بیرون است و گنبد همایون شاه نیز از عجایبات عمارت عالم است

و گنبد عبد الرحیم خانخانان که آنمکان را بول بالا گویند و گنبد نواب منصور خان جد نوابان لکهنو

و غیرهم و فضلا و باغات ارم سیما اگر جدا جدا مفصل بیان آنها شود چندین مجلد تحریر شود و ایضا

دران نزدیکی عمارتیست موسوم بشکارگاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی بر آمده است که

سی و دو ع ارتفاع و سه درعه سطبری و ضخامت دارد یکلخت سنگ [illegible] است و [illegible] منزل

ما [illegible] اینکه بنای این عمود در زمین نرفته باشد و سی درعه دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشانده بنا نهاده اند

آن ممکن [illegible] میسر شود بود و برین تقدیر عمودی که شصت درعه طول داشته باشد بر پا کردن آن [illegible]

مقالات بهست ملتمس مجمل خصوصیات آن شهر باید است که بعون تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
بیرون برآمد مردمان نیک بسیار و تقیا از دهلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و میر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق و غیره و بنای جهان آباد
که امروز بصورت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا او از دهلی کهنه و نو آبادی بینجا منتقل شده بود و کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم آذر ماه الهی بهشت در سال دوازدهم جلوس
شاهجهانی مطابق سنه یکهزار و چهل و هشت هجری بنای آن را کنده در شب جمعه نهم محرم الحرام سنه ۱۰۴۹
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت ازان شب کور نهادند و هزاران هزار معمار سنگتراش و
حکاک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند نهری که فیروز شاه در عهد
خود آورده بود و بعد وفات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از سر نو تعمیر در قلعه رسانیدند در مدت نه سال
اساس این قلعه از جانب دریا دوازده درجه بسر افراشته گشت که تاریخ آن اتمام همین مصرع معلوم میشود که ابتدای این قلعه
شاهجهان آباد باد و آن سنه یکهزار و پنجاه و چار است و در عرصه هشت سال باتمام رسید که لفظ تاریخ
و یحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام این دستور موزون کرده شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد و پنجاه لک
روپیه در تیاری عمارت و پنجاه لکه روپیه در تیاری سقف نقره دیوان خاص و نهر خانه و آوردن جوی و غیره
بخرج درآمد و یک فلوه از سنگ سیاه [illegible] گرداگرد شهر است و یک قلعه که آن را لال قلعه گویند مخصوص خانه
بادشاه است آن مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از انجمله هفت مدور و چهارده مثمن
و بهمین حصار شش لک [illegible] است ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بسمت دریای جون یعنی جمنا واقعست
دوازده و در غربی چون در ضلع شرقیش دریاست و در دیگر اضلاع خندقی بیست و پنج ذراع عرض و عمق
در سنگ کنده و آب در ان جاری ساخته اند و آن آب از دو جانب بدریای جمن میریزد و

مشتمل بر سی و شش درع است تمامی باره و بروج از اوج تا حضیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سرخ
تراشیده اساس یافته و همگی عمارات دولتخانه از برج شمالی مسمی بشاه برج باغ حیات بخش و حمام و
محل معروف بغسلخانه و تسبیح خانه و برج طلای مثمن و برج دیگر تمام عمارات یکبار از طرف مشرق تا آخر
دروازه در مشرف تا آب جون و از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض اساس از سنگ خام
مطلا و منقش و نگین منبت کاری عقیق یمنی و سنگ لاجورد و شاه نهر در وسط با حوض فواره جاریست
و دیگر تالابهاست متصل ایوان غسلخانه بشکل بارهدری چهار طاق گویند دیوار بسته بطور حجره و گنجا حرم
کرسی با سقف و محراب و ستون تمام طلائی و منبت کاری عقیق یمنی و غیره نگینهای قیمتی دارد و نهر در [illegible]
گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن تخته نقره ملمع طلا گره بندی فرنگی بند و می نموده نمو
آفتاب ساخته اند و نه لک روپیه صرف آن شده و تخته یکپارچه بلور مجسمش از طلای مرصع و در میان
آن یک لک و هشتاد و پنجهزار روپیه خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حمام و متصل آن مسجد سنگین که
سه گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ خام منبت کرده بیرون دروازه دیوان خاص و کتابخانه است
و باغ حیات بخش دست راست غسلخانه و طرف دیگرش طوطی باغ و نو باغ و هلال باغ و دیگر آن
باغات حوض سنگ خام یکپارچه و نهر و آبشار در حوض دیگر از یکپارچه از خام کلان که آن را [illegible] گویند
بیست و دو مربع و چهار درعه و چهار درعه نیم درعه عمق و در انهار فواره ها بطور ... دمی است
در آن دیگی تالاب شصت در شصت مربع است که آب عمیق دارد و پنجاه فواره بر کنار آن نصب
و بنگلهای عجیب در آن شیوه مختلف و ساختمان متفاوت و در آن حمام درون و بیرون از سنگ خام
منبت کاری نموده و در آن چبوتره سنگ مرمر و گرداگرد آن حوض فواره که آب سرد و گرم
از آنها میجوشد و بر چبوتره می آید و حمامخانه و بنگله محل تمام از سنگ خام بطرف دریا دیوان ...

بر طبقه در جهت طولاً پنجاه ذرعه و عرضاً بیست و شش ذرعه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن همه مطلا
و آئینه‌های حلبی کلان آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد ذرعه و عرض بیست و شش ذرعه از بنیاد تا سقف و
چهل ستون و زینه پایه از سنگ سرخ مطلا و بنگله نشستگاه بارتفاع سه ذرعه و طول چهار ذرعه و عرض دو ذرعه از سنگ خام
مطلا بانواع عقیق و لاجورد و نگین‌های گران بها منبت کاری کرده و گرداگرد آن محجر از طلای ناب ساخته‌اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویرات بدیعه و سه طرف محجر از سیم خالص با صحن و طاق بعرض ذرعه
موافق بنگله نشستگاه در نقوش و غیره و سه دروازه بترکیب عجیب از سنگ سرخ و بیرون دروازه نقارخانه و صحن خلوت خانه
طولاً دو صد ذرعه و عرضاً یکصد و چهل ذرعه چهار طرف ایوان‌ها و حجره و در وسط حوض پانزده در پانزده
نهر روان و از انجا تا لاهوری دروازه قلعه بازار مسقف دو طبقه مرتفع که فیل با نشان از زیر آن بگذرد و دو فیل
دروازه بر سر ستون با کمال رفعت و هر دو لخت دروازه در بند و برنجی میخهای گلدار بر هر بند روی چسپانیده
آنقدر خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست بعلم جر ثقیل تخته دروازه بست و کشاد می یابد الا کسی را
قدرت نیست که آن را جنبش آرد بلکه فیل هم آنرا در حرکت نمیتواند و مکانات و کارخانجات خواص بود
مسکن سلاطین و خواجه زادگان و آتشخانه میر آتش و وزیر آصفجاه و دیوان خالصه و دیوان تن
و کچهری بخشیان عظام هریکی با وسعت جدا جدا التعمیر یافته که از یک لکهه و پنجاه لکهه خرج بنای هریک
از آنها شده و در دو قلعه سه طرف خشکی باغ و گلابی باغ و انگوری باغ و بیرون دروازه لاهور بازاری بعرض
چهل ذرعه و در میان آن دو الست مرتبه در میان آب جاری دارد و در بازار مذکور دو رسته دکاکین
بنا نموده کاروان‌های جوهریان و چینی فروشان نظم بطول ال عرض اسواق باوج حل قبه طاق
که صرصر منکسر در انجا عبارت و طول این بازار یکهزار و بیست گز مشتمل بکهزار
یکهزار و پانصد شده شش ستون آنجا بازار چوک هشت و چهار و چبوتره کوتوالی چهار صد

در غه واز آنجا تا چوک دیگر که نیز دستی است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سرای عالی واز

تا مسجد فتحپوری نهصد و شصت گز و جانب اکبرآباد بازاری بطول یکهزار و پنجاه گز عرض سی گز مشتمل بر

و شش هزار دکان و سرای نو سه چند در هر بازار دکاکین صرافه و بزازه و قماش نفیسه عالم و ظروف و آلات

چینی و حلبی و مینا فروشان و عطاران و بادله و کناری فروشان و غیره فراوان است و عقب جانب جنوبی چوک

باغ بیگم بطول نهصد و هفتاد و دو عرض دو صد و چهل و نهر فیض شه پاره تمام و کمال درون آن گذشته

اشجار و ریاحین و عمارات دلنشین و فواره و آبشار و حوض و نهرهای جوی بر و تالاب در آنست و نیز

درون شهر نزدیک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال ڈگی مشتمل چار

دیوار و چار صفه مثمن و زینه ها و پنجره ها تمام از سنگ سرخ طولا صد گز و عرضا بیست گز آب

از نهر می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیست زینت المساجد نام ساخته زیب النسا بنت عالمگیر

در محله دریا گنج سه گنبد با صحن وسیع و حوض و دو مناره ها و حجره ها همه از سنگ سرخ و مزار بانی

آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاهجهان آباد و بنیاد است اکثر از

سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد و از انجمله مسجد جامع است که دهم شوال سنه یکهزار و شصت

تعمیر یافته هر دو پنجهزار استاد رانکار کرده در عرصه شش سال بخرج ده لکهه روپیه با تمام رسید و آن مشتمل است

سه گنبد و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه ایست که تا مسجد اتصال دارد و گویا یکیست سوای جا نماز دالان

و طول مسجد نود درعه و عرض سی و دو گز درعه با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع

برابر هم یک قطعی تراشیده اند و دو مناره بارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بسوی قلعه

و کرسی مسجد دوازده و چهل زینه از زمین بلند است که هفت درعه باشد گنبدهای مسجد و مناره و دروازه مطلا

الاچه دار از سنگهای سرخ با خط ها و مداخل از سنگ مرمر و ڈالان ها و سقف و جدار آن از سنگ سرخ

و فرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا و خط و مداخله از سنگهای موسی نها از در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و در صحن مسجد طرف شمال و مغرب حجره ایست
با پنجره های مرمر در انجا موی مبارک رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و جبه حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر با
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد و بر زینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جهة واعظان
منصوب و تاریخ اتمام مسجد از مصرع مفهوم میشود ع قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان و متهرا شهریست مشتمل
بتخانه های عظیم و مولد کشن باسدیو است که هنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذالک و
سلطان محمود غازی در چهار صد و نه این شهر را در حیطه تسخیر رسانیده انجا یک بت زرین که بت بود و هزار
مثقال طلا بود با یکپاره یاقوت کحلی یافته که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشته و بهمین دستور
سلطان هفت بار بقصد هدم بتخانه های هند رسیده اجه جیپال را با پانزده نفر پسر و برادر و
پنجاه نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جیپال یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت داشت و تسخیر
قنوج و انهدام مندها و فتح قلعه گوالیار نمود بالجمله متهرا دار الملک حکام بوده چون دار
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در انجا مسجدیست سنگین
برابر مسجد لاهور در سنه یکهزار و هفتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع از ان جهت
سپهر ع بگو عبد النبی خان بانی این مسجد زیبا ؛ و در نزدیکی مسجد
ملا غیب آباد ان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتائی احمد شاه درانی
به پنجاب آمده چهارده لکهه روپیه گرفته بدستور اول لقندهار رجعت کرده و چون
دور سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده مرهته های نمکحرام تسلط

تسلط یافته ارادهای فاسد پیدا کردند در سنه یکهزار و هفتاد و چار احمد شاه درانی جهه تنبیه
مرهته ها به هند آمده با شاهزاده ولیعهد اتفاق کرده مرهته ها را که دو لکهه سوار جرار بودند در
میدان پانی پت شکست داد و در روز انهزام از پانی پت تا دهلی بقدر پانزده هزار نفر مرهته
بدوزخ رسیدند و مقدار چهار کرور روپیه نقدی و جواهرآلات از انها بتاراج رفت و شهرها از تاخت
و غارت رسید آگره که باکبرآباد نیز مشهور است در زمان باستان شهرکی بانام و نشان بوده
و قلعه در غایت متانت داشت چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که آگره در ابتدا از مضافات
بیانه بود و سلطان سکندر لودی همت بتعمیر آن مقصور گردانید و شیرشاه افغان و سلیم شاه
نیز سعی در آبادی آن بتقدیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عبدالقادر بداونی در منتخب
التواریخ نوشته که در سنه ٩٧٢ نهصد و هفتاد و دو اکبر جلال الدین بعزم بنای قلعه آگره یعنی اکبرآباد
همت مقصور ساخته و بنای قلعه را بآب رسانید و بسنگ تراشیده و آهک برآورده
و بنابر احتیاج تختهای سنگ را بحلقه های آهنی گذرانیده بایکدیگر وصل کرده اند در عرض
پنجسال باتمام رسید عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق آن بسنگ و گچ برآورده
اند عرض خندق بیست گز و عمق ده گز تا بآب رسیده از آب جون یعنی جمنا پر گشته نظیر آن
در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند زرهای هندوستان را در زبان جغتائیه
ملجا و ناوا گشت مصرع شد بنای قلعه از بهر زر تاریخ یافتند بعد از جهانگیر شاه و شاهجهان
در عمارات آنجا مبلغهای کثیر صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه
از سنگ موسی است در وقتیکه مرهته های نمکحرام تسلط یافتند مهاجی را و مرهته چون بر آن
تخت نشست خون از میان آن تخت ظاهر شد مهاجی را بمشاهده اینحال از سر تخت برخاست

بر زمین نشست از آن باز باوجود بارش باران آن خون از آن تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
شستن باز بدستور اول ظاهر میگردد و آنچه حروف ابو محمد حسن [illegible] بچشم خود مشاهده نمود
طعم و لون خون تازه از آن معلوم کرد و بعد از چندگاه یکی از مردم انگریز چون بر این تخت
نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگره یکی آنست که آب جمنا از
میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و سربستان و عمارات است و طرف
دیگر مقبره جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بسکندره است که در متانت و بنیاد از [illegible]
وشاه جهان پادشاه هم بقدر یک کرور و دو لکهه روپیه ۱۰۲۰۰۰۰۰ عمارات اکبرآباد بصرف رسانیده
از انجمله شش لکهه روپیه ۶۰۰۰۰۰ بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد است
و پنجاه لکهه بر روضهٔ ارجمند بانو المخاطب بممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و تتمه بر عمارات
دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاهجهان بوفور عصمت
و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشتند که با دیگر ازواج
مثل صبیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف عبدالرحیم
خانخانان ابن بیرم خان او را نبوده و بنا بر حب مفرط مقبرهٔ عظیم الشان مشتمل بر باغ
ارم نشان با گنبدهای عالی و منارههای مرتفع و چبوترهها و بنگلهها و مسجد رفیع و ایوان
های وسیع تمام از سنگ مرمر بچی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد
تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت در آن بکار برده بنا و ساخته بود چون
وفات ممتاز محل در آخر شب چارشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و چهل ۱۰۴۰ هجری لمع جای ممتاز
محل جنت باد از آن خبر میدهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

بوده واقعشده نعش او را از انجا باکبرآباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل روضه مذکوره
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهمین وضع میخواست که تعمیر
نماید درین اثنا بسبب تسلط اورنگزیب عالمگیر و کشته شدن داراشکوه از قوه بفعل نیامد
و شاهجهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هژده روز منزوی و محبوس بود در آخر رجب
سنه الف یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد لفظ رضی الله تاریخ وفاتش یافتند و این روضه تاج گنج آنقدر زینت
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهة تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید ورزید امروز مردم اکبرآباد در هر روز یکشنبه بتفرج آن باغ
بهیات اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیار و کشش نگارخانه چین و کارگاه
فرودین است نظم پریچهره سیران طوطی کلام ٭ سهی قامتان صنوبر خرام ٭
ملیحان هندی چو بادام تر ٭ بموئی کمر بسته از مو کمر ٭ فرنگی غزالان لبستن وطن ٭
سمن روصبیحان چو سیمین بدن ٭ بتان چو لاله زوه صف همه ٭ مغانه می لعل بر کف همه
اگر توبه چون سنگ خارا ستی ٭ یکی غمزه کافرش درخور ستی ٭ او ده بر کنار آب سرو واقعست
طرفی باباسم است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین چغتائیه قصور و
فتور رفت و هر یکی از امراء گوش تا و لاخیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نواب
منصورخان چندین در لکهنو بحکومت رسیدند تا اسم پادشاهی بر نهاد اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهر می پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و فور سامان تکلف
و ثروت کمتر نشان میدهند و دخل ملک انگریز است چون هر کسی

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز باجتماع مردم دانشمند صاحب کمال طرفه سرزمینی است کالپی سرکاریست شهرش برکنار آب جون واقعشده محمد یوسف هروی در رساله که عجایب و غرایب هندوستان نوشته آورده که وقتی در حدود کالپی بسرزمینی رسیدم جماعتی دیدم با سرهای برهنه و موهای ژولیده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیمودند و هم بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بر لب و قشقه بر پیشانی اگر آنهارا با هم سوه مزاجی پیدا میشد بانزاعی روی میداد هر کدام بخانه خود رفته بخشم در پیش اکار فرمائی شده آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبه بلگرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج بسمت شمال مایل بمشرق بفاصله ینجکروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در وسط آن هر دو شهر میگذرد و نقل صحیح است که زن شیرخان حاکم مراد آباد را که شهر مذکور از اینهاست دو پسر توأم زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصوت مار بود مادرش و را میان متونا نام کرد هر دو را شیر میداد تا در شش ماه بزرگ و قوی شد و با برادر خویش بازی میکرد نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد آنگاه اورا شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آمده بازی میکرد و گاه بر پلنگی که برای او مقرر بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید روز دیگر بطریق معهود کنیزکی برای پختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برآورد دید که میان مو نادسا از آتش تنور سوخته مثل خلخال پیچ کشیده تمام طلای خالص
شده کنیزک متحیر مانده نزد خاتون آورد نیک نگریستند از سر تا دُم طلای خالص
دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مار از آن آتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا آنکه پیش از افروختن آتش باجل طبیعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود تا شبی دزدان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در و آن طلا بود ببردند از آن روز باز دولت
ایشان روی در تنزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخصی
که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم را مار نگزد اگر گزد
اثر نکند نها من العجایب مخفی نماند که هندوستان مملکتی است در غایت عرض
و طول متوطنانش اکثر بت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است و حیوانات
غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی در آن بسیار
و معادن و نباتات بسیار و چندان خوبی که در آن دیار است در هیچ مملکتی نیست از
عبد الله بن سلام رضی الله عنه نقلست که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو آن را
بهندوستان و یک جزو را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هند آنست که مسافر را
احتیاج بزاد و توشه و بدرقه نیست چه بهر منزل خوراک و علیق دواب و فرش
کرایه و محل آسایش خاطرخواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسسته نمیشود خصوص
در زمستان که از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است و تهیه لذات نفسانی و
تمتعات جسمانی آنچه هوا پرستان و جوانان را در هند میسر است در هیچ دیاری نیست کسی را

بهر نوع که گذرانند منعی و تکلیفی نیست و از میوه‌های هند آنچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه
اناناس و کوپله و کیله و کتهل و نارنگی و امروس و کرنی و بیر و نارجیل است و از گلها
کیوره و بهولسری و سیوتی و گل کوره و راءبیل و چنبه است چنبه سالی دو مرتبه گل می‌کند
و بهر مرتبه تا مدت دوام میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبولست که آنرا پان گویند
مادام تا کسی آن نخورد خوبی آن در ذهن متصور نگردد نظم برگ پان است
طوطی شاداب در دهن لیک چیشود سرخاب مغز اصحاب مجلس رنگین از
اداهای تلخ او شیرین خوردن آن فسان خنجر فکر و اکشای نقاب معنی بکر زبان
زبان سرخ برگ لاله نمانه زودهن هیچ غنچه بو یابه تازه فوفل دو ستداری او
چون نازد زجان سپاری او و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هندوستان دیده
شد و در هیچ ملک دیده و از هیچکس شنیده نشد اگر بتحریر آنجمله پردازد باعث ملال خاطر نازک
مطالعه کنندگان شود لاجرم به نکته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد فرد شنیدنی
مزه نیست ناشنیده شنود شنیده سخن لذت بکل جدید و از آنجمله آنست که بعضی زنان
زنانرا چون شوهر وفات یابد بی وجود او زندگانی بر خود حرام دانسته خود را با او بسوزد
دانروز مجمع عظیم بوقوع می‌آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل
بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول
نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش اینواقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه هنگامه
گرم کرده از اقربای زن جمعی در برابر او صف زده ایستاده بودند آن سوختهٔ آتش
وفاداری سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داد و وجود موهومی خود را

از ننگ و بی ناموسی باشد یکسر موحرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از وجود دنیا مدهوش
محالیکه جسدش را باتش بکرنگی میسوختند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از انها
بنام طلبید و آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید
پیاله که آن محروقه بود باو اشاره نمود که بگیر و آن زن چون باد صبا که بر پیاله لاله زار گذرد
در میان آتش سوزان در آمد آن پیاله را مانند گل سوری از دست آن بهمند منقش
بر دامنه نبگرفته و شگفته و خندان بر گردید گویند در آنوقت هر کسیکه را آن محروقه
میطلبد او را اینحالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آنمهلکه میرود و بی
ضرر بر می آید و از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست او گرفتن
و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اهل هند اشتهار دارد که چون آن
زن که او را ستی گویند با شوهر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی
نماید نسخهای غیب خبر سید هد اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ مسمی
بمجلس السلاطین نوشته که در کرناتک جائیکه فقیر به شهر سکنات مشهور ار سیدم بعد چند
روز راجه انجا که ویرنت نام داشت وفات یافت هفتصد زن نامی از حرم سرای خود
انها همه در یکساعت با او در آتش نقد سوختند و در یکی از پرگنات هند جوگی پیدا
و خواهش بسوختن خود در نظر راجه انجل کرد راجه انجا سه روز بسوز و سر دیده تا
روز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عین هنام جمع شدند جوگی مذکور کسوت فنا
در بر و کلاه ترک جان بر سر او بر راجه آمد غنچه وار لب از تکلم بسته و نرگس صفت
نظر بر پشت پا دوخته بایستاد بموجب حکم او فضله گوسفند و گاو نرم ساخته بر گرد او

میریختند تا بسر دوش برآمد و انباری بهم رسید بعد ازان چپ و راست آتش زده بدامن باد
میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و در وقتیکه شمع وار آتش تا گلوی آن سوخته
رسید بجانب راجه توجه نمود و حرفی چند بر زبان راند و نیاز مندانه سر فرو دآورد
و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم بپوشید و در دم درکشید و دیگر جمعی از جوگیان در
هند میباشند که در حبس نفس سکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که در هر
چند روز یکبار نفس بر می آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه
خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت قریب
دوازده روز در ته آتش گذاشته که اصلا باو ضرری و آسیبی نرسید و ایضا در ولایت
پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودائی و عالم یکسو نهاده نه بعالم
تعلقی و نه بعالمیانش تملقی عمرها گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
دل است دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن نیز پوشیده
و بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود و درین مدت نه پا کشیده و نه دست فکنده
و از غذا ببوی طعام قناعت کرده و الله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که مداخل
و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان بود که
طول این مملکت از بندر لاهری تا سهلت دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی پنجهزار گز و هر
گزی چهل و دو انگشت مساوی الخلقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده یکهزار
و پانصد کروه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد
سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکرگران در انجا تعین کرده هر صوبه چندین

وهر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده لکهه و کمتر حاصل دارند که مبلغ بر محال

صوبه بدخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و سیصد و پنجاه است و شمار قریات را علام

الغیوب داند و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام که بحساب روپیه بیست و دو کرور روپیه باشد

و بحساب و پنجاه بیست کرور میشود دار الخلافه شاهجهان آباد صد کرور دام مستقر الخلافه اکبرآباد

صد کرور دار السلطنه لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور

و برار پنجاه و پنج کرور احمدآباد پنجاه و پنج بنگاله یکصد و ده کرور الهآباد پنجاه کرور بهار

چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور تلنگانه سی کرور

ملتان سی کرور اودیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبه کشمیر پانزده کرور تهته پنج کرور

کشمیر و بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بنگاله چهار کرور از آنجمله

یکصد و بیست کرور دام خالصه شریفه بود موافق دوازده و سه کرور روپیه حاصل

داشت و باقی هفتصد کرور در جاگیر امرا تنخواه بود و ایضا بدانکه ممالک هندوستان

سه فصل دارد زمستان و تابستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستان

است و باد سیار گرد آلود می باشد ایام شش ماه از آبان و همین ایام گرمی

آنقدر بسیار و در همین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بخوبی میتوان

کرد از غره اسفندار تا آخر خورداد چهار ماه تابستان از ابتدا اسفندار آغاز بهار است

و در کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و در اردیبهشت و خورداد

سواری چندان میسر ندارد تا بضرورت سفر نمیتوان کرد چه چیلهٔ تابش

آفتاب نمیتوان کرد و آتش گرمی میگذرد و در خورداد وقت شدت و استیلای گرما است

و تیر ماه و امرداد و شهریور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا هیچ خوردا و محرور میگردد
و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه بارد و ابرهای
رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هوا همه بستانست از حکمت بالغه الهی است
که در ممالک گرم سیر قلیل الامطار که هنگام صولت گرمای چهار فصل مقرر و لایات دیگر است
باین نهج بسر برده و الا سکنه زندگانی مشکل شود و در شهریور اگرچه باران می‌بارد
اما نه بمرتبه امرداد و این ماه انتهای ایام برسات است مجملاً فصل برشکال سه ماه دارد
اگر ابر و باد است هوای زمستانست اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان
لیکن در تابستان بالقیاس هوا نمی باشد و در برسات روزیکه باران نباشد نسیم نوروز
هوا منکالف و گرفته میگردد و بر ضمیر دراک اهل ادراک مخفی نماند که چون بموافقت
رفیق توفیق قطع منازل و تحقیق احوال اقلیم سیم به پای چوبین قلم نموده شد انحلال عنان
یکران بیان بسطح طارم اقلیم چهارم منعطف می دارد و نظم پرداخت چو فکرم از سیم درج
پرگرد زلعل و دُر جهان درج خواهم که دمی نظر نگارم خورشید ز چرخ چارم آرم هر مطلع
من چو لعل نابست با صبح بگو که آفتابست الاقلیم الرابع این اقلیم تعلق بآفتاب دارد
وسط معموره عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
افضل اولاد ابوالبشر اند مصدر صنایف فضل و هنر اند اقلیم چهارم از مشرق شمال بلاد
چین بود پس بر خان بالغ اکثر ممالک ختا و اراضی تبت و کشمیر و بدخشان و جنوب
بلاد یاجوج ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان
و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابعی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بسواحل بحر
محیط منتهی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم مبادرت میرود چون
در اقلیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده می شود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از ان
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ولایت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد مامون
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و انهار و دریای چین
و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مرو شاه جان اقلیم می آید مرو شاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آن شهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذو الاکتاف می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
آن گماشته مدتها دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون غزان
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند سه شبانه روز آن شهر را غارت
نمودند و جهت طلب خفیات دفاین و مصادره اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و از این روی خرابی بسیار بمرو راه یافت و پس از آن بتدریج روی آبادی
دید فی الجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولیخان را با هشتاد هزار مرد خونخوار بطرف خراسان روانه
ساخت تولی نخست بمرو رفته آن شهر را محاصره نمود مجیر الملک که در آن ملک از جانب
محمد خوارزم شاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره ندید با پیشکش بی‌قیاس نزد

سپهسالار تولیخان شتافت بعد از آن لشکر خونخوار تاتار متوطنان مرو را چهار روز
به صحرا رانده بکلی چهار صد نفر را از محترفه و پسران و دختران بجان امان داده بقیه را
بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر مغلی را چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه
خود را بقتل رسانیدند و سید عز الدین نسابه با چند تن سیزده شبانروز بعد از مقتولان
مرو کرده اند که سیزده لک و هفتاد هزار نفر و کسری بوده اند و آن شهر سالیان خراب بود تا در زمان میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور گورگان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجر ثانی در معموری آن سعی
موفور و تقصیر رسانیده مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و الحال دو شهر
دارد یکی نو یکی کهنه و همچنین بانی آن هم سنجر بود یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین
همواری واقعست و توابع بسیار دارد و آبش از مرورود است که عبارت از
مرغاب باشد در و منتهی میشود و از میوه انگور و خربزه نیک و فراوان در آن حاصل میشود
اما هوای نیک ندارد و بیماری در آن دیار بسیار است و در بعضی جاهای وی مگس
باشد بسیار زنبور که مردم سه ماه تابستان از عذاب آن بیلاقات میروند و نیز آنجا
چرکین و نجاست است ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کهنه افتاد
از زیر آن چند سر آدمی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود دندانها ریخته یافتند آن را
وزن کردند دو من بود و الله اعلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشر حافی و عبد الله
مبارک رحمهما الله و از شعرا عماره و کسائی و عسجدی و فتوحی و غیره اند مذهبشان و ولایت
مختصری است و مردم نیک بهم رسیده از آنجا. مرغاب اندو دشت خاوران از مضافات
مهنه است از اولیا حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باورد بانی آن باورد جوز بوده طعام باورد می خرند از اعراف الشهر است آب و هوای
بد دارد لیکن بهشت است که حضرت فضیل عیاض و عبد الله مهدی و شیخ احمد نصر
از انجا برخاسته اند بحسب آب و هوا جای نزه و دلکشا است چه شهر تمام دارالزهد
که در انشهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چنار است و نیز مشهور است که
ولی در انولایت برخاستند و در نفحات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد ابو علی
دقاق گورستانیست که تربت چهار صد پیراست از کبار مشایخ باینهمه نسا را شام خورد
گفته اند و مولانا سعد الدین تفتازانی از انولایت است کسی از مولانا سوال کرد
که شما از نسا اید فرمود آری الرجال من النساء سرخس ما بین هرو و هرات واقعست
وارتفاعش نیک بحصول می پیوندد و قلعه آن از قلاع معتبره خراسانست در تاریخ
که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لکه و هفتاد هزار خانه در سرخس تقلم آمده
چون شاه اسمعیل صفوی مردم را ترغیب بملت اهل تشیع داد در حینی که بعزم مقابله و
محاربه بجانب خراسان در حرکت آمد محمد خان مرو نیک انولایت را که چاپیده بما
والنهر گسیل فرمود و انجماعه لطیب خاطر با آنحد و دشتافتند از ین سبب
سرخس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسب
صفوی بر عبد الله خان والی توران چیره گردید در صدد معموری سرخس شد و از ان
زمان تا حال آباد است و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ لقمان رحمهم الله برخاستند شهر بلخ از ابنیه کیومرث است
اما کیکاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی انشهر گشت و انشکوه عظیم در انجا

بنا نهاده و در زمان اعتلای لوای اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید تا در عصر تا
بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه کرت دیگر آنشهر را عمارت نمود و چون آنشهر را
غلامان نصر تعمیر نمودند بهر آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالیه بلخ یکی
نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبه معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برامکه که از روسای
بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکابره آن بنا نهادند و برزبر آن قبه‌ها بستند و علمها افراشتند
و ارتفاع آن بتخانه یکصد ارش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مزین
و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام نوبهار بلخ بوده با
توفیق بشرف اسلام مشرف شد خود را عبدالله نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه
مانع آمد لاجرم ملک ترخان بخشم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بشهادت
رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده
بجای پدر تکیه زد و برمکیان که آثار جود و سخای ایشان در زمان خلفای عباسیه
در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ببلخ
آمد آن بلده در معموری بمثابه بود که در شهر و قری یکهزار و دویست جای نماز جمعه
میگذاردند و یکهزار و دویست حمام داشت و از زبدة الاولیا خواجه ابوالنصر پارسا
نقلست که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ با پیشکشهای فراوان بکمال
عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدت قساوت
قلب آن شقی فایده نداد **نظم** چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ** اجل بلخیانرا دهان
کرد تلخ ** ز ویرانی آن شهر را کرد دشت ** ز خون خلایق زمین گشت طشت **

باندریج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد مانند
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در آن شهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه بار یک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و هشتاد و پنج که میرزا بایسنقر از جانب
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبتش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل ببلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آنکتاب مکتوب بود
که مرقد حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنابران میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در آن موضع چنانکه در آنکتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
در حال قاصدی همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت واقعه بعرض سلطان رسانید و
سلطان نیز فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت رفعت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد و دیگر از آنجا که نهر شاهی مشهور است نهری
فیض آثار وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان عتبه انجامید که هر ساله
قریب صد هزار تومان کپکی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آوردند تا حال
آن آستان مطاف نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد خضرویه و شیخ ابوبکر وراق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمرهٔ شجرهٔ او جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکما و
دانشمندان شیخ ابوعلی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین بالاذ
جنکتو و میمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای نزه و با طراوت و صحراهای
پر منفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و ساکنانش صاحب رمه و قبیله اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بفاریاب مشهور است لیکن میلادش اندخود و ولایت پر منفعتی است و
هرات را از آن تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل اندخود نیز میدانند و از مردم
سید جمال الدین برکه است پیر و مقتدای امیر تیمور گورکان بوده ترمذ اگرچه داخل ماوراء النهر
و در آنطرف جیحون واقعست لیکن چون از مضافات این اقلیمست و بر بیانش همت واقع
شده بهر حیثیت بذکر آن مبادرت می نماید و ترمذ در زمان سابق شهری با نام و نشان
بوده چون چنگیز خان بر آن استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که از آن کل
غیر خاری و از آن مثل حجر حماری باقی نماند و الحال بقدر شصت خیمه یعنی قصبهٔ آبادانی
دارد و آنچه از مردم عالی همت و صاحب وقت از ترمذ برخاسته‌اند از علما آنجا
محمد علی حکیم و ابوبکر وراق و از شعرا امیر کشاف و ادیب صابر از آنجا است حصار کوهستان
نزه با طراوت است و از فواکه و اثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملک حصار
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آن دیار است بر یکطرف آن شهر جریان می
پذیرد و قنطرهٔ مشتمله بر نه طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر مثل

کمرود و کافرستان در معموره و دیهات آن ولایت در جبال آن ختلان بوفور فواکه موصوف
مقامی نام است و نزدیک آن معدن لعل می‌آید و اسپان ختلی بین الجمهور مشهور است و صدور
در شجاعت مثالیت رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
حصانت و استوار است نظم قلعه خوب چو دیوار بهشت ۞ که سپهر بود از آن خشت
گرد از آن که صبا آورده ۞ غالیه از پی حوران برده ۞ مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب در دهی واقعست و چهار دیواری محوطه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراتع و وفور میاه و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندهار است و اهل آن دیار اکثر ابوش اجسام
و بنا بر لطافت آب و هوا و کثرت سبزه و جلگا همیشه در صحرا بسر برند و اسپان قوی هیکل سخت
سم و نرم دم فراخ کفل لاغر میان فربه سرین خشک پی و چرب بود در میان ایشان بسیار
بهم میرسد نظم ابرش قطره زن لسان سحاب ۞ باد سم از صهیل برق شتاب ۞
اشقر دیو زاد خارا سم ۞ عنبرین یال خیزرانی دم ۞ موم آهن ز سختی سم او ۞ خار
فاقم برینی دم او ۞ تا زهمراهیش پی افسرده ۞ رخش دارا سکندری خورده ۞ اگرچه
معادن بسیار در آن دیار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سیر
لوح نسخه عالم رنگین ساخته و فیروزه و کان لاجورد و لعل که کان بدخشان را از اوج
اعتبار انداخت چرخ و مهر بیشتر شانزاده در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر نام و نشانی نبود تا آنکه در یکی از کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزله شدید روی نمود و مصداق فاخرجت الارض اثقالها پیدا

گردیده درخلال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ نگیان خوانند سنگی سفید که از آن
لعل استخراج میبابد بر صفحه ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیم رسید کان پوشیده
ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنه ۸۰۳ هشتصد و سه در زمانیکه
امیر تیمور بتسخیر بغداد اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعه لعل
آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمکان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مربعی بوده که
بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبه پیدا
آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای انخانه هفت حلقه بود و یا زحلقه سکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول میرسید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این حمام
نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله باقی بود تا سلطان ابوسعید گورکان
سلطان محمد را که آخرین السلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لمغان و پیشاور و بعضی ولایت
هندست و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و افتاده جنوبیش فرمل
و نغز و افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطراف تمام کوهستان است

کابل در یک روز بجایی میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجایی
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده [۱۴] تومان است پنج [۵] تومان آن
داخل لغمانست که در مشرق رویه کابل واقعشده و تا شهر [۱۳] سیزده فرسنگ است و معظم
ترین آن تومانات ننگنهار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر درین
تومان خوب میشود و دیگر تومان علیشنگ است شمال او بهندوکش پیوسته و قبر
امام نوح درین تومان واقعست و بابرشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام را بمالک لمکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالباً ازینجهة آن ولایت را لمغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد هرچه بزردی مایل آنرا تاشی گویند و هرچه
سرخست سوهان تاشی دیگر تومان که دره نور است و سرحد کافرستان واقعشده
وازین تومان تا حد سواد و بجور رسم است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار [۴] طرف
بردارند اگر آن زن اصلاً عمل بدی نشده آنجا عث بی سعی و خواهش در حرکت
آید و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد دیگر بدشواری و دیگر از چهارده [۱۴]
تومان کابل یکی تومان نیخیل است درین کوهستان انار و جلغوزه و دن که باصطلاح
آنجا خنجک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم آن طرف از چوب جلغوزه است که چو
همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان دریاهی است که در میان
هر دو دست و هر دو ران او پرده ایست شبیه بطل شپره که از درختی بدرختی قریب میپرد
وآنرا و بالوان گویند و دیگر تومان غوربند است چون در آن ولایت کتل را بند میگویند

وازان کتل بجانب غوری میروند هر آینه بغوربند اشتهار یافته در غوربند کان نقره و
لاجورد است و تا بلعل نمی آرند و در میان غوربند و آب باران دو مرغزار است که در
فصل بهار نضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند بابر پادشاه در
واقعات خود آورده که وقتی در یکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک مشابهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که درانمکان لاله ایست خوشبوی
از عالم گل سرخی که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر تومانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن درازکشد استالف و استرغچ دو موضع اند که در لطافت قسیم ندارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه سه یاران
که از جاهای نامی آنشهر و مکان است و محل اصل خواجه سه یاران چشمه ایست که بر زبر آن
چنار بسیار برآمده و برهمین دست چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زاریست که از زرد و سرخ در یک وقت میشگفند و این جنس درخت را از کرامات سه
درویش میدانند و شکارجای کابل آب باران است و اکثر وقت درانجا جانور
می یابند و صید میکنند از انجمله یکی شکار بوتیمار است که کلکی سیاه ازان بحصول می پیوندد
و کابل از جمله چهار بهشت خراسانست که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام نواز لذت سرشتش بکمال وفور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما
صلحا و فضلا بسیار ازان زمین نزهت آیین بهم رسیده اند مردمش از غث و سمین
بحرکات ملایم [illegible] دلنشین اند و نکته های ظریفانش غم زدا و اندوه چین اند

شیخ احمد سرهندی کابلی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن رشد رسید بسرهند
شتافته و در انجا وفات کرده و مدفون شده لهذا بسرهندی مشهور گشته حضرت ثابت
پدر بزرگوار ابوحنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالیمقام در کوفه تولد یافته
میوه و انگور کابل در حلاوت و بانمکی بانام است سیاران موضعیست از
نواحی بامیان در کوه آنچشمه آبیست در شعبه که چون کسی نجاست دران اندازد آب
بجوشد آنقدر که از عقب روان شود با که فرو گیرد و هلاک کند و نیز در زمین بامیان
جاهیست که آنرا غورک خوانند آب بر سر آرد چون نخچیر تشنه شود و قصد آب
کند آب فرو شود و نخچیر را غرق کند و فرو برد بعد از ساعتی استخوان نخچیر را
اندازد صوبه کشمیر صانها الله عن الآفات و البلیات از مشاهیر بلاد عالم است
و آن ولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول نخابی است
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدات
یکصد و پنج درجه با پنجه آن را داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت طولانی
افتاده از جمیع جوانب محفوف است بقلل جبال عروج از جبال قاف شمال کوهستان
غور و بیش بجانب تبتی و هندوستان تبت شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربیش بطرف پکلی و محل اقامت افاغنه و طرف شرقیش منتهی شود
بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از حد شرقی
تا غربی چهل فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی ده فرسنگ است

اندشت هموار که درمیان کوهسار واقعشده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و بود
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و ثمارش باکثر امزجه سازگار و بفحوای القیاس فیها
رواسی شامخات از انواع محکمه و حصون مفخمه از جبال گردون مثال پیرامون آن عرصه فسیح المجال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مامون باشند کسی از بیگانه‌ها بی آنکه زمینداران آنجا متفق
باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی‌یابد معظم راه‌های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کوهامون براه گلگت بدخشان میروند و
میرسند دوم براه دارو که صعب و قریب تبت و نقل احمال و اثقال بر پشت مرکب دواب میسر نمیشود
و مردم آنجا که بانکار معهود اند بر دوش تا چند روز بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد
راه‌های که بصوب هندوستان است اگرچه در سابق دشوارتر بودند لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و بادشاهان چغتائیه صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف همراه است که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن و لاسه میروند و از آنجا بچین
و ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند و مابین جنوب و مشرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محدود تمامی اراضی مسطوره
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالکل باباغ و گلزار و میوه ها و میدانهای عمده
و یاسمین برگه و ورنه و نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رودخانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گزندگی هوا نمیباشد بلکه هیجان طبیعت و جوش
حرارت غریزی میگردد و تابستان بکمال لطافت هوا میگذرد و دوام وزیدن نسیم

مشغول احتیاج مروحه اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت بالا صبا [illegible]
اگر کسی عمر طبیعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهده عشر عشیر آن بیرون نیاید
باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریزست از ریختن اوراق ملونه درختان دستگاه تماشا است
هر چهار فصلش در ندرت و نضارت گرو از یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل اندرو
تیر و اردی بهشت و بهمن و دی ؛ نیست در وی بفصل صیف و شتا ؛ بی گل و لاله
کوه یا صحرا ؛ مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرای نادره گفتار و فضلای
والا پایه اینقدر بنظم و نثر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر قدیر داد سخنوری
داده اند که عشر عشیر آن در حق دیگر بلدان بوقوع نیامده که اگر کسی باجتماع آن [illegible]
مجلد مبسوط بهم رسد و هیچکسی زینهار بطیب خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرود
فرد از شاه جهانگیر مرام چو جستند ؛ از خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ ؛ مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و خواند میر در حبیب السیر و امین احمد رازی
در هفت اقلیم و محمد ابن احمد در نگارستان و شیخ عبد الحق دهلوی در تاریخ دهلی و عبد الله
شیرازی در وصاف و خاوندشاه بلخی در روضة الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
تاریخ رشیدی و صاحب باغ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
غیره اینقدر در تعریف آن داد سخن سر داده اند که مزیدی متصور نیست ؛ هی هوای
معطر و نسیم که بخار او همه عنبر است و هوای او شمامه کافور گلزار فیض آثارش جای
باده و پیمانه و چنگ و چغانه است و انهار و رود بارش محل سرود و سرود و سماع و ترانه
لاله اش داغ بر دل گلرخان نهاده و بنفشه اش طره شاهدان به باد داده و در هر مکان

که چشم گماری جلوه‌گاه نازنینان بینی و بهر طرف که نظر بگشای سجده‌گاه عارفان یابی نظم

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر
که باشد مایهٔ جان خاک کشمیر
هوائش رشک فردوس برین است
بهشت نقد بر روی زمین است
دمش یعنی بجان‌بخشی هوائش
زلال خضر آب جانفزایش
بهشت ار خواست [illegible]
ندیده گلشن کشمیر از دور
بگندم خوردن آدم حیله ساخت
ز شوقش بر زمین خود را انداخت
نسیم از باغ و راغش عنبرین بوی
طراوت از فزایش آب در جوی
پرست از سبزه و چشمه و نهر
اگر کوه است اگر دشت است اگر شهر
بگویم نکتهٔ خوبی که بد نیست
بهشت است این اگر این نیست خود نیست
فرو شد از بر جنت مقیمش
که در دلها نشاط آرد نسیمش
ز عیش آباد باشد هر کنارش
فرح‌بخش است باغ شاله‌مارش
ز رنگ‌آمیزی گلهای رنگین
پر طاوس شد دامان گلچین
گلش را چون شکفتن عام کردند
بهار عندلیبش نام کردند
تماشای شگوفه سیر کشتی
رساند نشأ احمر بهشتی
چو دل برداشت از روز در آب
کنول افکنده از آن سجاده بر آب
کولر ابحر و بر زیر نگین است
بر آید گر ز آب آتش همین است
ز عکس گل که سامان داده دریا
چکین‌دوزی کند آبی قبا را
چه نسبت شام را با این دلارام
تفاوت بس که این صبح است آن شام
حقیقت آینه‌دار این پریرو است
اگر روشن آن خورشید رو است
به پیشش شهر چین از چین ابرو
فریب کاسه را هر گدایی
بگو با مصر چون شکر گذارد
ز حسن زر خریده چند دارد
خراسان با چنین [illegible]
که خود را همسر خورشید بیند
ز خاتم و ز نیش شهر نشابور
[illegible] گشت مشهور
چو سیاحان نثارش ساز کرده
بدخشان لعل پای‌انداز کرده
ز صیتش حسن [illegible]
بجان آتش شود آذربایجان
ز شهر و [illegible]
سپاهان [illegible] یوسف کرده [illegible]
بهشت [illegible]

همه گوهر لب و طوطی خرامند | همه خورشید روی ماه پاره | سر آل آویزه پروین گوشواره
صباحت یار شان شکر و شیر | ملاحت از لب شان چاشنی گیر | کنند عشاق را از هر کناره
جگر ریز از تیر نظاره | هزاران دل چو ماهی کرده بسته | فکنده دام گیسو شست و شفقت
دهان شان تنگ و رنگین و شکر خند | تبسم ریزه ها چون سوتس و شفقت | خمیر از نشار صهبای رنگ است
نه از آتش حسن و فرنگ است | بهر سو گردش چشم سخنگوی | چو آن مستی که مستغلط بهر سو
نگاه سر مه ساحر فن گلوگیر | خموشی از زبان داده بتقریر | تغافل بسکه بادیدن ستیزد
نگه چون تیر سرمه از دنباله ریزد | نظر را الله رو پاشی چه بو است | تماشا پنجه مژگان خیابت
برهمن آخر عقل و دل کافیست | نبت با جان بر سعین هر دو آفت | بتان سیمین تن جلوه فرما
اگر بت می پرستی باری اینجا | بهر بت سجده از روی نیاز است | دو رن کعبه در هر سو نماز است

برای خرمن ارباب معنی | از هر سو جلوه برق تجلی | در شهر و قصبات عمارات عالیه

بسیار است اکثر از چوب ساج از سه طبقه تا پنج طبقه مشتمل بیوت و حجرات دالوون و صفها و مخارجات و فرش اسواق از سنگ خام و جمعیت این شهر با شهر ملامی کلان برابر سنگند آنقدر خوانق و مساجد و حمامات و وقفی و بقاع خیر در کشمیر است که تعداد آنجمله خامه و میسور نامه نیست و در نفس شهر بصورت دجله بغداد نهری عظیم جاریست که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و آن نهر را در کشمیر و تب بهت گویند و چون از کشمیر برآید جیلم خوانند منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویرناگ است و از چشمه کلن و از نهر لیشو و آب فلرف سو پنی گله و آب نهر لدر که از چشمه تار سر می برآید و از میان پرگنه دچهن پاره و کپاه و بیاده میگذرد و جوی ار پشس و نهر رود گنگا که از کوهستان غربی است و قلیلی آب پرگنه

بزبان کشمیر بهتیه برابر شنند

پرگنه و هو و این همه آب‌ها در جلم می پیوندد در میان نفس شهر جریان می یابد و آب تالاب ڈل
و جوی کلان سند که از جانب تبت می رسد هم در جلم می پیوندد و در قصبهای کشمیر نیز دیگر نهرها
با جلم ملحق شده از سرحد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریاهای
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جای پل‌های چوبی بسته‌اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب ڈل است که اطراف آن
باغات پادشاهی با نهرها و حوض‌ها و آب چادر و فواره است این تالاب جزایر مربع و مدور
نشیمن‌ها نیز دارد و تردد سفاین در آن جهت تماشا و تفرج دریا و باغات ارم سواد اکثر
الاوقات مسلوک در این است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و تالاب آنچار
سر و تالاب ناگر سر و تالاب پامپر و تالاب کلان اولر که آب این تالابها معه آب جلم در آن
میگذرد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدر یک دو نیم
درعه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه ماتن پل نیز مثل تالاب‌های دیگر
بزرگ است و در میان این تالابها و جویهای دیگر هم تردد سفاین مفتوح است و در اکثر
اطراف ملک کشمیر کریوه‌های مرتفع و مسطح و مزروع است مثل کریوه متن و کریوه شادره
کریوه و تاکام کریوه قاسم پور و کریوه دامودر و پانو دره و کریوه زینه پور و کریوه بیجباره
با بابوره و کریوه ترال و کریوه پامپور که محل زعفران است و کریوه جیره اودره و کریوه
خانجکمه و کریوه قلم پور و غیره کریوه‌های خورد بسیار اند باغات مشهوره کشمیر اول
نشاط الجنت که عمارات آن از سنگهای موسی مجلای قدرناست گرد اگرد حوض گلاو

باهزاران فواره و آبشارها و آب چادرها انهار وخیابانها و اشجار و چنارهای فلک پیوند

و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مار انکه لفظ شاله بزبان

هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت وخورمی است و مطلب وعشق را

نیز خوانند یعنی خانهٔ عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت ونضارت و انهار

وحوض و فواره وغیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و

باغ نگین و باغ بحرآرا و باغ چشمه شاهی وغیره که اشعار شعرا بلاغت و ثار مثل کلیم و

سلیم و قدسی وطغرا و احسن وصایب در تعریف آنهمه زینت دفاتر شده اگرچه

مضافات کشمیر باهر دو تبت که قلعهٔ لداخ دار دو است و دمتور و کشتوار و جمون

بوده لیکن محال در نسخه باد شاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه بیست و شش

کرور دام است و بغیر تقتین و بکهلی و دار و دو میال و دمتور و کهاشیال و کملاک

وکهل و بانهال و پرونج و راجور و آدون تو شهر که تعین مواضع ندارند مسمی و

محال که عبارت از سی و شش پرگنه است و بلده سری نگر سوای محال پیر بحری است

سه هزار و دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول شال

که در عرب و عجم و روم و چین بلین تحفگی وخوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی

قماشی بهم چند و مخلوق باشد طرفه تریکه بافندها در اختراع طرح و گلکاری آن طرزی دیگر

و آیینی دیگر بر دیکارمی آرند و هیچکسی تلبس نگو قرار دمیخورد مثلاً اگر کسی صد هزار و دو

شال در معرض بیع آرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هیچ و دو جیه

نقوش این باب دستگاه نقشبندیان باهر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه در

ممالک دیگر هم بر دیگاست اما زعفران کشمیر بمزید رنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بمیل از انهار و اطراف شعر خوانی و شوق و تحریر مشغوف میباشند و مردم زود از طبع روان ظرافت شکسته دیگر هم اینکه سوادی وارده و مراعات شرع شریف را عزاز علما و عقیدت فقرا و التزام اوراد و ادعیه و اجتناب از سوء اعتقاد در این ملک بسیار است نظم جهان را بگشتم همه سر بسر ندیدم چو کشمیر جایی دگر شنیده بهشت بدین و باد هر سمت این ارم زار آباد باد حیا و مروت سخا و وفا جز این شهر عنقا است یا کیمیا تمام کوه کشمیر جمله طرف بیلاقها و سبزه گاه است و بیرون از چشمه ها و انهار و ریاحین متنوعه الالوان اقسام ادویهای نافع در انجا بو فور است و از معادن دو جا کان آهن دست راست نعل میآرند و کان مس وقت زمان سابقه در پرگنه کام راج بوده و کان ملور در پرگنه دچهن پاره و در کوه رو جبال بر سمت راه تبت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هر مکت میگویند کان زر هم بوده و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک بمایه جایی است که آنرا وتی لوم گویند چناری چند دارد و تبه و مور در آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیتو پرگنه چهه چشمه که در آغاز اردی بهشت چون از آن چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند باز مختفی میگشت و دیگر موضع بونه ماهه پرگنه ونتو مکانیست لنگه براری نام ششم ماه شهریور از حوض آن بقدر پنج آسیاب آب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا کوه پرگنه لار سنگیست بصورت ماده گاو که در سیم ماه فروردین از هر چهار پستان آن گاو سنگی آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار

کیفیت یکشبانه روز همین حال باشد بعد آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع ...
سول قطب معنی است که چون در آن زمین چوبی خلانیده برآرند ازان سوراخ بیخ آتش ...
می برآید و در پرگنه کامراج کوهیست بلند درختان و گیاه آنکوه سبز است لیکن اگر کسی
بیگز زمین حفر کند شعله آتش می برآید که ازان طعام میتوان پخت و دیگر در پرگنه دیوه
سر چشمه ایست که مردم بامتحان طالع در انجا میروند در سال قدری برنج بانام خود
نوشته می اندازند و سرآن سفال میپوشند و در چشمه می اندازند و بعد یکسال باز و ...
انطرف بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ... سعد را طعام پخته می برآید و هر که طالع
نحس دارد برنج او بدستور خام میباشد و دیگر در پرگنه دچهن پاره نزدیک سرحد
تبت غاریست منزانت نام و در انچشمه ایست که صورت آدمی از یخ بسته میشود
و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آنرا لنگ مهادیو
خوانند و دیگر در پرگنه دنگ در موضع دول گام حوضی است سنده برار ...
تمام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود ...
اد و گهری بقدر سه آسیا آب از جا بیست و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه ایست داسک ناگ نام و در ...
هنگامیکه احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و در ...
در خریف هنگام پختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و ...
در پرگنه مارتند در موضع او مه زوه غاریست که آنرا ای نام شخصی پا کند و ...
آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن غار کسی ندیده هر چند ...
و دیگر در پرگنه ویرناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که همیشه ... می ...

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از ان یخ بخورد خوشگوار است و چون بیرون آید سنگی
سخت مانند بلور میگردد و نزدیک کوه باران نیز غاریست که رونده هر چند غایت سعی
تیقید بسازد بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمه ایست در قریه لوکه بون هر قدر ساهی که در نشیمن
یکچشم اند و چشمه بون را یکنفس آب بسیار بجوش شود و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف و چهن پاره چشمه ایست که هر گاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر شود هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه
چشمه ایست که دران چند چوب بزرگ است هر گاه حادثه شود چشمه آنقدر متلاطم می آید که آن
چوبها بر هم میخورند و متوطنین آنجه و بمشاهده انحال استنباط وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنه گوپهار چشمه ایست مسمی بکچهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالین
است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از انچشمه بر آرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست رها شده تهنشین میگردد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چند جا است که غسل با آنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی
و بلغمیه کثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروه شهر که دوازده ماه در آنجا
یخ می بندد و باوصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت هوا گرم میشود
بالجمله عجایبات کشمیر زیاده ازانست که به تحریر رسد مخافة للاطناب بهمین قدر اکتفا
افتاد
و آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح [illegible] شد در زمان سابقه راجها بوده بکمال استقلال
و اقتدار در انجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری در
تصرف داشتند تا در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری رینچن شاه الملقب بسلطان

صدر الدین بردست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره بشرف اسلام مشرف شد و بعد وفات او کشمیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود پادشاه زیاده بر دو صد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در عهد ایشان افزوده تا در سنه ۹۶۰ نهصد و شصت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید و آن فرقه چون در مذهب تشیع متعصب بودند مردمان کشمیر را باهم نفاق دست داد و دیده و دانسته ملک را در دست چغتائیه دادند و تسلط چکان بکلی سی و چهل سال بود تا در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چار بتصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف سلاطین چغتائیه بحکومت میگذرانیدند و در سال ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد و شصت و شش عبد الله خان شاهنامی از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد ۱۹۰ یکصد و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه نوبت بنوبت شصت و سال یکهزار جنید ماه در کشمیر متصرف و متسلط شدند یازدهم رمضان ۱۲۳۴ سنه یکهزار و دو صد و سی و چار ملک کشمیر متصرف سکان از توابعان گرو نانک در آمده و آنجا تا بیست و هفت سال ۲۷ و پنجاه و چهارده روز قهری یکی بعد از دیگری متسلط و متحکم گردیدند هشتم ماه ذی القعده اواخر سال یکهزار و دو صد و شصت و دو ۱۲۶۲ ناصر الدین از کشمیر برآمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریز شد صوبه را از طرف انگریز بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمده مفوض بمهاراجه گلاب سنگه گردید و البقاء لله ملک الحمید بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزند راجه ... راجگان جمشید اقتدار خورشید اشتهار رانبیر سنگه دام اقباله که دا ... و ...

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسیان رستم و داستان بر تخت سلطنت بسبب غلبه و تسلط
و اقتدار دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عمل احسان و رعایت
اهل کمال و اذخار نام نیک دارد و مدار ارکان دولت اگرچه همه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
دیوان الصاحب ذوی الاحتشام دیوان که بالهام دوام احسانه تسخیر تعیف امتیاز مستثنی بین الاقران است و خود
خود باصناف فضایل متصف است اهل فضل را یا الطبع دوست می دارد و با نواع احسان مرفه
الحال میگرداند القصه اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا ازین ملک برخاسته اند که عشر عشیر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن ها کتب نامحصور تالیف رسیده هیچ قریه و هیچ محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود و ایراد اسامی بزرگان از غلبت شهرت احتیاج به بیان
ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعه نمیرسد که خالی از شعر شعرای اینجا خواهد
بود مثل ابتمعنی اشعار ابدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا داود خاکی و مولانا مهری و میرزا دارا
نامی و ملا متغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری و آوجی و ذهنی و ندیمی و فصیحی و زکی(؟)
و فطرتی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و رفیع مشتی و محمد زمان نافع و میرزا جویا و میرزا گویا و
ملک شهید و حاجی اسلم سالم و ملا امینی و ملا فایق و ملا اذری و ملا بنیش و قلندر بیگ و ملا اناث(؟)
و ملا شارق و میر کمال الدین و نواب ابوالبرکات خان صوفی و پسرش ابوالقاسم خان صبائی و فصاحت خان
راضی و محمد رضای مشتاق و ملا ساطع و خضر بیگ قبول و میرزا گرامی و ارجمند بیگ ملا فانا و ملا بدر فروغ(؟)
و ملا معروف شاه رضای حشم و محمد شرف یکتاه لطافت متد بیگ صهبا و ملا واله و ملا عنیت ملا
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله عنقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ محمد بهشتی و
جامع این مسوده که مسمی بزبدة الاخبار است فقیر حقیر کمترین سالکان اسم میر ابو محمد حسن

محمد حسن شعری قادری عفی عنه انچند نفر از مشاهیر صاحب دیوان از که اشعار همه آنها ....
مدون است واگر بیهیچ عصارا اعصار میگذرد که شاخسار گلشن کشمیر از عندلیبان سخن سرا
عاری بوده در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر سخن گو
گوش چو گل شو که گرد هر چمنی بلبلان هزار اند ؛ وار خوش نوبیان بسیار هم چون محمد مراد
زرین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار بر صفحه روزگار نقش وجود در شتند و دار نیز تبت
ولایتی است مابین چین و هند مشتمل بر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که دار اخ
نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندان
آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر رسانیده و رشته شال ها از آن بافند و ساکنان آنجا
اکثر کافرند و در کیش مانی نقاش و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نزع که هنوز
رشته و رمقی از جان داشته باشد سر و اعضای آن را از هم شگافته کار ملک
الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی با ارتفاع یک دو ذرعه بنا میکنند
و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب در حق مرده می دانند و منتظر خروج دجال
از بلکه برای او سالها از تبت میرسد هند که چون برآید آن ها را زنده کنند و یک زن
ایشان را شوهران متعدد میباشد و اگر صادر و وارد نیز با زن های شان صحبت
دارد بشرط عطای یک درم نیز ممنون میشوند و تبت خورد که آن را اسکردو گویند قلعه
وارد از یک لخت سنگ بصورت فیلی که دو سه اطرافش آب جاریست و تسخیر آن قلعه هیچکس
از قلعه کشا باز عالم را میسر نشده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه متعصب اند و در حدود
تبتین کوهیست که هر که بر آن صعود کند دم نفسش منقطع شود و بمیرد و ...

لاسه نزدیک به نیپال است که در شرق هندوستان و ابتدای سلطنت چغتاییان است
در لاسه بتخانه عظیم است لاسه‌ها قومی اند از کفار ختا در مذهب بانوی استغفراجات
قوی از آنها سر زند که عقل انسان حیران است. و از طرف شمالی لاسه شهر بهصرام است که
در بیابان آن شهر در تابستان برف و ژاله می بارد و قابل بلده نیست که ساکنانش بت
پرستند و بتخانه بزرگ در آنجا است و در آن بتی بزرگ است که تمثال شبیه شاکمونی است
که مردم چین او را پیغمبر میدانند طلار خان نیز بلده است و آن شهر سید قوام الدین
نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته و در جوار آن بتخانه ایست که بتان بزرگ
و کوچک آن بصورت منسوب است قراول قلعه ایست بغایت متانت بر کوه و اعتقاد
زیاده از یکماه بالا رفته ندارد سکچو شهریست در غایت عظمت و سور شامخ بر گرد آن
کشیده اند و میانش مربع است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض که عرض
هر بازاری چهل ذرعه است و آب ده و جاروب کشیده و در اکثر جاهای آن شهر اهالی بوس
قصابان آنجا گوشت گاو و گوشت خوک با هم در یک کجه قلاب آویخته میفروشند و بازار
چهارسوقی در آنجا بسیار است و در هر چهارسوق تختی از چوب در کمال زینت انگیز
در وسطش نهاده اند و بر فصیل آن شهر در هر بیست قدم برجی مسقف است و چهار دروازه در
چهار رکن شهر در برابر هم گشاده و مابین هر دروازه مسافت بسیار است و درین شهر
بیت الصنم متعدد است با تکلف و تزیین تمام دارد و هر بتخانه پسران و دختران صاحب
جمال بسیار اند و صلای عشرت در دخول ... از سکچو تا خان بالغ که پای تخت
ختای است نود و نه یام است و هر یامی در بزرگی قریب شهری و در میان هر دو یام

هرد و بام قرغوی و قرغو عبارت از خانه ایست بارتفاع شصت گز که پیوسته در آنجا
ده نفر می نشینند و آن منزل را چنان ساخته اند که از آنجا قرغوی دیگر می نماید و چون حادثه
روی دهد فی الحال بالای قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده
کنند همه ملبس عمل قیام نمایند تا منصبیان پادشاهی مطلع شوند و احوال سینه بسینه برسانند
و در یک شب بر سبیل اجمال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانند
و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه
اگر مکتوبی بایشان رسد فی الحال بقید قوی دیگر رسانند و از یک قید کوتا قید قوی
دیگر ده مرحله است هر شانزده مرحله یک فرسنگ است و هر روزه ده کس بطریق ڈاک
چوکی ملازم مرحله می باشند بنوبت حصه و رسد آنا جمعی که منسوب اند بقید توقف
اقامت دارند و خانه ها ساخته زراعت میکنند و ارسکچو تا قیمچو که بلده دیگر است و
و بزرگتر نه بام است و در آنجا اسپ و درازگوش گاو می و ارابه ها مستعد می باشند
و بسیاری از اسپان را محافظت نمایند موسوم میلقوه و مستعد درازگوش را بوقوکو میند
و ارابه و گاو دی بانان را جیغو نامند و ارابه های بطریق گاو بردوش میکشند و هر
ارابه در عهده دوازده کس است و هر چند بارندگی و سرما باشند از ارابه رانی باز نمانند
و در قمچو تیمخانه ایست با نصد گز در با نصد گز در میان بتی خفته که طول جاست و پنجاه
گز دراز می تند ... شش گز و دو کله او بیست گز و بتان بر بالای سر و سینه او نهاد ... بطول
کمتر با ... دیده ... مون تعادت بتخانه های دیگر باشند بیوت کاروان سرا همه بار ...
دراز ... و کرسی ... و صندلها ... مطلا و شمعدانها و صراحی های چینی نگار ...

شهر خانهٔ دیگر که اهل اسلام آن خانه را چرخ فلک میخوانند و آن کوشکیست از زیر تا بالا پانزده
طبقه و هر طبقه منظرهای مقرنس و ایوانها و غرفه‌ها و برگرد منظرها انواع صور غریبه در
زیر آن کوشک صور دیوان پدید کرده که آن را بر دوش گرفته‌اند و در آن کوشک بیست گز
در ارتفاع دوازده گز همه از چوب تراشیده تا چنان مذهب که گویا مجسم از طلاست و در
آن قصر سردابه و میلی از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه کرده و سر میل بر بالا کوشک استوار
نهاده و دیگر محکم به سقف خانه که آن کوشک در انجاست محکم چنانکه باندک حرکتی که آن
میل بکنند آن کوشک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند روزه راه قراموران نهر
عظیم که مقدار برابر جیحون است و بیست و چهار کشتی جسر آن را بسته‌اند و انگشتیها از زنجیر
دو طرفی سطبر که برابر ران ضخامت دارند محکم ساخته‌اند و آن سلسله از هر طرف دو گز
بر خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی بر زمین محکم کرده
و طرف شرقی آن آب شهریست نسیم و وسیع که به حسن آبادانی استظهار یافته...
صیدین فو شهریست بغایت عظیم مملو از خلق بسیار و در انجا بتخانه بزرگیست در آن
جسیم از برنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورتها نشسته
و بر کف هر دستی هیاتی چشمی و آن بت را هزار دست گویند از مشاهیر اصنام ختاییانست
و این بت در عمارتی بدیع بر کرسی سنگین که بکمال غرایب تراشیده‌اند موضوع و از
رواقها و منظرها برگرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه طبقه اول از کعب بت گذشته
دوم بزانوی او و سیم به سینه و دیگری از زانو تجاوز کرده برین قیاس تا سر صنم و سر العمارت
بخمی نقش در آورده چنان پوشیده که بیننده متحیر میگردد و تمثال رهبانان خود و

جانوران درنده و ترنده در انجا نگاشته در آن شهر سپهر فلکیت هزار مرتبه از چرخ فلک
زیباتر خان بالغ شهریست مشهور دار الملک مملکت ختایی بنزهت فضا و لطافت
آب و هوا با غایت ارم سیاه صربل ... از ابنیهٔ قیلا قاآن بن تولی خان است و نهر بزرگ
... عرض ... شهر جریان دارد و نزدیک کنار آن نهر جاده ایست که بدار الملک ماچین
منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل روزه راه است بسنگهای تراشیده فرش کرده اند
... درختان ... سایه انداخته که مسافران در سایهٔ درخت بیگی طی آن راه مینمایند
... لشکریان وغیره یارا و قدرت ندارد که شاخی از ان درختان توانند شکست
یا آسیبی بر برگ آن توانند رسانید و در دو طرف آنجاده معموره ایست که مشتمل بر خانه
... در شهر خان بالغ عمارت بسیار بتکلف اند بعضی پخته و سنگین و بعضی چوبین
از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات پادشاهی مشتمل بر ستون های لاجورد و طلا تمام فرش
از سنگ ... مطلا و منقوش القدر است که زبان از کمیت و کیفیت آن عاجز است و
... دفن خواتین معظمه این دستور است که در انجا کوهی متعین است که چون یکی از ...
بمیرد بانکوه برده در سردابه نهند و اسبان خاصه اش را در انکوه رها کنند تا بسر خود چرند
و هیچکسی متعرض آنها نشود و آن سردابه بغایت وسیع می باشد و بسیاری از دختران
و خواجه سرایان ... با او در آن قبه چهار پنج ساله داده با مرده ساکن گردانند
عالم تنهایی ... باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا عمر نیز در انجا ...
... این شیوه ... در میان چنگیزیان تا زمان سلطان غازان و ملوک بود
تمثیل صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخی نقل میکند که کودکی از ...

مغول بدست یکی از آن جهول ناکسی افتاد و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در وی دید
در سند ترتیبش در زمام کل اختیار کار خود بکف اقتدار او نهاد بر وجهی او را مستقل گردانید که
محسود امثال و اقران شده اشاعت مذهب و منتظر فرصت می بود تا آنکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوری که رسم و معهوده ایشان است سرداب جهت آن مغول
داشتند آن جوان مسلمان را جبر و قهراً همراه او برده مکلف ساختند آن بیچاره ناکام
غسلی بر آورده از راه اضطرار قدم پایین و اپناک در آن مطموره نهاد و سر آن سرداب را
مسدود گردانیدند و آن دردمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بحکم قل من ینجیکم
من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعاً و خفیه با مر الله گوشه آن سرداب شق شد و شخصی
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بر آن کافر فاجر حمله نموده گرزها برو فرود آوردند
چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بر روی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از آنها
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بچنگ کافران اسیرم یکی از آنها
سر گرز بر گوشه سرداب زد سوراخی ظاهر شد چنانکه بآسانی بیرون میتوانست رفت
پس اشارت بخروج نمود وی از آنجا خود را بیرون انداخت و خویشتن را در صحرای
ترمذ یافت حال آنکه از آنجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه با وی گفت که من آنجوان را
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بواسطه او شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخساره
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اشک تراوش میکند و در حدود چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای پاکدان بسیار اند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امرا و وزرای بادشاه چین
انتظام دارند بعد در کتاب جهان نمای مسطور است که از عجایب ملیناس حکیم که از علمای

حکایت نست مرویست که گفت درین شهر من در اقصای بنای صفی از سنگ تراشیده بر
عمودی از چوب نصب کرده بودند و اهل آن شهر همیشه بدیدن آن سیر فتند و از کیفیت صنعت
وضعش تعجب میکردند من بیتمی صغیر السن بودم با ایشان بدیدن سیر فتم و می دیدم که
مردم در پای آن صنم تامل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن خط
قدیم قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراد ان ینظر العجائب فلیری رجلی دانستم که
اهل زمان آنرا بر ظاهر حمل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او حفر نمودم سردابه تاریک
ظاهر شد هر چند خواستم در انجا مردم از شدت باد و ظلمت که در انجا بود میسر نشد از جهت
بسیار ملول و متفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
بصورت خود گفت چرا بسردابه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریکست
و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ دران نه و برو بسیار
خورم شدم پرسیدم تو کیستی گفت ادریس پس بیدار شدم و چراغ بر وجهی که گفته بود
گرفتم و باندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته لوحی چند
از طلا المرصع بجواهر در پیش او نهاده و بران تمثال نوشته که اینصورت ادریست و
بلین لوحها سر خلقت و طبیعت است آن ها بر داشتم و بیرون آوردم و از انجا
باوراق نوشتم و دانستم و بر اعمال عجیبه طلسمات قادر شدم طمغاج از جمله بلاد ترک
گویند خاصیت آن سرزمین آنست که هر چند باز نان انجا صحبت دارند بکارت از
عود نماید و در آن بلد دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب اند و چشمه و یک غدیر
جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی ازان غدیر جریان می یابد که یکی شور است

و دیگری شیرین مخفی نماند که چون پاره از احوال تبت و ختا بحکم قرب جوار بعد از کشمیر نوشته
شد الحال باز عنان قلم بطرف اقلیم خراسان معطوف داشته آید غرجستان علاقه ایست
مشهور کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناهموار بسیار دارد و سبب در آمدن در آن
دیار نیک مشکل شود و مردمانش سخت جان و کوه رو درشت خوی باشند عبد الکریم
جبلی از نجابت غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار
در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرف اسلام
مشرف شده اند و حاکم ایشان از اولاد ضحاک تبور بوده منشور حکومت و حکمت بخط
شریف اسد الله غالب رضی کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت سطور در میان
ایشان بوده و در زمان سعادت نشان تسلط بنی امیه در اکثر بلاد اسلام بر سر منابر بد
حق خاندان طیبین و طاهرین علیه سخنان نالایق میگفتند الا مردم غور که بدان مبتلا
نشده اند و در شان هر چهار خلیفه برحق اعتقاد خوب داشتند و دست تسلط والیان
بنی امیه از ایشان کوتاه بود و از عجایب غور چشمه ایست که آن را چشمه بانگ نماز گویند
و آب آن ایستاده است هرگاه کسی آواز کند آب آنچشمه روان شود نزدیک بآن
چون بانگ نماز تمام شود آب باز ایستد و ایضا مسجد رباط از بقاع متبرکه آن دیار است و
عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم ببام میرسد و از درون بنظر گران می
ظاهر شود حالانکه مسجد با زمین بیرون متساویست و ستونهای آن را چند انکه شمار
بتفصیل عدد کنی کم و زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و دوری [illegible] از بیضا

از مضافات غور چشمه ایستکه سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب آنچشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است میباشد و او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع منیع مدیار که بر جبال رفیع واقع است قلعه چنار بوده که بمتانت و حصانت آن در هیچ جا نشان نداده اند در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته بجهت آنکه راهی دارد چون دل دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت شان او چون عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین و خراسان واقعشده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود و بیشتر ولایتش کوهستانست و حضرت سید حسین بن حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از انجا بوده و در هرات آسوده باد غیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آبهای فراوان و مزارع بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه تولک

که شهرتش از صبا و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سمرقوق نقله قلعه سنام و قمه قبهٔ جوزا
برافراخته و این قلعه بالای تل کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع ییلاق راه خاب ا
دال تخت ملک است که از مراتع لطیف و مزارع نظیف آن ناحیت است و همچنین ییلاق نزار
میشی که در فصل بهار لاله در وی بیشتر شود که گلشن گردد و مقابلهٔ آن تیره مینماید و دیدهٔ نورانی
انجم از نظارهٔ آن خیره می ماند در چهار سقا اینظر رسید که باد غیس قریب بهزار دشت
دارد مملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را نعیم و کاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه وفا کند و صاحب ماه نخشب که ذکرش در السنه و افواه مشهور است از موضعی است که
نام من اعمال باد غیس و نام او حکیم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مروزی
بامر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وی جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود و
اعتقاد آن سر سلسلهٔ ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده لاجرم مسجود
ملایکه گشت و ابلیس بنا بر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متمثل میگردد تا نوبت بابو مسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش و سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پرتو می انداخت
بیرون آورد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بوده و چون در یکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود و بغایت کریه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند لهذا برقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی
مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع
خود را در شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزا ناپاک او تحلیل رفت
غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه یکصد و شصت و شش ۱۶۶ هجری
اتفاق افتاد از شعرای بادغیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفرار که بحال اسفزار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و دیگر
این قلعه سنگیست مدور و استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین سست
که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آن مرز و بوم بوده
چند گاه چغد وار در ویرانه های آن حصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که فلان گرگ را
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و هم دران کتاب آورده که یکی از بلوکات
زاول است که عرضه او سه فرسنگ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام
آسیا آب کم ندارد و بعضی قنوا تش چنانست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان
کرد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
خوسنج از ابنیهٔ قدیم است و پشنگ ابن افراسیاب همت بر آبادانی آن گماشته رباطی و مسجدی
دران قصبه است که آنرا از ابنیهٔ حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میدانند و هر سال کس بسیار
از هرات و مضافات بزیارت آن مسجد و رباط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقعست

که دران نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیات طیور است هرات
مفاخرت بلبع دیگر صفات ترجیح براکثر جهات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفة الیمانی که بر زبان باعجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بنفاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین ... و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر والیاس
ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب قدس الهی این شهر برکت خواسته و از
شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شد و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته می بینم که حالا
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و
جائیکه اینوقت چهار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسیدی غرق
شدی بغرقه تراکمه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرائم
در انجا بغرقاب فنا میرود و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسب بنا نهاده
بود و بعد از و گشتاسب بران عمارت افزوده پس از آن بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور تقدیم رسانیده و آما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر فهندز ... صح

در آنحوالی عمارتی و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند بخوف تکلیف
میکاری باین امر راضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمونیکه استماع
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری و ساکنان آنحوالی با آن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال نمایم سکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد و آن ملکهٔ حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را در خانهٔ تنگ پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان قوم را طلبیده
و بران بساط نشاند از داعیهٔ سکندر در بنای آن شهر آغاز کرده آنجماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته و زمره براه تعصب گرفته عمارت آن مناسب داشتند ملکه
آنهارا اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
شتینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجماعه را باز طلبیده سخن از روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای چنین شهری مستلزم نام نیک و
ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده بآنجماعه
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعهٔ نامه منظور آغاز بنای آن بلدهٔ فاخره نموده بر وجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنهٔ هرات از قدیم الایام و سوالف [illegible] و اعوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از بیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار ۱۱۲۰۰۰ دکان داشته اند

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته و در خانقاه و مدرسه چهل هزار سرای مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و از یانه خبازان بر روی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند از کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قرینه تاشیان تا سار سلمان که چهار فرسنگ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل و کنگره تاشیان هر دو ده گز است و یکصد و چهل و نه برج دارد دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد در اندرون شهر بازار است که از دو دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا دروازهٔ قبچاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازهٔ خوش و قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه الشهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا است که در سیر الجنان ساخته شده است بی شائبهٔ تکلف و غایهٔ تصلف

مهندسین اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازرگاه است
که شهرتش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادر عمارات در ظاهر دار السلطنه هرات جسریست
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بزبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر پیوست حکایت در زمان حکومت عبدالله بن
طاهر جماعتی از مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی و از عظمای مسلمانان
بتخریب آن آتش مهرک شد تا شبی مسلمانان آن مسجد آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده
مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبدالله دادخواه شدند و عبدالله
جمعی از مردم امین جهة تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از هرات و نواحی
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا و
دیده ایم و قبل از این درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبدالله دست از آن باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه در حوالی
بالنگ زاغی که در پنجفرسنگی آن بلده است کوهی است که دران شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه قطرات آب
میچکد بنا بران حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا میچکد ساخته اند

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی داشته باشد
چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد والا فلا کنون آن موضع
بمزار خواجه عباس مشهورست پیوسته برسم سیر مردم در آنجا میروند اولیا و علما بسیار در
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری
و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار وغیره قدس الله سرهم از شعرا ابوبکر ارزقی و محمد بن ابوبکر ابامی و سعید رکن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارعی
و میر قوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیاع خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و لطافت
ذاتش یکی از آنها باد است که هر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در آنجا میشود و مولانا
زین الدین اتابک از آنجاست و دیگری شیخ سیف الدین باخرزی خواف همیشه منشار
سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ ملا جده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در آنجا
رسید خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا خبری معلوم کند و چون بزوزن
رسید و در آنجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفته که رجال
اشجار نا بموضع دیگر رسید بکودکی گفته که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت
من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
تشکنبه بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

از مضافات غور چشمه ایستکه سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده و اگر مراد حاصل نخواهد شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است پیدا میشود او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع مشهور آن دیار که بر جبال رفیع واقع است قلعه خیار بوده که بمتانت و حصانت آن در هیچ جا نشان نداده اند و در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح انحصار قادر نگشته جهت آنکه راهی دارد چون دل دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت شان او چون عرصه همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین و خراسان واقعشده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود و بیشتر ولایتش کوهستانست و حضرت سید حسین بن حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح و غیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از آنجا بوده و در هرات آسوده باد غیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل آبهای فراوان و مزارع بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا الغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه توکه

که شهرتش از صبا و شمال گرو برده و در نواحی آن ولایت بر سر تل فوق قلعه سنام و قلعه قمه چون جوزا
بر افراخته و این قلعه بالای تلی کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع بیلاق ماه خاب است
دالی تخت ملک بیت که از مراتع نظیف و مرابع لطیف آن ناحیت است و همچنین بیلاق هزار
میشی که در فصل بهار لاله زاری میشود که گلشن گردون تماشای آن تیره مینماید و دیده نورانی
انجم از نظاره آن خیره می ماند و چهار مقام به نظر رسید که بادغیس قریب نهر دشت
دارد مملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را چیده گاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه تواند شد و صاحب ماه نخشب که ذکرش در السنه افواه مشهور است از موضعی است کاز
نام من اعمال بادغیس و نام او حکیم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مروزی
با امر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وی جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود و
اعتقاد آن سر حلقه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده لاجرم مسجود
ملائکه گشت و ابلیس بنا بر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
منتقل میگردد تا نوبت با بو مسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پرتو می انداخت
بیرون آمد و که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بوده و چون در یکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود منهدم گردیده منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند لهذا برقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی
مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع
خود را در شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزا ناپاک او تحلیل رفت
غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه یکصد و شصت و شش بوقوع پیوست
اتفاق افتاد از شعرای بادغیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفرار که ایحال بسبزوار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و دیگر
این قلعه سنگیست مدور و استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین نمناک است
که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آن مرز و بوم بود
چند گاه چغد وار در ویرانه های آن حصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنگ
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و هم دران کتاب آورده که یکی از بلوکاتش
زاول است که عرصه ده و سه فرسخ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام
آسیا آب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان
کرد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
خوسنج از ابنیه قدیم است و پشنگ ابن افراسیاب بعمارت آن پرداخت و بر آبادانی آن همت گماشته رباطی و مسجدی
دران قصبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میشمرند و هر سال گروه بسیاری
از هرات و مضافات بزیارت آن مسجد و رباط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقع است

که دران نشان قدمهای آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر جهات طیورست هرات در
مفاخرت بلده دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد عبدالرحمن فامی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابوالعباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفه الیمانی که بر زبان معجز
نشان حضرت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بفهاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابوعلی بن زین متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین سیستان و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس
ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابوالمظفر مالینی نقلست که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شد و خار بسیار ازان رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته می بینیم که شهر
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و
جاییکه اینوقت چهارسوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسید غرق
شدی تفرقه تا آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی علم بسیاری از ارباب جرایم
درانجا بغرقاب فنا میبرد و در تاریخ هرات مذکورست که اول نواحی هرات لهراسپ بنای نهاد
بود بعد از و گشتاسپ بران عمارت افزوده پس از آن بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور بتقدیم رسانیده و آثار خرابی بران دست یافته بود و غیر کهندز مصرح

در انحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند از خوف تکلیف
میکاری بان امر راضی نشدند و دران اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بایمضمون که استماع
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری و ساکنان انحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ملکه حکیمه بفرمود تا خاک را
در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند اعیان روم را طلبید
و بران بساط نشاند . اندا عیه سکندر در بنای آن شهر آغاز کرده انجماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانید و زمره براه تفویض گرفته عمارت آن مناسب داشتند بلکه
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
شبینه را باز در انجا گسترانید و بدستور انجماعه را باز طلبیده سخن روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک و
ثواب بسیار است انگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آنسرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده با ایشان
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلده فاخره نموده بر وجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از بیشتر آباد یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه دو ازده هزار دکان داشته از

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهل هزار سرای مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و رازیانه
خبازان بر روی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بوده اند القصه
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریه ناشتیان تا ساق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهربند
هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل ما بین هر دو ده گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد و دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر
از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد
قدم است و خندق گرد شهربند بیست گز دارد و در اندرون شهر بازار است
که دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا
دروازه قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازه خوش و
قبچاق واقع شده آن را بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب
شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان
حسین میرزا است که در سیر الخفی ساخته شده است بی شایبه تکلف و غایت تصلف

مهندسین اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازرگاه است
که شهرتش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادر عمارات در ظاهر دار السلطنه هرات جسری است
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
و وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بر زبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر میرسد حکایت در زمان حکومت عبدالله بن
طاهر جماعه از مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی و از عظمای مسلمانان
بتخریب آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان تمام مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده و
مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبدالله داد خواه شدند و عبدالله
جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر مرد از هرات و توابع
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا او را
دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبدالله دست ازان باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب
بالنگراغی که در پنجفرسنگی آن بلده است کوهی است که در ان شگافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب
میچکد بنابران حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از انجا می تقاطر ساخته

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی باشد
چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را به بیند حاجتش روا گردد و الا فلا. کنون آن حوض
بنام خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم سیر مردم در آنجا میروند و اولیا و علما بسیار در
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری است
و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابوبکر ارزقی و محمد بن ابوبکر امامی و سعید رکن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارغی
و میر فوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیاع خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضا
فاتش یکی بازنابا باد است که هر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در آنجا میشود مولانا
زین الدین اتابک از آنجا است و دیگری شیخ سیف الدین باخرزی خواف همیشه منشار
سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ نا جده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در آنجا
رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا خبری معلوم کند و چون بزوزن
رسید و در آنجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفته که حالا
اشجار را بموضع دیگر رسید بکودکی گفته که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت
من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
تکمیله بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش فطنت او

مثل آباد و بهدان و خربزه و زن در انجا مسجدیست از محدثات ملکان آمکان و در نشیطاق آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد و برقی باریدن آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از توابع آن سنجاست که شاه بابری پوان سنجان که لقب شان رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند قدس سرهما از انجا خاسته و سلاطین آن منظر که متون تواریخ بذکر آنها مشحون اند نیز از ان زمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از آن مکان اند مقامی ست بانام و خربوزه باباشیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بشیر صفت کنند کمتر کرده باشند دریکی از کوهای آن چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آن مکان قطب عارفان حضرت شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است قدس الله تعالی اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در السنه و افواه روشن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پوربها و عبد الله هاتفی و ذوقی و ریاضی و ظهوری است مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن نودر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد معطر حضرت علی ابن موسی الرضا رضی الله عنه و در انجا مطاف طوایف انام است بسیار در زاد و دفاین خیر البلاد دبنیای یافته اند و همینی اکثر مشاهده میرود و گنبد مزار فیض آثار خشت

ای طلاست وقنادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و متاع نفائس و ذیزمین آنقدر افتاده است که
لاثانی است و در مطبخ آن امام انام عالمی وظیفه خوار و راتبه دار است و از سوداگران و تاجران
هرکس بنام نامی آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد بملاحظه این امر
سود مندان بازار دانش و مایه داران دکان بینش از منفعل متمتع و منتفع میگردند و نذایا و
نذور روز بروز بدرگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر مزارع و باغات
و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانهٔ امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد
دفینه و خزینه از کرورها گذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بفرقه شیعه امامیه
وسنی در انجا چون ابوبکر در سبزوار عدیم الوجود است اما در زمان سابقه بسیار بزرگان
و علمای امت از انسرزمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی است که هرکس که
در انجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابونصر سراج است که چون وی فوت
بود که هر جنازه مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشاره اهل طوس بکمال
اعتقاد و انقیاد جنازه های خویش قبروی آرند و مانی بدارند انگاه بردارند و مشهد مقدس
منقسم بدوازده بلوک است که یکی از انجمله بلوک جاغرغست و ارغوان دره که بجائی لطافت
سبزی تمام خراسان نیست از ضیاع آن بلوک است و دیگری بلوک اخلومد است و آبشاران نیز از جاهای
نیک آن دیار است و بند طرق و بند گلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان متقدمین
از انسرزمین حجة الاسلام امام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمد بن مسروق و معشوق
طوسی است و قدس الله اسرارهم و از وزرای مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای
بلاغت حضور ابوالقاسم حسن منصور فردوسی و اسدی صاحب گرشاسپ نامه و خواجه

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد میرک رضا لسی و ملا غزالی و
شیخ رباعی و نجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و عزمی و نسبتی و بدیعی و دافعی
و نادری و قدسی و شید و غیره اند **نشاپور** از شهرهای مشهور خراسانست در
کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابنیه طهمورث میدانند اما اصح آنست
که برادر شاپور بن اردشیر شهری را که مابین کرمان و سیستانست بساخت و شاپور
بکمال رغبت آن ساز وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او
غیرت کرده نشاپور را بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند بمرور ایام
نیشاپور قرار گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور
ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه آنرا امها
البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
جایی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده ۳ کرت بسبب
زلزله خراب گردید و در پانصد و پنج بواسطه استیلای قوم غزان فتور
عظیم بدان شهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم رجوم چنگیز
خانی سموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدان ولایت وزید که تا حال
نسیم رافت و شمال عافیت بمشام سکان آن مرز و بوم نرسیده گویند
دوازده روز شمار کشتگان آن شهر کردند هفت لک و چهل و هفت هزار
کس بحساب آمده **فرد** چون صرصرت بر چراغان گذرد بی نور کند
چراغها بدمی از نفایس نشاپور یکی کان فیروزه است گوسفند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند و سحون آن مقاوم سموم است و اکتحال آن موجب مزید روشنائی و اگر فیروزه نگین کنند و بر الصورت نفی گیسو دار و کودکی او را در کنار نقش سازند و آن نگین ابر نقره نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور نواحی است که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفراینی در تاریخ مبارکشاهی آورده که وقتی جهیتی از خلفای عباسیه نواحی برده بودند که بوزن هفده من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد و ابو عثمان جیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی و احمد حرب و ابو محمد مرتعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی ثقفی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الائمه یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبد الله و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و سید صدر الدین صاحب تاریخ خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و شاه نور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی و فقیری و میر حسین معمائی و خواجه حسین ثنائی و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیری و میر ضعفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند **سبزوار** از کثرت باغات و اسواق و عمارات جائی نزه و باطراوت است و میدان سبزوار نهایت با نضرت و خضرت و اقعشن و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده و الحال آن موضع در عین

بمیدان دیو سفید اشتهار یافته و شب سبزوار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت میکند چنانچه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن بدی نکته بین لطیفی فرو الو جهین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آنملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار ظریف و تیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب را باقصی الغایت میرسانند و بانداک توهمی در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از هیاکل جسمانی انسانی است مینمایند **قطعه** خواهی بهر دو عالم اگر امن از بلا . بر هیچ آفریده ستم روا مدار . آخر نه هر یکی چو تو در آفرینش اند . شرم بدار از کرم آفریدگار . امین الدین طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و افصح از شعرا ازانجا اند اسفراین ولایتیست در غایت وسعت و نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین و دیگر قاین و اسفراین بجهت آب و هوا و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت خوبی بحصول می بندد خصوص امرودی است که آنرا امرود مغان گویان بدیگر شهر و مکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیر سال عجیب التمثال بسیار که غایت سالخورده دی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت دارد که در زمان نوشیروان انها را نشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ علاء الدولۀ غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در انشهر واقعست و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزۀ آذری و شیخ عز الدین یورچین ازان

مملکت اند جوین ..... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون لسبر خود ولایتیست
بحسب اشجار و ثمار و انهار و باغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح دارد
همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم و وزرا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست بالا کو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردیده نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود در زبدة
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در
غایت درستی و راستی و سازگاریست محصولاتش از میوه و غله نیک لبسل می آید
و از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جلال
محمد کرویست و نوعی نیز از انجاست ترشیز بانواع فواکه و اصناف محصولات
آراسته است از ابنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات یکی از قند است که از
طیبی آن بانام است دیگیم کاشمرست که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در
وقت طلوع و غروب آفتاب تا یکفرسنگ سایه میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آورده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانیده همدران کتاب آورده که در کاشمر هرگز از
بوقوع نپیوسته از شعرای آنجا مولانا طوطی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبدی نسبت
جنا باد که بعضی بگونا باد اعتبار کرده اند .... از ابنیه گیو بن گودرز
داقسام غله و میوه در آنجا خوب میشود .... یکی از مضافاتش کاریست
کاول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه تختین آن سه صد و هفتاد گز

ولایتی است معمور اقسام میوه از خربوزه و انگور و انار و شفتالو و زرد آلو و توت در انجا
اجمل می آید و انگور حسینی از انملک مویز کرده با فستق همانند یا در نظرف ما کرده بر سم
تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز قریب بالصد بره کشته میشود که
از پوست آنها قمیش بحصول بپیوندد و در توی بره گوسفند زنده در ترازو نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فربه و پرواری سازند که زیاده بر آن تصور نتوان
کرد و همانا این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملا حیرتی از انجا است قهستان ولایتی است
وسیع و مردم کامی بهامتیت و صاحب فراست از انجا بسیار برخاسته اند و اکثر نویسنده
و حساب دان اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه نوشته آمد
طول و عرض آن ولایت چهار صد در چهار صد فرسنگ گرفته اند و مضافاتش نه بلوک
است که یکی از ان طبس سینا است و دیگری برجند است که منتهای آنجا سهو سیستان و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است و مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و عن کل الصحابه در بیرون شهر در دامن کوه
واقع است و بهفت یکرو نصفاد و کیپاینه دیا بطواف آنمزار رفته و آن نور را در امکان
بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخت کوهست و غاری در آن که هیچکس بنوع
آن نرسیده و در نیکاه غار صفا لیست که در زمان سلف حبیبی از سادات را با کافر
مقابله دست داده و در حین هزیمت در این غار مخفی شده اند و از آن زمان تا حال بهمان نوع
مانده اند و اصلا از بوسیدن و بحیکی از ایشان مفهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
خوابیده اند و یکی از انها زخمی سر دارد و بر سر گاه دستار چه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

باز کنند چون در سیلان می آید اطلال آن موضع نثار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران
در آنجا می باشند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و الله اعلم بحقایق الامور
مخفی نماند که فرقه ملاحده اسماعیلیه دو طبقه اند طبقه اول اسمعیلیان مغرب و آنها
چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب یعنی افریقیه و مصر دو صد و شصت
و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و ملاحده
نیز یک فرقه است که قایل بامامت اسماعیلیه می باشند و در میان آنها فرقه
بسیار است از آنجمله قرامطه که حجر الاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ماه از
از چاه نخشب کشیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین
و علما و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل تناسخ
میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبد الله است و این مهدی
خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که
هو محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای
امامت نمود در سنه دو صد و نود و نه ۲۹۹ هجری در مغرب خروج کرد و بر مملکت افریقیه
در سنه سه صد ۳۰۰ مستولی شد اما علمای نسب این دعوی او را تکذیب نموده اند گفته
که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد در
بغداد لاولد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای
نسب این چنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او بوده و علمای نسب را
در حقیقت کار او اختلاف است نسابه مغرب گویند که از اولاد عبد الله بن سالم بصری

و پدر او در بصره با نوایی بوده و نسب او چنانکه گویند از نسل عبد الله بن میمون قداح
رافضی اهوازی است و اعتقاد ... از اهل تشیع است که محمد
بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که مهدی را خروج او
کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثلثمایه تطلع الشمس
من مغربها و مراد از شمس ... مهدی است ... جمعیت از ...
ایشان نسبت را ... و حاکم که یکی از سلاطین اسمعیلیه است
حکم کرده بود که ... کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
و باین اوقات گاه گاه ... و دعوای علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان
معتقد تصانیف حکیم ابنا و فلس هرمس ... آن جماعه سپری شده بعد از
عاضد مملکت مصر بسلطان صلاح الدین یوسف افتاد و از جمله مشهورات عاضد اسمعیلی
عصایی بود ... کتب تعدیل ... و چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه
هشتم است ... پسر بزرگ خود نزار را ... بعد از چندگاه از وی
رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنابران بعد از فوت او اسمعیلیه دو فرقه
شدند ... که نص اول اعتبار دارد و با امامت نزار قایل شدند و از مستعلی
تبرا کردند ... مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر ... امامت نزار که ولیعهد اول
بود داشتند ... از آنجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده
بود و حسن در ری تولد یافته و از آنجا بمصر شتافته و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

نزار را با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر سه کس در زندان جان دادند و حسن صباح
چون دشمن مستعلی و معتقد نزار بوده با یکی از زنان نزار ساخته یک طفل صغیر از آن زن بدست
آورده گفت این پسر نزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام نهاد و در سنهٔ
۴۸۳ سنه چهارصد و هشتاد و سه قلعهٔ الموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان را در دست یافت
و اهل آن دیار بقبول او فرقه شده دعوت او را پذیرفتند و چون سلطان سنجر سلجوقی بخصومت
او در گذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تصانیف
میپرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات میکرد ۳۵ سی و پنجسال حکومت
گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در سنه ۵۸۴ پانصد و هشتاد در گذشت و در ایام او
بسیاری از علمای اهل اسلام که بر کیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فداویان کشته شدند
و چون هادی که او را پسر نزار بن مستنصر اسماعیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام شخصی را
خلیفه خود ساخت و تعظیم هادی وصیت کرد روزی این هادی را شوق و غلبه
کرد و چون این کیا را طلبیده گفت چرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال
اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند و چون این کیا بار دار شده پسری آورد حسن نام و درین
اثنا هادی مرده بود بنهمه اظهار آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسر او
قرار داد و دعوی امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه ها
میخواند روزی در خطبه گفت که امام را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعیه
نماید مرا امر الهی از غیب میرسد که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات را
حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه با هم تقابل و تنازع کنید و از حکم امام بیرون

نزد یزد همچنین روز هفدهم رمضان در سنهٔ پانصد و پنجاه و پنج در پای قلعهٔ الموت مردم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر افراخت و خطبه خواند که من امامم تکلیف از شما ساقط کرده و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم این دم زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مرتکب انواع ملاهی شد قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال همین روش بود و از حسن صباح تا این وقت یکصد و سی و چهار سال از حکومت آنها گذشته بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقهٔ جد و پدر تبرا کرده از جادهٔ شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود و علمای صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را بحج خانهٔ کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در هر دهی از دیهای رودبار مسجد و حمامی بنا کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد یازده سال و نیم در رمضان سنهٔ ششصد و هژده درگذشت اما پسر او علاء الدین بر خلاف پدر موافق اسلاف خود ملحد شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز مدت یکسال بعد پدر بود چون هلاکو خان در سنهٔ ششصد و پنجاه و سه موافق تونی ئیل بایران آمد و از کنار آب جیحون اقصای بلاد ایران بتسخیر آورد رکن الدین خورشاه را بعد تحصن و محاصره گرفته در سنهٔ ... بقتل رسید و بقیهٔ ملاحدهٔ اسماعیلیه را در سنهٔ ششصد و پنجاه و چهار مستاصل و نابود گردانید و در کوهستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بسوی او فرستاده
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل آن فرقه
مدعی امامت نماند و قلعهٔ الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ۲۴۶ دو صد و چهل
و شش احداث کرده بود و الموت در اصل اله موت ... یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود والله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بروی زنند بایستد چون مردم تنها
شوند روان گردد و اگر چه باز چنین کنند بعمل آید و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چند ... باران از آسمان ببارید که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان رودبار ... حسن صباح بود با پنجه نزاری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آن شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنجا کسی درد چشم نشود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد ... بوی خوش بمشام نرسد و در آنجا
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید ... و چون بسطام از جاهای با نام است
و آن مرغزاریست که از نهایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت روضه
رضوان است و دیگری از مضافات آن ایزام چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود و از پنجه قطره آب وضوی است
که سلطان العارفین در آن انداخته ... بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سادات

کفایه از حضرت

العارفین شیخ ابویزید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بان بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد و امغان در جوار بسطام شهریست در انجا چشمه ایست
که هرگاه لته حیض دران افکنند باد سیاه شود ... و وقت خرمن کوبی بکار کنند و هر که
ازان آب خورد شکم منتفخ گردد و چشمه را باد خوانی گویند و از بزرگان امغان شیخ ابوجعفر است
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله بر خاطر خطیر و
ضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طریق تسطیر جاده اند تعلق بخراسان داشته
مگر چند شهر از ماوراء النهر و غیره که درین فقره بان ثبت واقعشده بعد ازین هر چه بقلم آید
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست و اگرچه بعضی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند هوایش مایل بگرمی است اما اصح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوج بن لوطی بن یونان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیه اصفهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصفهان لفظ مرکبست از اصب بمعنی لشکر است
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و بعضی دیگر گفته اند که اصفهان
نام تام تسوریست در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه خواندندی باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهری بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلاد آورده که اسکندر این شهر را بنا کرده اما صحیح
نیست و در نسخه تقویم مسطور است که اصفهان ابتدا چهار پاره بوده که عبارت است از

ازکران وکوشک وجوی و باره باشد وچند هزار عزیز داشته که بعضی طهمورث پیشدادی وچندی را جمشید ساخته بود وچون کیقباد آزاد دارالملک کرد وچهارده موضع دست داد شهری بحصول پیوست اکحال آن دیها موسوم بکوکچه دیده چون رکن الدین حسن بن بویه برانشهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه قمر در قوس باشد آنشهر را باره کشیدند امروز آن بحال خود است و دور و باره نیست و یکهزار گام است و در تمام ایران بخیل گردد شهر اصفهان بر کنار آب زنده رود واقعست واز زنده رود نهر از یک نهر جدا میشود و هشتاد و یک کفایت کرده فضلات آنچه کشن بزمین بگی فرو میرود واز کرمان که نصف فرسنگ است بیرون می آید و بعض ولایات را نیز منفعت ساینده بدریای شور میرود نظم

هوای بهار و لب زنده رود جهان از شادی رساند درود لب اهل عشرت چو خندان شود در خرمی نقش میدان شود و در اصفهان بسبب نفاست آب و هوا مار و کژدم و هوام کمتر باشند و در هوا گرم گوشت زود متعفن نشود و میوه اش تا دیر وقت تازه بماند و هرچه از قسم غله در آنخاک دفن کنند چون آن زمین بخیلانست نیکو نگهدارد و زلزله و صاعقه و باد تند و بیماری مزمن کم اتفاق می افتد و حمامات و عمارات و باغات نیکو دران شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیک ایرانست و از بزرگان سلف آن طرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله تعالی عنه و عن کل الصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور مکه و ابراهیم بن عیسی و ابو عمر است و ابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته و چون در زمره خروج کرد او بمروزی مشهور شد و جمال الدین که از اخیار او در همین شهر یقین بسیار

اصفهان مقبره ... مرحوم ... فرمود و ... روزی در اصفهان ... ما نرفته ... اسم

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صعلبی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه است و ابو بکر بن داود و تقشبی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آنملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو علوی
نیز از انجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احول و شیخ اوحدی و خاجه صناجم و شمس
الدین و حمزهٔ اصفهانی و قاضی نوربی و صاعدی و صلای حزنی و ضمیری و صبری
و شکیبی و بابا طالب و سفیا و غیاثا و ملا و غا و دخلی و حسرو فی و ابو علی و وفای
کورد امیر امانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بذلی و غیره نطنز ولایتی است
نزه و با طراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد شیخ نور الدین عبد الصمد از مریدان نجیب الدین علی بن برغش از انملک است
زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنای آن گماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون سنیش بگیت از ثقا عشر
خوب بحصول نمی پیوندد و اما فواکهش نیک میشود خصوص انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش دارد حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در انجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد کمال قاسمی و غباری از انجاست کاشان شهریست
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و سواد
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

هارون الرشید آنشهر الطالع سنبله بنا نهاده اند و الحق شیرینی و پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان آنجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعر بافی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی مشهور
دارند اول در آوان ربیع متوطنان آنجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده فرد
یکجاه برکنار سبزه و صحرا خیمه اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در فصل گل زخانه نشینی چه فایده :: زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر سیر
گل و ریحان است و رفین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه ساحان
جهان مثل آنچشمه کمتر نشان داده اند و اکثر از زراعات و باغات کاشان برین آب
دیگر آنچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و لاله خد آنشهر است که بهر گامی دل آرامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید عیاران مه جبینان :: همه
زرین کمر سیمین سرینان :: توان جان داد اگر زینسان فروشد :: بپای یک
بوستان نازنینان :: و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه میدارند که اگر بعید نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر از حشرات عقرب آنجا بسیار
است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب آنکه بغریب مضرت
نرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار برخاسته اند حضرت مولانا
محتشم صاحب تصنیف ... قصیده پانصد بیت در ... شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر تأویلات و کتاب اصطلاحات رحمة الله علیهما از انجا اند و از فضلا و شعرا نوشیروان خالد و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کاشی و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معمائی و میر شمس سنجر و ملا طیفور و فهمی و حاتم و شجاع و ملا حیدر ذهنی و ضیائی و تیر و شریف و غیره از انجا به روی کار آمده اند

جربادقان از ابنیهٔ همای بنت بهمن بن اسفندیار است در نزهت القلوب آمده که چون همای آن شهر را باتمام رسانید موسوم بسمره شد چه نام همای سمره بود و گره بعد اخری که آبادان شد و بگلبادگان اشتهار یافت و عرب معرب ساخته جربادقان خواند هوایش معتدل است و از نقاعش نیک بحصول می آید و نجیب الدین از شعرای انجاست

گره مختصر جائی است و میوه کم شود و ارتفاعاتش نیک بحصول می پیوندد از شعرای انجا ملا علی نقی کمره است و برادرش الفتی

خوانسار دهٔ ایست قرب چهار فرسنگ تمام باغ و باغچه است اکثر میوها بهتر خوب میشود خصوص سیبی است که انرا خلاطی نامند و انگبین بسیار در انکوهستان می باشد و از شعرای انجا زلالی صاحب محمود و ایاز است تابعی و طاعتی و سهوی و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از اقا حسین خان سید شنیدم در شهر خوانسار جنگلی را صاحب میگویند جواب داد و بلی صاحب

فراهان ولایتی است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی بسر خود است از سیبی و آبی خوب دارد و غله در و نیک بحصول می پیوندد سید جلال الدین از شعرای انجاست

قهستان ولایتی است که اطرافش کوهستانست و از هر طرف

که بیرون روند بگیرد باید رفت هوایش معتدلست و آبش از چشمه کاریز است و همه وقت
در انولایت ارزانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او
مغاره هست که کسی نهایت آن زمین در میان مردم آنجا بچنین اشتهار دارد
که وقتی گاوی بدرون آن مغاره رفته و از فراهان بیرون آمده بدین جهت آن مغاره را
گاوخل میگویند چه خل بزبان آنولایت سوراخ را گویند و از شعرای آنجا امیر قدسی
و میر عبد الغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قم از شهرهای معظم عراق
بوده اما الحال چندان معموری ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها را
صدر گرفته اند یکی قم است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آن گماشته
و قم را خاک فرح میگویند و تربتی است مبارک و اگرچه مشهور است که چهار صد و
چهل و چهار امامزاده و ولی در آنجا آسوده اند از انجمله یکی مزار فیض انوار حضرت
بی بی فاطمه همشیره امام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و آنجا بنای
در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدلست و از میوه انار و خربوزه نیک
بحصول می پیوندد و گویند در انولایت جهودی نمیرد و نزدیک بآن شهر وادی است
که یوز در آنجا بسیار میباشد و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از
آب آنجا خاک را خمیر کرده باذن الهی شبپره ساخت و زندگی یافت و هم در آنجا
مرده زنده کرد و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا از
مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و کژدم بالا
رفتن بر آن امکان ندارد و در آن نزدیکی نمکسار است که هر کس از آنجا نمک برگیرد

و قیمت و بهای نمک در انجا نادر و چهار پای و لنگ شود و حضرت شیخ نظامی
در آن ملک تولد یافته چون در گنجه نشو و نما گرفته بگنجوی مشهور شد از شعرا آنجا خواجه
شهیدی و گلشنی و وحیدی و قاضی جهان و امیر حضوری و امیری الملک الشعرا
ظهوری بوده و ساقی نامه بنام او گفته و چهری شمشیرگر در صنعت گری ...
و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است مشهور بشار ...
از رودخانه مرو قالنست از میوه هایش انگور و انجیر و انار ... اما جو
کاه آنولایت بچهارپایان سازگار نبود تا مرتبه که کاه قم تهیه از جو ساوه گرفته اند از
جاهای متبرک آن شهر یکی مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام همام موسی کاظم
رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در ۶۹۵ شهید و بود و پنج
در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب سده ایست
که آنرا با شمول بپیغمبر منسوب میدارند و در سوابق ایام بر کنار بحیره بود که الحال
نشان آن ظاهر است و در شب ولادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه وسلم خشک شده و دیگر از مضافات ساوه کوهی است که چون بیک تیر پرتاب
بالا روند ایوان بزرگی که پیش از گنبدی تا شد بنظر آید و متصل آن ایوان دیگر است سنگین
و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همیشه
از آنها آب تقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری بمیخ ازان زمان خشک
شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن گشاده است و بعضی تنگ زعم اهل
ساوه آنست که هر فرزند که از سفته باشد در آن سفته تواند رفت و اگر او را شدنی باشد

در آنجا مجال دخول و زیبا بار و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس زاده
بطوسی مشتهر گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار قهستان است بتجویز
مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان او را خلاص کرده با خود گرفت در دار السلام بغداد
قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات شهادت رسانید و از شعرای با کمال ساوه خواجه
سلمان ساوجی است همدان از شهرهای قدیم جهانست و آن شهر را همدان بن
سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آن را جمشید بطالع
حمل ساخته هوایش سرد است و آبش نکو است و اطرافش بحسب سبزه و جلکا و بروا
نمونه کشمیر و نشانه باغ جنان است گویند هر که غمگین در آنشهر در آید شادمان گردد و در
عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه در آنجا هوائی در غایت برودت بوده
و یک نیزه وار در اندیار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره
جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
صخره جنی شیری ساخته بطلسم بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی
فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یک فرسنگی همدان
بجانب غرب واقعشده و در آنرا دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از
اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قله آن از برف خالی نباشد و ما شاردو که
از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد از متعلقات همدانست
واز اولیای کمل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات
و حضرت امیر کبیر میر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمند شان میر محمد

همدانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و اخفف قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن بن الجهضم صاحب بهجة الاسرار قدس سره از اندیار است و از
علما شیخ حافظ ابو علی و حافظ التمیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و حیرانی و ضمیری و هلالی و آسکی
و اقامیه و عبد الغنی و قصیری و بزمی و حیدر و مشربی و بناهی و طالب کلیم از آن
ملک اند نهاوند شهریست قدیم و بزعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناها
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در حبیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی
باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رود
به نیت استکشاف احوال شب آنجا بسر برد البته سر انجام کار بخواب ببیند و بعضی تخلف
نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه ایست در شکاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد آنجا رود و باواز بلند بگوید که محتاج آبم آب بقدر
فی الحال روان شود چون زراعت و از آب مستغنی شود باز بانجا رود و گوید که آب
بکفایت فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و نرود بعد از شش روز هلاک شود
اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اثمار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بشانیه که آهن از آن اثر
نکند هرگاه اهل اردبیل باران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوان بار کرده به شهر میبرند
مادام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برند باز رسیدن باران

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجا است **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است
و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند
اما نزد محدثین بصحت نرسیده و باغات و بساطین آن بلده بسیار اند و مردم انجا
بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند
و چون چارپایان آن ها را درد شکم پیدا شود انجا برند و بچپ و راست بگردانند و آن
دابه سرگین کند و ازان الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله
معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما
یافته چنانکه در تدوین که **مشتمل** بر احوال قزوین مذکور است که شبی از بنای که
در سا حوالی بود آوازی آمد که در خلوتی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمندی با
از قبیلهٔ ایشان درگذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی
خربوزه پاره کرد نوری ازان بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانروز نور
ازان خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
قزوین زنی دختر زائید که نیمه زیرین او بشکل دختر بود و نیمهٔ علیا از ناف بالا دو
پیکر و چهار دست و دو سر همه متحرک بود قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود
عبد الله آباد موضعی است نزدیک قزوین و در انجا چشمهٔ آب گرمی است
که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این
آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون ازان آب غسل کنند شفا
یابند **ری** ولایتی با نام است و در مسالک و ممالک آمده که از خراسان و عراق و غیر

از دار السلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و اعظم
و اسمعی آورده که الری عروس الدنیا در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی برین اند که
ری را رازی بن اصفهان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی از
هوشنگ نیز نقل میکنند و اما حمد الله مستوفی آورده که شهر ری شهر شیث پیغمبر است
علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مهدی بالله عباسی عمارات شهر ری باینمنوال بوده مدرسه
و خانقاه ششهزار و چهارصد و حمام یکهزار و سیصد و شصت و مساجد چهل و ششهزار و چارصد
و آسیا یکهزار و دو صد کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و کاریزهای جاری هژده هزار
و نود و یک و در خانه بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر
کوچه چهل هزار خانه و ایضاً در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها هشتاد لک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشستند لا یعلم الغیب الا هو مگر از عقل بعید است و در معجم البلدان و کتاب هفت
پیکر آمده که ری در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر بقتل عام و زلزله ویران
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور دوانقی عباسی عمارت بر
اصل یافت روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمده
کرت دیگر بقتل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد
العباد آورده که در آن فتنه در شهر ری هفتصد هزار نفر از مردم صاحب عبا بدرجه شهادت
رسیده اند و مردم اسیر را اندازه نبود و ولایت ری و ما یتبعه بالکل خراب بوده جا رفتنا تو

ابهام ۳ سیوند فرح ۴ خوار زند ۵ اصفهان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مسا وخ ۹ ییلاغ در نزهت القلوب آورده که سه ده بار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت رستمدار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین ازین ۱۱ اعتبار کرده اند و باقی را علیحده ساخته و آنقدر درازی فاعات و افزونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال پای تخت سلاطین صفویه بود از ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله سامان علاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستمدار و ساوه و قم نیز از آن شهر بخشی دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب المثل است و همچنین انار ملیسی که از ترشی با دوست و انجیر و زرد آلو و امرود که از نظر نامند و شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری در است که عبیدالله ابن زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم الله وجهه بوده بطمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته بود ابن زیاد و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز بتحریر میرسد و آنکه در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان و ملت اطباست مردم آنجا جوری خود را نمیتوانند گرفت در ری تب لرزه مبتلا می شوند و لیکن این تب لرزه در شبانروزی از دو سه ساعت زیاده نیست و بعد از ان برخاسته هر چه خواهند میخورند بهر جا که اراده دارند میروند چه مشهور است که جمعی از دوستان با همدیگر بجایی میرفته اند یکی را تب لرزه آمده و از همگنان التماس کرده شما بجایی توقف نمائید تا من بلرزم و بیایم همین احوال هر راجو کیا ابتدای مضافات بنجاب است واقع میشود و هر قدر

در ری نزول کند البته چند روز بیمار میکشد الا ماشاء الله فرد دنیا چون ری غریب دشمن
ای وای من غریبی من ؛ در نزهت القلوب لطیفه آورده که اصفهانی و رازی در باب خود
شهر با هم مناظره افتاد هر یکی تعریف شهر خویش عرض میکردند اصفهانی گفت خاک اصفهان
مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک ری مرده را چهل سال بر در دکان درد او
دارد و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسیار حسود و زند
واصل شهر ری در حادثه چنگیز خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی با
ازدی محو گشت امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگری قزوین است که ذکر آن کرده
خواهد شد انشاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی سمت شهریت پذیرفت
و بعد از وفات نادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاچار و فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
دار الملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصر الدین نام در انجا دار الملک دارد و طهران بحسب
انهار و اشجار و باغات مستثنی از دیگر بلاد است و بطرف شمال رویه اش کوهستانی است
موسوم بشمران که قطعه بالنضارت و خضرت است و در ایام سابق این کوهستان را شمیم
ایران میگفته اند و در مضافاتش اقسام نعمت میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب
و بقیاس میشود و همچنین درد و خرسنگی آن کوهستانیست مشهور بکند و سلاوان که آن نیز
از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان جای لا ثانی است و انگور کشمش
امرود و شفتالو نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون زبان همیشه در دهان داشته
باشند و در شهر ری روضه سید الشهدا امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی رضی الله عنهم قبله حاجات خلایق است و مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر

بتشرف زیارت مشرف شدند بمرادات و مقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زارا خی عبد العظیم بالری کمن
زار جدی اباعبدالله رضی الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در اختتام روضة الشهدا
و کتب اهل التشیع و بعضی اهل السنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسه واسطه شاهزاده ممتحن
سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دوانقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول بنیکو سیده و مدتی
در طبرستان سلطنت گرد و بری آمده وفات یافته رضی الله عنهم و از شهر ری بسیاری
اولیاء و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسین و شیخ نجم الدین
معروف بدایه و شیخ ابو بکر بجلی و شیخ ابو القاسم و ابو عبدالله بن ... و عبدالله محمد
خراز و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم حنظلی و ابو ذرعه قریشی
و ابو مسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازی و بن ذکریا محمد ابن احمد دولابی
از انجاست و ابن عباد وزیر آل بویه هم از انملک است و از شعرا ابو زید محمد العصایی
و بندار و عماد شهریاری و جلال الدین خواری و ابو المفاخر و بدر الدین قوامی و مسعود
و ابو المعالی و شاه صفی الدین و غیره اند دولاب قریه ایست از اعمال ری و میوه و غله
او فرید البضاد و لاب شهریست در یمن که آنرا سوق الفرج خوانند و تبر دیهی است
در نواحی طایف که عبدالله ابن عمر ابن عثمان شاعر منسوب بدان موضع و دیگر قریه ایست
میان مکه و مدینه همچنین دیهی است در ولایت اهواز و در بغداد نیز محلی بوده **شهریار**
بلوکیست از بلوکات ری منضمن قریهایت معمور و آبادان و بجب مرغزار ساکن

و باغات رحجان بر باقی دامات وارد دقه آئین در زمان سابق حاکم نشین بوده قلعه غایت حصانت دارند گویند از بناهای شاپور نقاشش است الحال بعد از طهران در ری مخفی نماند شنگرف ترین است و از میوه انگورش به انگور تمام ولایت رحجان دارد و مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از انموضع خاوه است که حاصلش قریب به سه هزار تومان است و اکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و ایضا حسن آباد که حاصل آن از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش پانصد تومان است تا شصد تومان مازندران ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود و لیکن اکثر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند و قدرت بر ازآلت بکارت لنوان ندارند و در زمان سابقه مردم مازندران و رستم دار موی سر سگیذاشتند و دستار بر سر نمی بستند از شعرای آنجا سعیدای اشرف است جیلان ولایتی است مشتمل بر جبال سهر آثار و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که سد راه مسافر شمال و صبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است ابدا در کوه و دشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمه گیلانیان در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب می یابد و خوردن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار رسانند

رسانند گویند در جبال آن چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر در شعب
آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا
منکشف گردد و زکریا بن محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من اینحکایت را
شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه بولایت افتادم و بکرات اینمعنی مشاهده میکردم
دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو پسر
ماند اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت غوث
الاعظم است فرزند دوم زید است و از همین حسن را از یک پسر عقب شد که او را حسن
بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بوده که امامزاده عبدالعظیم که ذکرش گذشت
از آنجمله بود و بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبدالله
محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان جمعی
بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند و طباطبائی شیراز و اصفهان همه از
اولاد اویند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
عراق بیشتر اند و نقیب بن طاوس از نسل او است و فرزندان جعفر اقطابی بصره اند و عبدالله
محض شش پسر بود از همه اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب
الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که نفس زکیه عبارت از وی است [illegible] بحار الزر
شهید شده و این قصه در تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که خلافت [illegible] کرده و
بمجلس هارون رشید افتاد و قصه مباهله با ابن زبیری در تاریخ عباسی نگارش یافته با
تفصیل مذکور است و نسل او در حوالی مغرب مدینه باقیست و ادریس که در زمان هارون

رشید در مغرب خارج بوده و فرزندان او ملوک مغرب جابلقا و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم دربار بر خلافت کرد و نسل او آنجا است و امراء و شرفای حجاز از
نسل سید موسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متوهم بودند سید عبد الله که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات ان
جناب اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ سید صالح بن موسی اقامت
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین
سید عبد القادر که بتاریخ غره ماه مبارک رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرمودند و در سن هژده سالگی ببغداد تشریف بردند و در آنجا سکونت
ورزیدند رضی الله تعالی عنه و عن آبایه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر بتقریب
ذکر جیلان در باب سکونت سادات در آنجا بار نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد آذر
بایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره دار الملک آن ولایت
تبریز است بعقیده صاحب نزهت القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان
که تبریز را زبیده خاتون منکوحه هارون رشید در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاد و در سنه ۲۴۴ [illegible] صد و [illegible] دیار بزلزله خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال خود نهاده آن آبادی در ایام دولت قایم عباسی ابوطاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۴ چهار صد و سی و چهار مابین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و اکثر شهر خراب میگردد بنابران داروغه شهر بهمه مردم اندیوار لیست شهر حکم داد که اکثر مردم در آن شب بسر کوه رفته بجانب شهر نظاره میکردند که یکبار بمقدار آن وقت مذکور زلزله شد که مصدق قول زلزلوا زلزالا شدید ظاهر بود اگشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز بودم مردم جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته هم ابوطاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بود در آن وقت آغاز بنا نهاد گفت من متهم خرابی زلزله هستم اما اسمعیل امقضی نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست لبعد از ان الی یومنا هذا بواسطه زلزله انهدام مبانی آن خطره راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت خوبی میشود اما هوایش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد بنابراین تبریزیان در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردابه ها که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی و هنگام استیلای برودت دی در انجای نشسته بفراغت اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دمه بی تیغ و دم شیای رفتار را کند چو قلم اهل تبریز همه یکی چون مور مانده در زیر خاک زنده بگور چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند و در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشنود و بعد از پیشین که کیفیت

رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان ملایم و نرم جواب گویند و تیز زبان بسیار
صاحب نخوت و تکبر می باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آنها راه یابد و الله
اعلم بر خاطر عاطر گلدسته بندان مخفی نماند که چون ورقی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد
بیاض رسید اکنون لازم است که خامهٔ مشکین ختامه بتحریر قدری از کیفیت اقلیم پنجم بپردازد
نظم بحمد الله درین فیروزه طارم ؛ نمودم سیر گلزار چهارم ؛ مدد گر از نسیم بخت
بینم ؛ گل از بستان پنجم نیز چینم ؛ ز گلهای خیال تازه و تر ؛ دماغ عالمی سازم معطر ؛
الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم پنجم از جانب شرق امتداد یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
و از آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سنجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ..
و شمال و عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمینه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوب
سمکل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بحر اوقیانوس منتهی شود و در این اقلیم یکصد و
شصت و شش شهر است و بقولی دو صد و یازده شهر آما از آنجمله بچند شهر که عظیم مشهور
[است] اکتفا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا از خراسان کرده شد در این اقلیم افتتاح بذکر یونان
که منبع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از آن بذکر
دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پرداخته شود **یونان**
بدانکه بلاد یونان در ربع مغرب بسمت شمالی واقعست و حد و
الشان از جانب جنوب بحر روم و ثغور شام جزیره ۵ ایست جهت
شمالی بلاد لادن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آناسیه از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر نیطس شمال کمدر وسط
بلاد یونان بدو قسیم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که بعضی
به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب غربی ایشان فی باب اصل و نسب یونانیان اختلاف بسیار است
جماعتی را اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی را اعتقاد آنکه
یونان پسر ارس بن شادان بن یافث است و اکثر برانند که یونان برادر قحطانست از
فرزندان عابر بن شالخ و توالد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
هر دو برادر نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افرنجی و رومی که متعارف آن ولایت بود یاد گرفتند
و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که دران زمان بمدینة الحکما اشتهار
داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب امتیاز تمام بود متوطن گشتند و در
وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد سکندر
ذوالقرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آن جزیره را اندلس بن یافث بن نوح
علیه السلام آبادان ساخته بود و بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت
آن جزیره نمیکرد بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا
تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
و شمال و بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب بجنس انتهای آن مرغ بود و
هیچکس با بین نگندرآن دیار میل نمیکرد تا آنکه جماعت یونانیان که همت آنها مصروف

تحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنابران از جنگ و جدل که لازمهٔ طبیعت سبعیت است بسیار
متنفر بودند از میانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود راضی
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب رشک بلاد
جمیع امصار گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیرهٔ اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اثمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهرا آن طایری که معموره ارض را بان تشبیه
کرده بودند طاوس بوده که معظم جمال او در دم اوست القصه یونانیان در انجزیره
عمارات عظیمه و هیاکل جسیمه بنا نهادند دار الملک ایشان راطیطله گفتندی که در
وسط آنجزیره واقعست و این شهر بالاکوهی است بلند و هوای لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست مستطیل هرگاه محتاج بباران باشند بسنگ اقامت سازند باران آید
چون کفایت شد آنسنگ را بنهند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت آندیار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب رو بآنجا نهادند یونانیان از
اختلاط مردم ترسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و باز دفع
آنها عاجز باشیم اکثر ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنایی اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا الی یومنا اندلسیان و بربریان عداوت عظیمی باشند ازینجهه ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را داعیه
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نمودند در اوقات

متاسب طلسمی ساختند و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک بنیه
طیطله که دار الملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساختند گفتند تا این طلسم در اینخانه
مقفل خواهد بود هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنابراین ملوک یونان در حفظ
آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طیطله بودی بر در آن قفل
دیگر زدی تا آنکه بیست و شش [۲۶] نفر بحکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
استوار زد و بیست و هفتم [۲۷] آنها ملک زریق بود که در زمان سلطنت بنی امیه حکومت آنجزیره
باو متعلق بود و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد ملک
ذریق را استفسار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکما و وزرا مانع آمده گفتند ایها الملک تو نیز
قفلی مجدد بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه رو نهد که تلافی ممکن نباشد اگر بهانا
ملک تخمینی کند که در آنخانه زر و مال و جواهر باشد ما در میان خود برابر آن توجیه نموده
بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها ازین باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای
الانسان حریص علی ما منع ملک ذریق بیشتر جد ورزید و چون از پادشاه جبار و
قهار بود هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ
مکلل از طلا بجواهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مقفل
در گوشه آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عربیه
که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک
ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هرگاه در این
خانه وا این قفل بگشایند جماعتی بصورت این سواران بجزیره اندلس آمده از یونانیان ستانند

وبعد از ان یونانیان را در ین جزیره جای نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد تسپانی
کشتید تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبد الملک طارق مولی عبد الرحمن موسی نصر که
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود بجزیره اندلس رفته ذریق را بقتل رسانید و بر آن دیار مستولی گشت
بدانکه فاضل شهرزوری در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدما یونانی اند
و بعضی همه را رومی اعتقاد دارند اما احمد بن نصر الله در خلاصة الحیوة که در ذکر حکما است
به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان مردم
را التباس شده صاحب حیوة الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب الوف آورده که در قدیم در مغرب بین شهری بود که از ارغس گفتندی
و اهل شهر بعضی آنرا از غیر نیز خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان
آخر بکثرت استعمال در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و لفظ
یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که او را اغریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان روم
که او را لطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب شان
دریائی است که پیچیده از مغرب تا شام کشیده که الحال آن دریا را دریای روم گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در جانب
شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی اقصای
بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس دار الملک ایشان رومیه عظمی بود که بانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود تا آنکه اغسطس قیصر که اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را با بلاد روم منضم ساخته حکم گردد مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس و قلتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت بابل را بافارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب را که در تصرف رومیان است باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن مدینه و سیه عظمی از بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل از آن صلیبیه بودند چون قسطنطیوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیان را بدین خود آورد و پنجاه و شش سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد بیادش آید اندلس مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او که از مضافات ملک اسپانیو و السلطنت است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیو را اندلس نام گذاشته اند سببش آنکه چون در سنه هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبد الملک بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول ملکی که بدست آمد ملک اندلس بود و بمرور دهور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بآن ناطق اند و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که با حال لفظ اندلس اندلوس است و آن بزبان اسپانیو نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب سیحون و دروس بود و در سنه چهار صد و نه مسیحی قبل از شروع سنه قدس هجری بدو صد و سیزده آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافته لیکن

چون مورخین عرب ازین معنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس را از ونیافتند در تواریخ
خود مینویسند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل از حصار عجیبه
بطریق میراث یافته در انجا بوم طرح سکونت انداخته و آنرا باسم خود موسوم ساخته در کتاب
تقویم البلدان موافق این تحریر پذیرفته در اندیار کنیسه است در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار در سال آب از آنچشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آنروز در آن درخت بار دهد و ثمر
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آنچشمه را هر دم جهت تداوی
در ظروف نگاه دارند شتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر در ان بلده سیبها
حاصل شود که دور هر یک از آنها سه شبر باشد و شتره را در پانصد و چهل هجری فرنگیان متصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و شصت
و هشت بنا نهاده درون آنشهر بیشه بنا نباشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آنشهر غاریست
که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیز را که در آن غار اندازند بسوزد قسطون
شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگر چه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آن غار میتی است که هیچ
تغیر در وی پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات که دیوار
با حضرت سلیمان شهر ثانی بطریق طلسم از مس ترتیب داده و در آنشهر چهل قصر
وارتفاع القلعه پانصد ذرع بعضی را اعتقاد آنست که آنشهر را ذو القرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسرین بر آنند که مراد از و آید و ارسلنا له عین القطر چشمه ایست که از آنچشمه روی
بیرون می آید و انحصار را با تمام از آن ساخته اند و عبدالملک بن مروان استفسار آنجا

خواسته بموسی بن نصر که از طرف او حاکم مغرب بود حکم فرستاد که بآن موضع رود و آنچه از غرایب
آثار بود وی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصر با چندین صاحب تجربه با مدت چهل روز در قطع
آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید یعنی دید در غایت نزاهت و
نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه بنظر
در نیامد بعد از هفت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار بحوالی آن قصر فرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی استفسار حقیقت توان کرد و آن جماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند که کسی بدست
نشان نیفتاد آخر الامر رایها برآن قرار گرفت که نقب زنند تا بخانه در آیند چون آن حفره را
باب رسانیدند دیدند که آن بنا را از مس و ارزیز ریخته تا آب رسانیده اند معلوم نیست که
کجا است از آن نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی برج از آن بنا دیواری که محاذی
آن باشد برآورند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر امکان
نقل الاثقال نبود و وضع دو صد و ده گز دیگر می بایست که مساوی آن شود پس معماران بربالای
آن سنگ بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساختند و سی گز دیگر باقی بر آن تعبیه کردند
پس موسی منادی داد که هر که برانجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا
جایزه بگیرد شخصی بر گشته بطمع بر آن داشت که بالا رود چون بسر دیوار رسید قهقهه زد
بخندید و خود را در آنجا انداخت بیکبار از درون آن حصار جوش و خروش و غوغای
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود و روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی حصار
رفتند هر چند او را ندا دادند اصلا جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد و عوض گرفته
دیگر را از عجایب آن شهر مشغول نیز بدستور شخص اول خود را بدرون حصار انداخت باز

با آوازهای مهیب جانکاه بآن لشکر رسیدو آن ولوله تا سه روز کشید دیگر هر چند موسی ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد آخر آن مبلغ را بمضاعف ساخت گفت دیگر قدم تهور در میان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بندند که اگر خواهد که خود را در آنجا اندازد و موکلان ریسمان را کشنده و او را نگذارند القصه آن شخص بر آنجا بر آمد سیحه کشید که خود را در آنجا اندازد و موکلان به ریسمان بقوت تمام کشیدند قامت آن شخص دو پاره گشت و بموجب النصف لی و نصف لک نامش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از استعلام آن نومید شده و باز گشت در حین مراجعت لوح های بسیار هر یک بارتفاع بیست ارش تخمینا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آنجا نصب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا و سلاطین رقم کرده و از آنجمله لوحی بود از نحاس بر آن نوشته که زنهار از اینجا نگذرید که بیم هلاک است چون موسی بران نوشته مطلع گشت ورا عجب آمد دو سوار که اسپان جلدرو هوار داشتند بآن طرف فرستاد چون از آنجا در گذشتند قدری راه رفتند ناگاه جانوران بر هیات مور از میان آن ریگ روان ظاهر شده آن سواران را با اسپان ایشان پاره پاره کردند و آن را وادی النمل خوانند جزایر ثلاثه از جزایر یونان که عبارت از جزیره رودس و قبرس و قوکه تا که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر الله صاحب خلاصة الحیوة از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین از اقلیم پنجم اند و لاذ و الد اسقلیبوس حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت او همیشه در جزایر ثلاثه می بودند چون اسقلیبوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان جهت شفای امراض مهلک که اطبا از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

وهر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند و دوازده هزار شاگرد داشت واکثر ملوک یونان
از نسل او بودند واکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون وارسطو نیز ولاد او بند و بقراط
در بطن شانزدهم از اولاد او ست تبیینه نافعه بر ارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور
نماناد که چون پاره از احوال جزایر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکما نیز بر زبان خامه گذشت
اگر سخنی چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود دور از حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و اسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف طرق تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی
بتمهید شیر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و بمعرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر
خوانند و اگر تعلم و استفاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه قیام نمودن
بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکمالی که مقصود او
واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی عملی عبارتست از ممارست حرکات و مزاولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که وجود آن بقدرت اختیار ماست و غایت ثمره این حکمت اکتساب خیر و اجتناب از شر است
و حکمت نظری عبارتست از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق آن بر وجهی
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکنند از اموریکه

وجود او بقدرت و اختیار مانیست و غایت آن تحصیل اعتقادات حقه است فقط بدانکه
دانست که انقسام حکمت اولی باین دو قسم بنا بر آن است که نفس انسانی میانه سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را باینجهت که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
و اصناف معقولات عقل نظری خوانند و ازانجهت که متوجه باشد بتصرف موضوعات
و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم آن فرهنگ و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزل است که آنرا علم کدخدای
نیز خوانند سیم سیاست بدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود به نبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند و دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست بدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی الهی است که آن را علم اعلی و مابعد الطبیعة و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
و آن علم است که بحث کرده میشود دران از اموری که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر آن امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هر دو وجود مقارن ماده شوند آنرا علم
کلی و مابعد الطبیعة و ما قبل الطبیعة و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و مانند
آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالیه آن را علم الهی
و علم اعلی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علمیست که دران بحث کرده میشود از اموری که

در وجود خارجی محتاج بماده معینه اند اما در تعقل احتیاج بماده معینه ندارند مانند خطها و سطح و دایره ها و این علم را ریاضی باینجهة گویند که ابتدا در تحصیل آن ریاضت بیشتر حاصل میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند بماده مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و هر یکی ازین اقسام ثلثه منقسم میشود بفروع و اصول اما **اصول علم طبعی** هشت است قسم اول را سمع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع طبایع است مثل ماده و صورت و حرکت طبعی و امثال آن **و قسم دوم** را باب السما و العالم خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب الکون و الفساد گویند درین قسم بحث کرده میشود از احوال بسایط اجسام بجهة کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن . و قسم چهارم را آثار علوی گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان بیکدیگر و آنچه آنها را عارض میشود از حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان و تحقیق احوال مرکبات غیر تامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس و قزح و هاله و امثال آن . باید دانست که نزد حکما مرکبات بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست که حفظ صورت نوعیه خود کند در زمان معتدبه مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام آنکه در زمان معتدبه حفظ صورت نوعیه خود نمیکند مانند کائنات جو و شیر و عسل و امثال آن نیز داخل مرکب غیر تام است فلا محاله حصر المرکبات التامه فی الموالید الثلاثه قسم پنجم از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات که

و کیفیت توالد آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود دران از احوال اجسام
نامیه من حیث النمو قسم هفتم باب حیوان است که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من
حیث الحرکة والحس قسم هشتم باب النفس الحس والمحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای دراکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است
اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهة صحت و مرض و غایت ثمره آن
حفظ صحت حاصله و رد ماده زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از اشکال
و اوضاع و حرکات کواکب بر حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیم علم فراست
مقصود ازان استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر رویا و غرض ازین فن نیز استدلال
بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهده آن صور برزخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه امتزاج
قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنجات است و ثمره آن نیز ظهور افعال غریبه
بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره
باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند از ترکیب و امتزاج آنها با
یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
بحث میکند از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زائد و استخراج نموده میشود
بقواعد این علم مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده
از احوال خطوط و سطوح و اشکال و نسبت کلیه مقادیر را با یکدیگر میباشد و بر اصول این
دو علم مشتمل است کتاب اقلیدس صوری سیم هیأت است که بحث میکنند از احوال بسائط

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهة حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهة وصنف و تمامه آنچه که بحث کرده
میشود از روی بود و می چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهة اتفاق و اختلاف
و تالیف لحن ها ازان و هر یکی ازین اقسام اربعه اصول ریاضی فروع چند هست مثلا علم جبر و
مقابله و علم جمع و تفریق اهل هند از فروع علم عدد است و علم مساحت و شناوری و علم جر
ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل میاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است
و استخراج تقادیم و استنباط زیج از رصدها و امثال آن از جمله فروع علم هیات است و علم ساخت
آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع علم
علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت
و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از
علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیوم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که
که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات
کمال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مسند
الهی اند و اقرب موجودات اند با و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن
کیفیت تسخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام سفلی آن جواهر روحانیه و کیفیت ارتباط سفلیات با
علویات و کثرت با وحدت از فروع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و نبوت و شناختن
حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معرفت معاد از جمله فروعات علم الهی است
تفصیل هر یکی در کتب مبسوطه حکمت مبین و مبرهن است اما اقسام علوم منطق
که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه داخل علوم حکمی است

ونه آلت جز آنکه غرض از منطق تحصیل مجهولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض
منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی و نظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس
آن موصل خواهد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمس خوانند و قسم
اول را قاطیغوریاس یعنی باب معرف قول شارح و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار
مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب باری ارمینیاس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
موصل تصدیقی و آن نیز یا باعتبار صورت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا انولوطیقا
یعنی قیاس گویند و یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمسه که عبارت از برهان
و جدل و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار مباحث الفاظ با بواب تسعه مذکور
ابواب علم منطق را از اعتبار نموده اند یابسه جزیره ایست در بحر شام و در آن جزیره شهر
و قریه های بسیار اند و آنجا مار و گزدم و سباع نمی باشند اگر در آیند چون هوای آنجا
بمشام آنها رسد فی الحال بمیرند شغفه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
و یوشع بن نون ماهی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده
شده در دریا در آمد و الحال آن ماهی باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و لهذا
آنها از یکدیگر بهتر است صقلیه جزیره ایست در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و ارزیز و
آهن و شب یمانی و زاج و نوشادر و سنگ در آنجا است و در آن جزیره حیوانات گزنده
و درنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در آنجا کوهیست که جبل النار
گویند شب ها در آن کوه آتش بسیار مشاهده میشود و در روز دخان مرئی میگردد با وصف این
قله آن کوه از برف گاهی خالی نباشد شهر تانن در جزیره بحر مغرب است شهریست لغات

برگ آنجا همه زنان باشند بغایت دلاور و جنگی اگر کسی در آنجا رسد آن زنان شبانه پنهانی
با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند و اگر بکشند اگر دختر را نگهدارند
مجلماسه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند
روان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقعست چنین گویند که
اهل شهر سگان را فربه کرده تناول فرمایند **تونس** شهریست بر ساحل دریای مغرب
و سوروی هزار ارش است و از آنجا اندلس شهر سنگست در دست اولاد رستم زال است
که او را امیر المومنین خوانند **قلعة الجاریة** قلعه ایست در حد مغرب آنرا ساخته اسکندر
رومی با لشکر خود آنجا رسیده چندانکه نزدیکتر میرفتند قلعه دورتر میرفت و آواز سگان
مسموع میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای
سکندر ترا چه مقصود است گفت آنکه بخدا تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آن سوار رفت
و پیش ملک خود بیان کرد وی کس فرستاد بدین حنیفی ایمان آورد سکندر باز گردید
و نیز گویند که موسی بن نصر شنید که شهریست که در میان آب میرود و غرق نمیگردد
رفت تا آنرا ببیند چون بدریای اعظم رسید شهری دید و بر در شهر اوانی و قنطره و بر آن
صنمی بود همین در دستش کمانی و تیری هر که نزدیک رسید وی را به تیر زدی و هلاک کردی
و بر در شهر نوشته که هر که بدین شهر قصد کند هلاک گردد **فارس** مغرب شهری
بزرگ است از بلاد بربر نزدیک مغرب سیزده دروازه دارد و در جانب غربی آن
شهر اشیا است و قریه ها و موضعهای لطیف نیز بسیار است و در مسجد جامع آنجا
به انواع و منقش مناره است و نیز در درون این شهر مسجد شهید است چشمه است و بعضی هست

گرم و در هر سرای جوئی است و بوستانی در شرق و غرب نظیر آن شهر نیست ارمینیه ناحیتی است
درمیان آذربایجان و روم بر بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در ارمینیه آتشکده ایست
سطح آن از سنگ نهاده اند زمین و در آن آتشکده خادمان باشند هر گاه خشکسال شود
انجماعه در آتشخانه آتش افروزند و سطح آنرا به آب ناپاک ترنمایند چنانچه آب از ناودان در
حوضی بزرگ که در تحت آنست بریزد پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده از
آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل
بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر
رسیده که در روم حصنی است و در انحصار خانه صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
که ساعت بساعت دم خود را حرکت می دهد **کماخ** حصاریست در حدود روم بر روی
سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و بغایت استحکام و استواری آن در اکناف و اطراف
صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع سه روز متعاقب
جانوران خورد بجثه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده
در ظروف و غیره انی ذخیره کرده و از آن طیور هر چه بیان سه روز گرفته نشود چنانچه
بزرگ شده پرواز نماید **روم ایلی** ولایتی است وسیع اینجو کرنیز حدودیست
و در القلعه رفیع و حصنی بدیع که مسمی به قلعه تون است که اکثر از غایت حصانت حصانت
به تنگری با قادر علی اشتهار دارد **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم در دامن
کوهی نهاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن یک چراغ گرم میشد ابرق
موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا جماعه از شهدای صحابه و تابعین اند که
مراجعت شمشیرها و نیزها دارند و پنج نفر از انجماعه دست بر دیوار زده قایم ایستاده اند و باقی
خفته جراحتهای آنها در جامهای ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است
شروان در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چند شهر بآن ملحق شده نام
ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت باب الابواب ولایت شروانست و باب الابواب را کسری
نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت
کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاد و دختری
بزنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از لشکر بنهان
داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از بی
استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بین انجانبین
خصومت راست سازند هر آینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین و حصاری
متین در سرحد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس
خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را بسنگ رخام در غایت استحکام عمارت
کرده و دروازهای آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بر آن بگماشت تا به محافظت قایم باشند
و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از ابنیه نوشیروانست و از باب الابواب فعلت
از اقلیم ششم است و باقی توابع او زداخل اقلیم پنجم گرفته اند چون امروز از منیه از شه دانند
شهرت دارد و باکو و شماخی و ارس ضیمه اند و لهذا از نیکشروان از اقلیم پنجم نوشته میشود

جهة اختصار باین چند شهر که عظیم‌اند و مشهور اختصار مینماید باکو از شهرهای مشهور شروانست
و بر کنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ اشتعال خاک بهم رسیده و گیاه
و درخت در آن زمین نروید و چون آن زمین را برنج سنگ ده گز حفر کنند بخاک رسد و بعضی
از آن خاصیتی است که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیا انست که
قریب پانصد چاه دارد و در انجا چشمهٔ عظیم نفت و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اکثر از آن
پخته شده باشد ارسش از ابنیه نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعهٔ گلستان
که بر شرفات باره اش اندیشه را وقت پرواز نیست از توابع آنجاست **شماخی** با وجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در انجا بیع
و شرا میشود از میوه انار و سیب و به دانه در انجا خوب میشود **فیلمان** از ابنیهٔ قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک دارد و از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و نشو
دارد و در غایت حرارت که بخار آن مانند شعلهٔ آتش گدازنده و سوزنده است چون
قدمی چند جریان می پذیرد در منافذ سنگها فرو میرود و بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعرا حسان العجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح الدین
فلکی و عز الدین و غیره **حکایت** در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب
الابواب تلی است و فیه مستوطنان آن قری بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشم می باشند
و بغیر از دهقانیت صنعتی ندانند و هیچ از یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
دینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه دو خانه بزرگ باشد به زیر زمین شامل

سردابهٔ مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جماعه از انها جهة ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسردابه که مخصوص
برجال باشد برد بکار دتیز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت تونگر باشد در خریطهٔ دیبا و یا فقیر بود در خریطهٔ
چرم و آنخریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر آنجا نقش کنند انگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بجای
برند که خارج آن شهر است و آنجا بنهند و کلاغی چند که بر آن گوشتها آشیانه دارند بیایند و
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بران گوشته بنشینند و بر نقیلش جماعت
آنجماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سردابه زنان علیحده است و لیکن
بر طرح گوشت ایشان این است غیر آنکه این است که گوشت مردان بران اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهة
استکشاف احوال سد ذوالقرنین فرستاده بود بشکار رفت و ماهی بزرگی صید کردند
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحبجمال یافتند بی پیراهن با شلوار هم از پوست ادمی
تا زانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد بعد از لحظه
بمرد و هم وی گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الحکایات
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۰۵ سیصد و پنجاه و دو دو
شخص که پشت آنها باهم چسپیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده و در سن بیست و پنجساله
بودند از ارمن نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند و در اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضا را یکی مریض شده بمرد بعد از چند روز تعفن کرد دیگری در
قید حیات بود و آن عذاب و جان سختی تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت
فاما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و
عرضش دو صد فرسنگ و این دریا را از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه
امواج بهم پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره
دارد که از آن جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود **آران** ولایتی مختصری است
در برابر موغان واقع شده و از کریوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت
موغانست هوای این ناحیه بگرمی مایل است و در آران گیاهی است بر شکل ادمی
که گیسو دارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حدود آن ملک تا ولایت ارمن و
شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شروان و گنجه
را نیز داخل آن شمرده و در آران چند شهر است مثل تفلیس و بیلقان و شابران و گنجه
و بردع اما دار الملکش بردع بوده **بردع** از بناهای قدیم است و سکندر رومی بعد
خرابی آن از روس آنرا تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز تجدید عمارت آن پرداخته و نوشابه
در زمان سکندر در آن بوده هوائی بغایت نیک دارد چنانکه در سکندرنامه تعریف آب
و هوای آن بسیار است اما اینوقت از آن گل غیر خاری و از آن مل جز خماری نمانده
فسر و آن شیشه مل فتاد و شد خورده باد آمد و آن گل از میان برده و سبزه ابو

العباس احمد بن هارون از آنشهر است **تفلیس** نیز از شهرهای معروف آران است و بانی آن
نوشیروان بوده و در آنشهر چشمه های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمه ها را
خاصیتی است که اگر ده بیضه در آن گذارند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس
حمامی بر بالای چشمهٔ گرم ساخته اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و
آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و در آن بلد اهل اسلام و نصاری ساکنند چنانکه
از یکجانب آواز اذان بسمع میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری است **گنجه**
شهریست نزه و خطه ایست دلگشا و بسیار از فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و بحق
قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر بند گنجه گذرانیده در آن زمین مدفون
شده و از شعرای آنجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور نیشابوری اما اصح آنست که از گنجه است
و دیگری ابو العلا که استاد و خسر خاقانی بوده و هر دو باهم مناظرات و مشاجرات دارند و دیگر
ابن خطیب است **بیلقان** از ابنیهٔ قباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشته
در زمانی که هلاکو خان بر آن دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند بشهادت
رسانید عمر آبادانی بگذشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره کرده
اما یکسر مو صورت فتح چهره ننمود چه جهت منجنیق سنگ یافت نمی شد نزدیک بود که خاست
خانیز ترک محاصره نمایند در این باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی بود مشوره
نمود نصیر گفت تا درختان را بصورت سنگ تراشیده درون آن را از ارزیز پر ساخته
بدرون قلعه به منجنیق و عراده افگنند و باین حیله آنشهر را بگرفت و بر هیچ آفریده ابقای
حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آنشهر بکلک بیداد و فساد حک ساختند و در

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بیلقان گردید و نهر براس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات گفتند هر آئینه بجفر جوی آبی اشارت فرمود تا حال جاریست و آبادانی بیلقان از آن بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد و مجیر الدین بیلقانی شاعر غرّا از آنملک است خوارزم اسم ولایتی است و اطراف آن بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده آنها را درینوقت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیه بنی اسرائیل از آبادانی دور افتاده بود آورده گذاشتند و آنجماعت در آنمرز و بوم نقد عافیت را غنیمت شمرده دل بر اقامت نهادند و غریبانه هرکسی روبکاری نهادند تا بعد از چندگاه ملک از احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس به تفحص احوال ایشان فرستاد و آن شخص چون بدانمکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیزم بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانید چون بزبان آنجماعت خوار نام گوشت و رزم نام هیمه بوده هر آئینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه آنجماعه چهار صد نفر بودند و بعد از آن توالد و تناسل آنگروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشت و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و صف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهر مذکور در آمد تا صبح سی هزار سوار نو

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بامدادان از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پای وی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را که خار شتر در آن باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم خربوزه در آن شگاف گذارد هر آئینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می پیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی در و کنند و صمغی از وی بر آید مانند عسل که از بسیار خوردن آن سستی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم یکی اورگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از انست و دیگر اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحون است و در فضل آن احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینچه مقام است جواب داد که این شهریست نزدیک بجیحون که امت تو در آن مقام خواهند کرد پرسیدم که جیحون کدام است گفت نهریست که هر کسیکه در آن بر فراش بمیرد روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کات و در عمان و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا بوده و هزاراسپ از انجمله است هزاراسپ شهریست در غایت محکمی و آب آمویه آنرا احاطه کرده یک راه بیش ندارد و اتسز خوارزم شاه محمد آن حصن حصین را مامن خود ساخته و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تاتار نیز چهارماه محاصره نموده تا بر آن دست یافته در حبیب السیر آمده که لشکر مغل زیاده دویست هزار بودند چون فتح نمودند

و هر بصری را بیت و چهارکس حصه رسیده بود که بقتل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
دران واقعه بعز شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم بزاز اسپی از عجایب
وقعاتست هر اینه ملاحظهٔ طالب کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابو العباس مروزی
نقل است که من قصهٔ او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آن شهر پرسیدم گفتند که بیست
سال است که چون فرشته آب و نان لب بسته و هیچ طعام نخورده هر چه در وادی او
میگویند واقعی است لاجرم بزیارت او رفته زنی دیدم نیک خوی خوب روی فرشته
دیدار ملک کردار فر دروی خوشش زیکدگر زیبا * همچو نقشی کشیده بر دیبا * بعد از
سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زن بخاری بودم و از وی
فرزندان داشتم وقتی پادشاه ترک حصار ما را محاصره کرد اهل آن میل کردند که
بیرون روند و با کفار محاربه نمایند والی شهر مانع شد گفت چندان صبر کنید که طاهر
عبد الله که والی خراسانست بمدد ما بیاید اما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون
انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب ایشان فلتند و چون ایشان
از دیوار بسبب صحرا کشیدند برگشته بر ایشان باعث حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان
شهید ساختند چون شب در آمد میکائیل مولای طاهر حسن از جرجانیه بیامد و گذر
او بر معرکه قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهدا را چون گنج در کنج
خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جزع
بسیار کردم **نظم** رشته اشک چشم من بگسیخت * خاک و خونم بیکدگر آمیخت
اشک و آه از چشم ولب چو گذشت * دشت دریا گشت و دریا دشت * سینه ...

جگر گردم سوختم قصه مختصر کردم گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه بود
و قوت هر روزه سرانجام مینمود چون امروز وی شهید شده واسطهٔ معیشت من که خواهد
شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و برخواستم و نماز گزاردم و تضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب در ربود در خواب می بینم که من در زمین دشتی ام که سنگ بسیار
دارد و من افتان و خیزان طی آن وادی مینمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصر
دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود مبنی آنکه
کنده باشند مردم حلقه حلقه نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده و از سر و فرق
ایشان عطرهای نور میدرخشیده سفره ها در پیش افکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان رفتم و در رویهای آنجماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت یا ام حمید چون نظر کردم شوهر خود را دیدم که با آنجماعت
طعام میخورد و بعد از آن رو به اهل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری از این طعام دهم آنجمع گفتند روا باشد نصیبی مرا پاره از آن نان که در دست
داشتند بداد و نانی دیدم در کمال سفیدی و نرمی لطیفتر از عسل شیرین تر و بحیرتی از مسکه
چیزی بهتر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و تشنه
و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم و از آن روز مرا با
نان حاجت نشد و بوی طعام که می شنوم آزرده میشوم و از اولیای خوارزم خضر

سیشیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد خوارزم بوده است
وآن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علما نصیر الدین
محمود بن مظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
وابو بکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود یلواج وزیر چنگیز خان و
مسعود بیک پسرش و از شعرا علاء الدین اوزجندی و حسامی قراکوی ماوراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرقیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
وجنوبیش بلخ و بحسب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و وفور مواشی و مراعی
ترجیح بر بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود
و اگر شود چندان نپاید و مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند معادن
بسیار دارد و مابین جیحون و سیحون واقعست منبع جیحون باستقرار صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است و بعقیده دیگران جبال خفانیان و جیحون در میان
مغرب و شمال واقع شده بعد از مضافات بسیار آب وخش بدو ضم گشته بولایت
قبادیان آید در انجا پنج آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و آنموضع را
نیز پنجاب می نامند و بعد از ان کنار بلخ و ترمذ گذشته ببحیره خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون بتمام تسبیح بندد و منجمد شود که چند ماه الوس و احشام مع گله
و قبیله بر آن نشینند که اصلا ضرری لاحق نشود در عجایب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بران درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی چند

بر روی زمین بوده بعد از ان بقدرت الهی آن برگ ها مرغ شده طیران نماید سیحون
نهر بزرگ عظیم است و منبعش در ترکستان جانبی است که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از نکه
بسیاری ز ولایت را قطع نماید به بحیره خوارزم منتهی شود و سیحون البعضی صغار
و بعضی آب شهر ختنه خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چون
دارالملک ما ورا النهر سمرقند است هر آینه ابتدا ازان مینماید سمرقند از بلاد معظم توران است
در آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس ازان سکندر رومی سوری
محکم بر آن بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در خاتمه روضة الصفا آمده که در زمان
سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بمرور شهور و دهور منهدم
گشته چون جهان پهلوان گرشاسب به انجا رسیده گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن
قلعه را ساخته اند پس ازان گشتاسپ ابن لهراسپ بار دیگر آن قلعه را آباد ان ساخته دیوار
در میان ولایت ما ورا النهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در زمان
آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تبع یمن بود آنشهر را ویران گردانیده چنانکه از آن عمارت
اثری نگذاشت پس ازان بشمر کند اشتهار یافت عرب معرب ساخته سمرقند گفت و بر
جرین وجه توجیه کرده اند که چون ابو کریب شمر بن افریقیس بن افرهه بجانب مشرق
نهضت نمود بتخریب بلخ سعد که در ان وقت آباد انی تمام داشت امر فرمود و در
برابر آنشهر دیگری احداث کرد که ترکان آنشهر را شمر کند گفتندی یعنی دیه شمر چه شهر بزبان ترک
نام دیه است و بعد ازان در زمان ولید بن عبد الملک قتیبه بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از پنجاه عرکن حاکم انجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که هر سال بتبت لکهه درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسمرقند در آمده مسجدی
بساخت و بتی که یافت در آتش انداخت و اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند
در زمان هدایت نشان حضرت ذو النورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین
قثم ابن عباس رضی الله عنهما بر این ولایت دست یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم
اجمعین شمرده اند و قبر مبارکش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین که بمزار شاه شهرت دارد
واقع شده و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معموری یافت که جمیع بلاد
اعظم ایران و توران رجحان پذیرفت بعد از ان میرزا الغ بیگ گورگان در آبادانی آن
باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا کرده و ایضا در
ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیچ گورگانی از ان بحصول پیوسته که الحال تقاویم از آن
استخراج مینمایند چه قبل از ان زیچ ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که در ایام
بطلیموس حکیم در یونان رصد بسته شده و پس از ان در هندوستان در زمان راجه بکرماجیت
در اوجین و دهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوستان آن زیچ است و در زمان
اسلام اول رصدی بسته شده در عهد مامون عباسی بود زیچ مامونی نوشته اند بعد از آن
تا زمان هلاکو دیگر رصدی بسته نشده که در مراغه تبریز حسب الحکم او رصد بنا کرده بود
و حکمای فلاسفه و متکلمین در انجا جمع آورده اما باتمام نرسیده بود و سال بمدت عمرش
باختتام انجامید و در خاتمه روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایی است
که آنرا دشت قطوران خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید از آنجا
برخیزند که هر شهیدی همراه هفتاد هزار کس را شفاعت کنند چنین در انوار [illegible]

حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه بود تا سلطان سنجر با کفار قراختای در آن موضع
محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط
کفار تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آینه معنی این حدیث که از زبان
مخبر صادق صلی الله علیه وسلم بر آمده بر همگنان روشن گشته و در اطراف سمرقند مرغزاریست می باشد و سیاه
آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگذرد و اطراف آن تمام آبگیرات و دیگر
یورت خالنست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا جیان احاطه
نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغاکی است چه کولی
بر یکطرف واقع و اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقندی و اقسام
دیگر بهی و امرود و انار و انگور و خربوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتر می باشند قبة
الاسلام بخارا از امهات البلاد است همیشه مسکن اخیار عالم و مامن افاضل اولاد آدم بوده
و هست و در غایت معموری و نهایت برکت واقع شده مردمان آنجا در مراعات شریعت
غرا و التزام سنت ملت بیضا نهایت جد و جهد دارند و در حسبه احتساب در آنجا آنقدر غایتست
که بادشاه هم از آن ایمن نیست آورده اند که چنگیز خان در شهور سنه ستعشر و ستمائه موافق
ایلان ییل بخارا را محاصره کرده بعد از چند روز ارباب عمایم و طیلسان معذرت در گردن انداخته
باردوی خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر در آمد چون نزد مسجد
جامع رسید با شلامیشی امرا در مسجد قشلاق نمود صندوقها از کتب خالی کرده پر جو و کاه
ساخته الاغان خود را آخور گردانید و سرایها را بدست اکابر علما و اخیار فضلا داده صحبت
شرب مشغول گشت و یاساق و آتش و آهنگ مغولی قیام نموده بجای اذان نهیق الاغ

بولی قالی بکار آمد و نهب و غارت و قتل برداخت و چون براق خان از قیدو خان شکست یافت
و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با مسعود بیگ بلواج وزیر براق خان کدورتی داشت
و پادشاه ایران آورد که جمعی از سپاه بماوراء النهر فرستند آقابیک نامی با لشکر فراوان
سپاه بیکران که هریکی برادر خناس و داد و شیطان که لفظ مترادفند
بودند از آب آمویه گذشته آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مسعودیه سلسله
معظم ترین بقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی آنولایت بمرتبه رسید
که در مدت هفت سال ساکن جاری و نافخ ناری در آنجا دیار نبود آنگاه قبیله خان مسعود
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلده سعی نماید و بحسن کفایت
و درایت مساعی متفرقه را جمع آورده استمالت داد بار دیگر قبة الاسلام بخارا مجمع
اشراف و منزل علما گشت از آنباز الی یومنا هذا روز بروز در عمارت شهر و صورت افزود
است آنقدر اولیای باکمال و علمای از آن ملک برخاستند که احاطه اسامی سامی
ایشان بقدر حامه نیست چنانکه کتاب نفحات و رشحات و دیگر کتب حاوی آنست و مزار
فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بها ... الحق والدین نقشبند قدس الله سره
بر یکفرسنگی شهر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای سمرقند و بخارا ابو عبدالله
رودکی و ظهیر الدین کتابی و ابو محمد رشید و عمق لولوی و کلامی و یحیی و سیف جوهری
و علی شطرنجی و علی زاهدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی
و مؤید الدین و شهاب الدین احمد و بهاء الدین کری و حسن اشرفی و امیر روحانی و
مولانا جمالی و لسان طبری و ابو النجیب ناشق و قاسم کاری و صادق حلوائی و نگاری و صالح

زندانی و خواجه ابوبکر و غیره **نسف** در زمان سلطنت تیموری موفور داشته آخر بحوادث زمان نوعی ویران شد که از آن خرمن دانه باقی نمانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که روی آبادی به بیند باز بنابر استیلای نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون معماری مملکت بر عبدالله خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن بلده گماشت از آن زمان تا حال معمور و آباد است و نسف را نخشب و قرشی نیز میگویند چون بزبان مغول قرشی بمعنی قورخانه ظاهر است بعد از تسلط چنگیز خان بهمه مکان اطلاق شده اگرچه کم آب است اما از تعاعش نیک بچهرا می آید و در فصل بهار اطراف در غایت خضرت و سرسبزیست در ماوراء النهر طایری را که آنرا کرامیگویند چون در قرشی آنمرغ بسیار میباشد هر آینه بمرغک قرشی نام بر آورده و قرشی بر جنوبی سمرقند واقعشده تا آنجا هژده فرسنگ است و از فضلا و شعرای آنجا صدر الامام محمد بن ابوبکر حسامی و قلیچ طمغاج خان و شمس الداعی الحسینی و محمد بن علی سوزنی و کافی و سعد الدین اسعد و ناصر و حکیم شمس الاعرج و بهائی و سعد الدین مسعود دولتیار و خواجه عصمت و فهمی بوده است **فرغانه** در کنارهٔ معموره عالم واقعشده شرقیش کاشغر و غربیش سمرقند و جنوبیش کوهستان بدخشان و شمالیش اگرچه پیش از این آبادانی داشته مثل بالیند و المالیق و یانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما الحال بواسطه عبور و مرور لشکر اوزبک خرابست و در واقعات بابری آمده که میوه جات که در تمام مهرگیاه خوب میشود در فرغانه میباشد تا دیده نشود خوبی هیچ یک را نیارد که بیان کند که بابت استعمار دارد و بطرف شرق و شمال آمده در میان آن ولایت جریان می پذیرد و از جانب شمال خجند و تومکت کشتال [illegible] و سو مگردیده گذشته بجانب ترکستان میرود و دریای [illegible]

بسیار از فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد جراح سمرقندی و شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد رحمهم الله و در فرغانه هفت شهر بزرگ و خورد است از انجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقعشده از شهرهای جنوبی یکی اندجان است که در وسط فرغانه واقعشده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است و چند جوی همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان فرغاول و فارسیان تدرو گویند در اندجان بسیار میباشد و در واقعات بابری آمده که در اندجان از یک مرغ دشتی و قیمه چهار کس سیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هوایش چندان خوب نیست و آشوب هم در انملک بسیار بوقوع میرسد و انتعلقی است که اطبا آنرا قرب گویند از مردمش سید شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبد السمیع کاک مابین شرق و غرب اندجان واقعشده با لطافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آنشهر هم مینویسند و حضرت خواجه قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سنجری است قدس الله سرهما از انملک است مرغینان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقعست از فواکه انار و زرد آلو از انجا نیک میشود اما مردمش خلف و مشت زن میباشند و بعضی کم نیک می باشند نهایت نیکی میدارند و شیخ ظهیر الدین ابو العلا که صاحب هدایه فقه است از انجا است اسفره کوهستان است مابین غرب و جنوب مرغینان به نه فرسنگی بوفور نهرهای روان و کثرت باغ و بوستان رجحان بر دیگر محل و مکان دارد و در کوهستانش بجانب جنوب بارچه سنگی استاده گز عرض و ده گز از تفاع که همیشه همه چیز در و منعکس شد

میگردد مانند آئینه بدین سبب آن را سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سیف الدین
خجند بجانب غربی اندجان واقعست تا اندجان پنج فرسنگ است و فواکهش خصوصاً
انار بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت دارد بر شمال رویه اش کوهیست موسوم
بموغل که فیروزه و دیگر چیزها در انکوه یافته شود و شکارگاههای نیک دارد و اما آفت اسوز
چشم بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک را در آن ولایت آشوب میشود و در میان خجند
وکند بادام که هم از توابع خجند است دشتی است که همیشه در اندشت باد میوزد گویند
وقتی درویشی چند در اندشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشان را پراکنده ساخت
بعد از طلب یکدیگرها درویش گفته تا درویش تمامی هلاک شدند و ازان زمان تا حال آن دشت را
درویش می نامند از مردم خجند یکی شیخ کمال خجندی و عجیبی و شهابی است اخشی
در شمال رویه سیحون واقعست در تمام فرغانه بعد از اندجان ازان وسیع تر جایی نیست
و تا اندجان نه فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکمی و استواریست و در واقعات بابری
آمده که در اخشی خربوزه ایست که آنرا بر خربوزه بخارا ترجیح داده اند و افضل المتقدمین
اثیر الدین از انجاست شاش که آنرا چاچ نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بناکت
نیز شهرت دارد اما امروز بتاشکند و تاشکنت معروفست اگرچه در شهرش بسبب عمارات
و اسواق و دیگر صفات چندان تکلفی بکار نرفته اما مضافاتش بسبب گل و لاله و وفور
آب و جلکا نهایت لطافت و نضارت دارد خصوص لاله هفت رنگ که خاصه آن ولایت است
چه لاله زار تاشکند و گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور است و در آن ولایت چاهی است که هرکه
و اگر آب آنرا بجایی برند خون گردد و اگر بمسافت بعید برند سنگ شود اگر کوی نجون

حضیض آلوده در اینجا افکنده صاعقه پدید آید که دیوارها را بیفکند و ویران سازد و ایضاً چشمه ایست
که مانند دیده ظالمان بی آب باشد و چون اندک سحابی بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور آن
چشمه آب چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهیست که آن را
کوه اسفر گویند و در آن کوه چشمه ایست که آب آن نفط باشد و در بن آن کوه آهن و فیروزه
حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در خود
گیرد و اینجا خاکسترش هر چه شویند چون صابون سفید و پاکیزه گرداند و ازین قبیل خصوصیات
بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عبید الله احرار است قدس سره و از علما
محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابوبکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاجی و قاضی
عبید و خرفی است بر ضمیر با بصیرت تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون صوتی
چند از مقام پنجم بیاوری قلم از حضیض باوج رسید بوقت گاه الست که شعبه
چند از پرده ششم در نوا آورده شود نظم چون بساط بگستردم انجم از چرخ پنجم
آوردم هم ششم بزم را بیارایم ز رونق ششجهت سبز ایم میکنم همچو چرخ تاریخی ش
بر بساط زمانه نشیش پنجی

الاقلیم السادس

این اقلیم تعلق بعطارد دارد و مردمش اکثر
اسمر اللون باشند و مبدا این اقلیم از مشرق بود و از دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان
و کیمال و اسفنجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
بوسط بلاد فلسطینا بگذرد بر جنوب صقلابیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا
بحر اعظم منتهی شود و مساحت این اقلیم دویست و سی و پنج فرسنگ و یک کروه است
و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دو صد و چهل شهر است و بیست و دو کوه

ترکستان

ترکستان اسم جامعیست جمیع بلاد ترکستان از اقلیم اول تا اقلیم سابع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل دیگر به بسیاری عدد و زیادتی شجاعت و جلادت ممتاز اند و بر جلادت و شجاعت ایشان دلیلی ازین قوی تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بدین نوع در شان آنها وارد شده اترکوا الترک ما ترکوکم یعنی قصد ترک نکنید مادام که قصد شما نکنند و ترکان را روی و بینی پهن و چشمان تنگ و سینه فراخ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام قران مجید بهند رسید آنجا به بیحرمتی پیش آمده بر زمین انداختند و چون در ترکستان رسید اهل سردار آنها دیده و بکمال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر بعرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود که هندوان همیشه خوار و بمقدار باشند و در سیه چشمی آنها او قری و غرقی نباشد و ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند کم کسی بر ایشان غالب شود چون زبان اولیا زبان خدا است همین احکام ظاهر شده دیده میشود و در جلد ثالث حبیب السیر آمده که چون کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب نامزد پسر خود یافث نموده ی عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بیارد و نوح علی نبینا و علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخت و ایشان آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو ارزانی داشت و یافث بجانب مشرق و شمال شتافته هرگاه باران خواستی بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان آمدی و عرب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند در میان ترکان و اوزبکان آن عمل متعارفست از یافث بروایت مولانا شرف الدین

علی یزدی از هشت پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب و روس و منسج و چین و کماری
که او را کیماک نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافث را یازده پسر بود هشت مذکور
و سه دیگر خلج و سدوسان و غز و پسر بزرگترش که او را ترک و یافث اغلان گویند در منزل
سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خرگاه و بارگاه از اختراعات اوست گویند روزی در
شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شوره بود نمکین شد
چون آن لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق
افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و ولی او املوک
گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و از وی پنج پسر ماند و اما صقلاب چون
بسبب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفت
التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس او نهاده در
صقلاب از کماری هم یورت و منزل طلبیده او نیز جواب باصواب نشنید میان ایشان
محاربه دست داد و صقلاب منهزم شده در آنطرف اقلیم هفتم افتادند و بجهت شدت
برودت هوا در زیر زمین خانها میکنند در آنها میگذرانند و چین بن یافث در
موضعی که حالا به بلده چین شهرت دارد ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف
بود صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون و کشیدن ابریشم از کرم پیله و نافه از آهو
گرفتن او ابداع و اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صنعات چین که تا غایت در میان
اهل چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
شهر ماچین را باسم خود بنا کرد و رسم بریدن بردستار از و ماند و کماری بن یافث

کرد و اوکیال نیز گویند و او بجیش و تمکار نسل بسیار داشت از دو پسر بوجود آمد یکی بلغار که
شهر بلغار منسوب باوست و دیگری برطاس که سمور و سنجاب را و بدیشان آورده و از بو
انها ملبوسات ترتیب داده و بزعم بعضی اهل تاریخ انست که روسیان و یونانیان نیز از اولاد
کماری بن یافث اند یاجوج و ماجوج نیز ولد کماری است و الجه خان نبیره پسری یافث
است و او دو پسر بیک شکم آمده یکی را تاتار نام کرد دیگر را مغول و از مغول شصت
نفر بر سریر خانی و سروری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت
بمرتبه اشتعال داشت که بهیچ وجه باب صلح انطفا نپذیرفت و دیگر منسنج بن یافث است که یاجوج
ولد اوست دیگر عزن بن یافث است که قوم غزان که بدترین اقوام ترکستانند از نسل او و نیز
اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در هر شعبه ظاهر آمده باشند که آن اطایفه
دایماق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از انجمله نقل میکنند که در یکی از بلاد آن
وی قسمی از حبوبات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیأت خربوزه چیزیست و چون آن
پیدا شود در اطراف آن گیاه ها و سبزه ها کارند و در حین دمیدن سبزه ها سر آنچیز که
بشکل خربوزه است شق شود و سری چون سر گوسفند ظاهر گردد و شروع در خوردن
گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آن خربوزه برآید چون آن گیاه تمام شود وی نیز بالتمام
برآید و او را چون گوسفند همه اعضا باشد الا دنبال و در حدود ترکستان نیست که از
زمین گوسفند نمیروید و ده اش از ناف و با زمین پیوسته است و بقا به نیز تا بی در ازا نیست
و بعد آن از اطراف سبزه میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن در طعم کمتر از گوشت
متداول است و در بعضی نسخ بنظر آمده که یکی از پادشاهزاده های ترکستان باید خود را

کرده با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجائی رسید که بشر از آن
نمیتوانست زیست و اهل آنمرز و بوم از شدت گرما در زمین می بودند و در شب تردد
میکردند و آفتاب آنجا بسر حد پرتو می افکند میسوخت و در انجا جانوری چند دید پرسید
که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
میدارد چه درین کوه سنگیست که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند
از آن سنگریزه ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان میکنند فی الحال ابر می پدید می آید و آنها را
سایه میکند و باران می بارد چون ملکزاده این معنی شنید از آن سنگ پاره پاره برداشت
همراه بولایت خود آورده و هر گاه به باران احتیاج می داشتند آن سنگها را به
یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدان ضم میساختند و چیزها بزبان ترکی میخواندند
که برف و باران می بارید و بعضی را اعتقاد اینست که سنگ جده و جده ماش است
تمثیل در تاریخ مغول مذکور است که در سنه ششصد و بیست و هفت او کتای قاآن
ابن چنگیز خان که بفضیلت عدل و احسان و جود و سخا انگشت نما بود برای تسخیر مملکت
ختائی لشکری بانتهاز الیساق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر با شیلامیشی برادر خود او
روان کرد چون پادشاه خطائی از آن واقعه وقوف یافت امرای خود را با لشکر سوار
باستقبال و قراولی آن نفر ساد آن قشون تولی را خواستند که بطریق جرگه شکار زنده
با آن ده هزار نزد پادشاه خود برند تولی سراسیمه گشت و دست در فتراک الحرب خلیعه نمود
یاچیان را طلبیده و باستعمال حجر المطر و تهیه اسباب آن امر نمود لشکر را چاره رسانید
و از ملیاو پرغو و تلبه نرسانیتا همه کلاه ها بارانی ساختند و کپنک ها پوشیدند و از اول

و آسمان فرو نیایند النحل نتیجه آنکه باران فراوان بارید آخر روز برقی جهانسوز درگرفت
چنانکه از رستخیز درد و صاعقه و سرما دست و پای لشکر ختای از کار رفت تولی چون ضعف به
دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید گورگه جنگ فروگوفت و بر
یورت آنها تاخت بشیر ختاییان بتیغ بیدریغ از هم گذشتند و بعضی اسیر و دستگیر شدند و
لشکری ختاییان بعلی چنین مستاصل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختای رسید
آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آن ولایت کشیمت
تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ملک
آن تحریر رسد فاریاب اسم ولایتی است و عرصه آن گذر نام دارد و صاحب ممالک و
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای استوار
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک ببلاد صاغون
و از فحول رجال آن ولایت معلم ثانی ابو نصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد
الجوهری و اسحق بن ابراهیم جند بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بوده
و الحال خراب است شیخ باباکمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از آن ملک اند
کاشغر ولایتی است در غایت النضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای مغولستان و از آن
جبال رودخانه ها بجانب جنوب روانست و انتهای بچاچ دارد و حدی از طرقان گذشته
بزمین قالیماق درمی آید و آن طرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاچ و طرقان یکه
ها همراه است و حد غربیش نیز کوهی است طولانی که کوههای مغولستان و از کوه ارکند
چون از این کوه منشعب میشود و ازین کوهستان هر رودخانها از مشرق و مغرب

روانست و تمامی ولایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبی بیابان
صحرائیست که تمام جنگل و بیابانها ریگ روانست و در زمان قدیم دران بیابانها شهرها
بوده که از انجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را توب و دیگری را کنگ میگفتند و باقی
در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود و درین
صحرا شتران دشتی می باشند که آنهارا صید میکنند و دار الملک کاشغر بر دامن
کوه غربی افتاده از انکوه آبیکه فرو می آید تمام صرف زراعت و عمارت میشود از ان
آبها یکی تمن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته میرزا ابابکر
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان می پذیرد و در کاشغر مزاریست
موسوم بمزار حسین فضل خواجه که اهل آن دیار را بدان مزار اعتقاد بسیار میباشد و در
محاذی آن مزار قبریست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر از اولاد
سلطان ستوق بغراخان و پادشاه کاشغر را زیارت میکنند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته و میرزا حیدر کاشغری
در تاریخ رشیدی می آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت آنرا نوشته در ان
سوراخ بگذارند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب آن بر حاشیه یا ضمن آن نوشته
یابند و دیگری یارکند است یارکند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجها
ازان یافته شده اما بتدریج رو بخرابی نهاده نزدیک بود که دد و وحوش دران مسکن
سازد و چغد در انجا زند و بوم آشیانه نهد که میرزا ابابکر را آب و هوایش موافق
طبع افتاده و آنرا دار الملک ساخت و عمارات عالی بنا نهاد و جویهای آب جاری

گردانید و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابابکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده
هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آنشهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرعست
در تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات جنت آثار بهتر ازیارکند جائی نیست و آتش
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه در اوایل هرکه وقت زیادتی دیگر آبها است
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و تلخی پیدا
میکند و سنگ یشب در این آب بسیار یافت میشود امّا با اینهمه صفات همواره غبار
و گذری بر هوای یارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بیماری از آن
دیار بنهایت کم واقع میشود و هوایش سرسبز است و اگرچه فواکه و میوه اش فراوانست امّا
ارتفاعاتش در غایت مشقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند
اوّل تومان که مراد رعایا باشند دوّم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیّم ایماق چهارم
ارباب مناصب شرعیه و متصدیان تعاقب خیر از یارکند تا لاچوق که سه منزل است بهائی
و اشجار و بساتین است و از آن گذشته تا ختن ده روز راه است بغیر از منازل دیگر
آبادانی نیست و از یارکند تا تبت چهل روزه غیر آباد است ختن از جملهٔ بلاد
مشهوره است و امّا الحال از آن حلوا بغیر دودی و از آن شکر جز نمودی نمانده و در
ختن دو رود خانه است که یکی بقراه و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ
یشب از دو رود خانه استحصال می پیوندد و در میان اهل ختن سودا و معامله بخیر و
پشم کرباس و ابریشم و گندم میشود چه هر متاعی را بکم و زیاد این سه جنس نرخ کرده اند
و هر هفته روز جمعه قریب سی هزار آدمی از اطراف و اکناف ختن جمع گشته بدین

سودا مینمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن را بقال
بدو می گیرند و از زمان سابق از ختن بختای در عرض چهارده روز میرفته اند و باین نوع
آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بقصد اعمال آمد و شد مینموده اند و
الحال آن راه بواسطه احشام قالیماق بسته شده و راهی که اینوقت متعارفست صد
منزل است و متاع آن ولایت یکی سنگ یشب است که بغیر از ختن و کاشغر جائی دیگر پیدا
نمیشود و ایضاً سنگ قیان از سفید و گلگون که برسم تحفه و هدیه باطراف و اکناف
میبرند و از غرایبش یکی شتر صحرائیست که آنرا بنوعی گرفتار کنند که آزاری باو نرسد
پروار میشود و دیگر قوماس است که در کوههای آن ولایت بسیار پیدا شود و ضرر او زیاده از حیوانات سبع
ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلکات است
میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی از تبت به بدخشان میرفتیم و ما بیست و یک
کس بودیم در راه قوماسی را کشتیم که چهار کس بسعی بسیار مجاو شکمبه او را برآوردند و
بعد از آن جماعت چه خود چند آنکه توانستند گوشت آن بر داشتند و ثلث
آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغر از نسل افراسیاب بوده اند و از آنجمله ثالوق
بغراخان در صغر سن بشرف اسلام مشرف شد چون بسلطنت رسید تمام ولایت کاشغر
را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراءالنهر سلطنت یافتند و
ثالوق جد یوسف قدر خانست احادیث در شأن او مرویست که اول من اسلم من الترک
و از حدود و ممالک بسیار مردم بزرگ برخاسته. مولانا سعد الدین کاشغری مرید خواجه نظام
الدین [illegible] و مولانا علاء

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیزک را در پهلوی شوهرش میخوابانند و آنوقت شش کس را
دو نفر دو پای آن کنیزک را بگیرند و دو کس دیگر دو دست او و پیرزال چادری را تاب داده در
گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگر می دهد که ایشان چندان تاب می دهند که جان از بدن
بیرون می رود و بعد از کشتن کنیزک دو کس از خویشان او آتش گرفته در کشتی میزنند
تا وقتیکه آن مرده و کشتی همه خاکستر میشود اگر بادی در آنوقت پیدا شود آتش را تیز کرده
خاکستر را پریشان سازد آن مرده را بهشتی دانند و الا او را مقبول درگاه نمی پندارند و از جمله
اشقیاش بشمارند و نیز هرگاه دو کس خصومت و نزاع قایم شود و ملک ایشان از
اصلاح عاجز آید حکم میفرماید که بشمشیر با یکدیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب اوست
بقراج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیار ریش و بروت
نمی باشد و بلاد ایشان یکماه راه است و آنگروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن زید
بن امام حسن رضی الله عنهم که با جمال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیرالمومنین علی ابن
ابیطالب را کرم الله وجهه بخدائی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه
ایشان اینست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشند و از رعایا
خراج عشر بگیرد و در آنولایت نره گاو نمیباشد و نمیرید و بعضی از ساکنان آن ملک سفید رو
اند بعضی گندم گون در غایت حسن و جمال پادشاه آنها را چون عمر از چهل سال بگذرد او را
عزل کنند یا بکشند گویند عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد کیمال
قومی از ترک و ایشانرا کیاک و کیاس نیز گویند و وسعت ولایت ایشان از یکماه راه
زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و علم را خوب می دانند و طلا از آن

ویک قسم برای بهای شراب که در پنج روز شراب میخورند و شادی میکنند و صحبت میدارند
و ساز مینوازند و کنیزک او را میسوزند و در این ده روز کنیزک شراب میخورد و شادی میکند
و بانواع حلی و حلل و زر و زیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را مزین کرده بمردم
جلوه می دهد روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و درمیان این کشتی گنبدی
از چوب راست میسازند و آن قبه را بانواع قماش میپوشانند و روز دهم آن مرده بیرون آورده
درمیان آن قبه میگذارند و اقسام ریاحین در پیش او میریزند خلایق بسیار از مرد و زن
جمع میشوند و سازها می نوازند و هر یک از خویشان مرده قبه در اطراف قبه وی راست
میسازند و کنیزک خود را آراسته اول بقبهای خویشان مرده رفته صاحب هر قبه
یکمرتبه با وی صحبت میدارد و چون فارغ شود بآواز بلند میگوید که بصاحب خود خواهی گفت
که من حق یاری و شرط دوستداری بجا آوردم و همچنین بتمام قبهها رفته همه با وی صحبت
میدارند و چون از انکار فارغ میشوند سگی را دو نصف کرده درمیان کشتی می اندازند
و خروسی را نیز سر بریده بیمین و یسار کشتی می اندازند و بعد از ان جمعی که با کنیزک صحبت
داشته دستهای خود را فرش راه کنیزک میسازند و پای بر کف دست ایشان نهاده بر بالای
کشتی میرود و بعد از ان ماکیانی بدست میدهند تا سر او را کنده در کشتی می افکند و قدحی
شراب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پایان می آید و همچنین پای بر کف آنجماعت نهاده
به بالای کشتی میرود و چیزی چند میخواند و در ان قبه که شوهرش گذاشته اند میرود
شش نفر از خویشان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده هر شش نفر
با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادای حقوق یاری فارغ میشوند میرزا [illegible] که باعتقاد

دریا قوی را بر سریر حکومت نشانید و دبت جاه و منصب را گویند و یا قوی بزرگ را چون نهایت قوی تیا قو بنهایت انجا رسید جای خود به کوک زرانی داشته و کوک پسر خود الچه خان را بر مسند خانی متمکن گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت مکنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از دست دادند و از کوک دو پسر متولد شد یکی را تاتار و دیگری را مغل نام نهاده در هنگام یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون تاتار خان فوت شد و پسرش الفو خان بحکم وصیت بر تخت خانی نشست و بعد از ملحه خان متصدی امر حکومت گشت و پس از و پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش آلتسه خان و بعد از و گذشتار دوخان بر سریر خانی بر آمد و تا زمان حکومت ار دوخان میان تاتار و مغل موافقت بود چون حکومت تاتار باید وخان پسر ار دوخان رسید میان ایشان و بوش مغل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سونج خان بن باید وخان که هشتم سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان ملتهب شد که دیگر تاب صلح و صفا از طرفین نیافت روس گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سرخ موی بلند بالا و سفید اندام باشند و زنان آن دیار بقدر رجالت و سعت حقه ها از طلا و نقره یا چوب سازند و از طفلی باز بر پستانها بر بندند تا پستانهای شان انار تازه بحال خود بماند و بدرجه بهی بلکه کدو و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را هزار دینار است طوق طلا بگردن می افکند و همچنین تا از و هزار دینار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت خوک را که انجس النجاسات است بغایت عزیز میدانند و ملک ایشان همیشه در قصر که بغایت مرتفع و بلند است بسر برد و چهارصد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشند و شبها بر پایان سریر او میخوابند و با یک

هم چهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
پادشاه با کنیزک صحبت میدارند و بتصریف باب اول ثلاثی مجرد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چهار
صد جاریه است که از اهل فراش وی اند و تختی کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با او چهل
محبوبه مرغوبه می نشینند و بمجلس میآیند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
خود نیز از صحبت می خوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان با غث و ثمین و تلخ و شیرین توجه می نمایند و کامرانی میکنند و اکثر کت را مکروه نمی
شمارند و مار گیسو دار انها به سوراخ تنگ و فراخ که درآید عیبی نمی پندارند و کتان آندیا
و مقام کنانک هم گویند با نام است خصوصاً کتان دار الملک که کیا ده هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است دیگری پیتربورگ که دار الملک اند از شهر
ناموز روس یکی خفرسک است و دیگری خفرقم که هر که از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بمیان ایشان
می آید و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان فراشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از وی خبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم بسه قسم
میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار میبرند

پادشاه با لکهه سوار جرار در ان صحرای خونخوار در آمده چون بعد صبح بدرقه راه را گم کردند یکتن
از انها زنده بیرون نیامده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان یخ
ششماه بالکل آب و دانی نیست و در ان صحرا قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخهای زمین بیرون
می آیند و مانند بلبل می سرایند امیر تیمور صاحبقران دو مرتبه طی آن وادی بی پایان
نموده کرت دوم در سنه هفتصد و هفت و هفتاد اطراف آن را متصرف گشته تمام
ایل و الوس دشت قبچاق و همگی بلاد شمال بتخصیص ولایت تاجرود و بکلک و آلان و باشقرد
و رنگس و قوبان و چرکس و اوروس و سیما مسکو و قرامود روس قرامورا قتل و غارت
شده و شهر سراب که درین زمان بقزان مشهور است از حد لیقا بوقا که نهایت معموره شمال است
و با حدود قیرم و کفه بلی بسیر لغل مرکب مسلمان شده و سیرمی جوق و حاجی ترخان
مسخر گشت حاجی ترخان شهریست بر ساحل دریای ایل واقع شده سطر فش
منیع و رفیع است یکجانب آب مذکور است گویند در زمستان چون آب یخ بندد با
و دشمن باسانی میتواند بانجا در آمدن لاجرم از یخ حصار میسازند و بدین که تختهای یخ
بر هم چینند و وقت شام آب بر آن ریزند و روز دیگر همه یک وصل گردد و دروازه برا
نشانند و باروی اصل متصل همان بلندی بر آرند **تاتار** در شرقی این اقلیم
میباشند و در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و بجلال و حرام جیدان
مقید نیستند و آفتاب را بجدائی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترکی دارند و تاتار چنانکه
مذکور شد بیافث علان می پیوندد که عبارت از ترک بن یافث باشد و ترک بعد از
دویست و چهل سال که فوت نمود الچه خان را قایم مقام خود گردانید و در هنگام وفا

هم از انجا بوده اند میرزا حیدر کاشغری که قریب بنجصال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بین الجمهور مشهور است از دست
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آن ملک بوده **طراز** در زمان
سابق شهری با نام بوده و آنرا یانگی میخوانده اند الحال بواسطه عبور جنود اوزبک خراب است
و اطراف طراز الحال بخاره ایست که بنام همان شهر یانگی می نامند و مردم طراز اکثر
مسلمان بوده اند و علمای واجب الاعزاز مطرز بطراز علم و امتیاز از ان دیار بسیار
پدید آمده اند **چگل** بکسر جیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحت و چون
طراز بوده و چنانکه بر السنه و افواه سخنوران ضرب المثل است **نظم** نازنین چگل
نگار طراز ٭ آفریده ز حسن و خوبی و ناز ٭ لب و دندان شان بدیده پدید ٭ درج یاقوت
پر ز مروارید ٭ ساکنانش سهیل و جوزا و بنات النعش را بمعبودی می پرستیدند و خواهر
و دختر نزد ایشان حرام نبوده **مشهور** از بلاد ترک است و آنجا کوهی است بر قله آن کوه
سنگی است مجوف شبیه بحجره و در داخل آن چشمه ایست که بر کوه میریزد از انجا فرود
می آید و از آن آب بوی خوش فایح میشود و چنانچه اندک جماعتی بوده اند و خواهر را
بزنی گرفته اند اکثر زن زیاده بر یک شوهر میکرده و مهر زن جمیع مملوکات شوهر بوده و
پادشاه آنها را زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور بقتل میرسیده **دشت قپچاق**
صحرائیست لق و دق و درازی آن چون طول امل غافل بعید و اراضی حریص فسیح و
بسیار است و پهنای آن چون فضای آرزوی مشتاقان وسیع و بیابان طول و عرض
آن هشت هزار فرسنگ در هشتصد فرسنگ است تمام ریگ و پشته های ریگ [illegible] و

دیار بسیار است و الماس نیز در رودخانهای آنولایت بهم میرسد و ایشان را عبادتی نیست
و پادشاهی در میان آنها نمی باشد هر کسیکه از هشتاد و سال گذشته وی را پیر و مرشد خود میدانند
و وی را امیر سفید دار ترا ک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آنولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند البته باران
آید و در یکی از بازارهای آندیار حفره ایست که مقدار یک شبر یعنی یکدست آب دارد اگر لشکر
ازان حفره آب خورند و فاکنند هیچ کم نشود **خرز** هم از بلاد ترکست و مردمش در نهایت
حسن و جمال میباشند و بدستور مردم تقراج چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد
معزول شود و اعتقاد آنگروه این است که شب و روز باد و باران زمین و آسمان اهریک معبودی
علیحده است اما معبود آسمان از دیگران بزرگ تر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
و از ثغور معتبر ترکستانست در آنشهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشند قسطنطنیه
شهریست معروف مشهور در غایت وسعت و نهایت آبادانست و عظمت و بزرگی آنشهر امروز
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنة سلاطین
علیه عثمانیه است و باسلامبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آنشهر را
مدور نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دار د چه سه باره بر روی
یکدیگر کشیده اند و مابین آن را از خاک انباشته که بهیچ چه چوب گیر نیست ارتفاع باره اش
بیست و یک ذرع است و آنشهر بر بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آئین اشتمال دارد
چندان قصر عالی در آنشهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرون است و در میان
نفس شهر چندکوه پاره هم هست از زیر تا بالا غرق عمارات است در وقت شبها از شمع و چراغ

غیرت باغ و راغ است از جمله بقاع آن مسجدیست بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم
به بابا صوفیه گردید اگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهر ملک گو ساز و هر آینه از مطلب
بازماند عزیزیکه درین ایام از آن شهر بمقام آمده بود نقل میکند که در اسلامبول شش صد مسجد است
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام است انجام
اندر دار الامارة انتهای شهر که هر طرفی شش کروه است و بازار و دکاکین است از آنجمله هفت هزار
دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سمن سینه
بنفشه موی بذله سنج لطیفه گو نشسته می باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین باشند
مینمایند **نظم** دلبرانی بشوخی و شنگی ٭ رومی رومی و گیسوان زنگی ٭ ترک
نازی شان بکم بازی ٭ برده دل را ز ترکی و تازی ٭ چشم ایشان چو ترک آغاز ده ٭ شام
هندوی چین موسازد ٭ و ایضا هفتصد میخانه است که متضمن چندین خمخانه است
و اصل شش محله است و هر محله شصت هزار خانه و باعث آبادانی آن شهر را بعضی قسطنطین
بن قسطوس می دانند و برخی را اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن همت گماشته و اصل
شهر برکنار بحر واقعشده از جمله بحر عظیم کلان بیع سکونست و آن را بحر طرازن و بحر روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد میشود و طول
این دریا بقول صاحب نهایة الارب هزار و چهار صد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر
جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال و عجیب الصور میباشند
از جزایر این بحر تجار منافع میبرند و ازین دریا دو شعبه خیزد یکی بجزیره سوداق و از آن

قریب ضلع جنوبی بزرگ بحصول پیوندد و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند ببلاد صقالبه و کیال
ممتد شود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریا است و در اوقات سابقه در بلده
قسطنطنیه کنیسه بود که مناره عالی سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن کنیسه بود و بر سر
آن مناره سواری از مس بر خری هم از آن جنس نصب کرده یکدست آن سوار گزی بود و دست
دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قبل این ذالک بصورت
قسطنطین بانی هذا البلد و در عجائب البلدان و تحفة الغرایب مذکور است که در قسطنطنیه مناره ایست
محکم که قواعد آن با آهن و ارزیز ساخته اند و هرگاه باد بر آن وزد میل در وظاهر شود و مردم
در وقت میل آن مناره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
مناره بحالت خود آید آن اشیا را از انجا بیرون نتوان آورد و صاحب هفت اقلیم آورده
است که در انجا قصر ایست و در آن قصر بتخانه از سنگ ساخته اند و در آن بتخانه تمثال زنان
و مردان و دختران و پسران و سیاهان و غیره افتاده هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح
شود بدان بتخانه رود و عضو معروف را بعضو تمثیل که مشابه او باشد بمالد فی الفور صحت یابد
و این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری میبود
تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال هشتصد و پنجاه و هفت ۸۵۷ که لفظ بلده طیبه
از تاریخ آن مخبر است از نصاری انتزاع کرد و کنایس را بالکل ویران ساخته مساجد بنا نهاد
جمع کنیسه که معبد نصاری است
و از آن باز الی یومنا هذا در تصرف آنهاست و مکان عالی شان است و دار الملک هم هست مخفی
نماند که سلطان شاه که بسیزده پشت بارغون خان ابن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن
چنگیز خان می پیوندد و در فترت مغل از مرو بجانب روم افتاده با نصاری محاربه و مقاتله

میکرد و چون وفات یافت ازطغرل پسرش هم برآن دستور سگید را بند و چون ازطغرل
در ششصد و هفتاد و هفت پدرود اینجهان نمود دلدار شدش عثمان که بود در عقل
و فراست و افزونی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت روم دست یافت
سورخان روم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را ازان سال گیرند چه کلمه عثمانیه
تاریخ است و هم دران اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
و از فتوحات موفور دست داد و بر بسیاری ازان ولایت دست یافت و در هفتصد
و بیست و شش داعی لبیک گفته در برسا مدفون گشت و او جهت امور ملک و ضبط و ربط
و نظم و نسق مصالح جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر اسلوب مرغوب
بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
اولادش مستمر و مسلک است و سر موی از قواعد و آیین عثمانی تجاوز نمی نمایند بناء
علی روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزاید و افزایش است
و در همایونی دانش کسیکه راه رود اگر بیجاه بود بر فراز ماه رود و چون علم
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا دودمان عالیشان اسلاطین
عثمانیه گویند پس از عثمان اورخان شهر و مملکت اکثر از معظم مدین روم دست به تسخیر آورد
و بعد از و خوندگار سلطان مراد غیر فتح بسیار از امصار موفق شد بعد از وفات
او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورگان بود سایر پادشاهان فرنگ را هزیمت داده بسیار ممالک
مسخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود بعد از و سلطان بایزید یلدرم
ثانی که مولوی جامی سلسلة الذهب بنام او کرده بسیار ولایات فرنگ را استخلاص ساخت

وهمچنین پسرش سلطان سلیم بتسخیر آذربایجان وانهزام نمایان شاه اسمعیل صفوی وقتل سلطان
علاء الدوله وتسخیر مصر وشام وحجاز وعرب دیار بکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایمائی از آن
گذشته بالجمله سلاطین روم همیشه باقبال واستقلال بکمال گذرانیده اند تا این زمان که قریب
ششصد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خاقان
اعظم شهنشاه معظم سلطان عبد المجید خلد الله ملکه وافاض علی العالمین بره واحسانه بر تخت
پادشاهی روم وفرنگ وسریر شاهنشاهی وزنگ وسایر امصار خشک وتر وجمیع اقطار بحر وبر تمکن
یافته است
فعلیت ابهت وعظمت دارد اللهم انصر جند السلاطین الاسلام تا استانبول که شهر روم معظم است
در غایت ابهت وبزرگی است ششصد گرمابه دارد وبازار مرغ فروشی آن شهر یکفرسنگ است
اطرافش سیزده فرسنگ وعرض قلعه اش هیجده ذرعه ارتفاعش شصت ذرعه نهاده اند
دو دروازه دارد که یکی را باب الذهب ودیگری را باب الملک گویند میان این دو دروازه بازاریست
که ستونهای آن همه از مس است وسقف آنرا نیز از مس ساخته اند بر بالای آن بازاریست که
در وگلهایش نهایت تکلف بکار رفته از آنجمله عمارتیست که آنرا بیکهزار ودوصد ستون از مرمر
ویکهزار ودوصد ستون مس مطلا که طول هر ستون پنجاه ذرعه است مرتب ساخته اند
ویکهزار ودوصد دروازه از مس ساخته که آنرا کلیدهای طلا وحلقه های نقره گرفته اند وبغیر این
دروازه های بیرونی آن از عاج وصندل وآبنوس بسیار است ویکصد وپنجاه زنجیر از طلا که
قنادیل طلا بر آن محکم ساخته اند وهفتصد منبر وده هزار کاسه زرین وهزار کتاب بطلا نوشته
طول وعرض آن عمارت یکفرسنگ است ودر آنجا آتشگاهی ساخته اند وآنرا البساط خوانند
در آنجا ایوانی زرین کرده بر آن صورت انبیا علی نبینا وعلیه السلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم کشیدہ اند بیداری کہ در آدم نظر میکنند وگرد اگرد آن بقصد ستون
زرین است و بر ہر ستونی جرسی و زنگولہا از طلسم کہ ہرگاہ دشمنی قصد آنجا نہ کند جرسہا
خود بخود بر ہم خورند تا مردم آگاہ شدہ دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچہ پیشتر کنیسہ بود
اما باینوقت آنرا مسجد ساختہ اند از ولید بن مسلم نقل است کہ در شہر رومیہ بازار عطاران
رسیدیم نردبانی ظاہر شد چون بر بالای آن برآمدیم بازاری دیدیم عظیم وطویل کہ صرافان
نشستہ بودند و چون قدری راہ رفتیم باز زینہ ظاہر شد فرود آمدیم قضای دیدیم
قریب شش کروہ کہ مردم در آن بہ بیع وشرا و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسہ در میان
آن قضا ساختہ بودند کہ دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت و برین دو دروازہ
دیبای ہفت رنگ و زربفتہای مصر و فرنگ آویختہ بودند و دیگر تکلفات بکار بردہ
بود در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است کہ در شہر رومیہ ہیکل الشمس جای
بود کہ آنرا بزبان یونانی ہیکل الیو یعنی آفتاب میگفتہ اند و ہیکل سقلیبنوس نیز میخواندہ اند
و در آنجا صنمی بصورت انسان ساختہ بودند ہرچہ سوال کردند بی جواب گفتی و آن صنم را
الصورت اسقلیبنوس بودہ و زعم مجوسیہ رومیہ آنست کہ تکلم الصورت بنا بر آن بود کہ او را
بملاحظہ حرکات سبعہ سیارہ در غایت مناسبت اوقات کردہ بر وجہی نصب نمودہ
بودند کہ یکی از روحانیت الکواکب در وی حلول کردہ لہذا ہرچہ سوال کردندی جواب
باز دادی و نام الصورت سقالیین بود و آنچہ در تنزیل روحانیات کواکب سبعہ الجلال
میانہ حکمای صابیہ متعارف است و مؤید ہمین معنی است و تفاصیل این مقام در کتب آنقوم
و ارباب تنجیم و نیرنجات مسطور است لکن الاطلاع علیہا فالرجع الی کتبہم واللہ اعلم

شلشبون شهر بزرگیست بعضی شلشق و بعضی شکشون خوانند بر کنار محیط واقع است مردمش مذهب نصاری دارند و درینجا نوعی از شیر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زایل نشود بمذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در انجا چشمه ایست که هر که ازان بسیر دهد کسی را در انجا والی موکل کرده اند که مردم را از رفتن باز دارند و مانع آید اما هیچ حیوانی بر آن چشمه نگذرد **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی کرشنه نیز گفته اند و در انجا صنفی از مردم باشند که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصفه دیگر در غایت سیاهی است زره گران و تیر **سهران** دو ولایت اند در اطراف تل باب الابواب که ذکر آن گذشت با قامتهای طویل و رویهای پهن و چشمهای کبود بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بغایت غریب دوست میباشند درین باب مبالغه از حد بیرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی ازانها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدان ولایت وارد شده خواهد که بجای دیگر منزل گزیند بر سر مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل ازین ها را مذهبی و ملتی نبوده و بحکم قرب جوار اهل تل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان در سر دار به که اشته در میان آنها هم معمول بوده اما یکدو صد سال از همه بشرف اسلام مشرف شده اند و ازان فعل شنیع نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان مسالک سخنوری و مالکان ممالک خرد پروری محجوب نماند که چون شمه از کیفیت اقلیم ششم نوک خامه داده آمد واجب است که اکنون نبذه از کمیت اقلیم هفتم نیز بزبان قلم حواله کرده ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته ٭ بآن رنگ و بوئی که دل خواسته همان به که این دم بعیش و **نشاط** ٭ کنم رو بترتیب هفتم بساط ٭ ببزم سخن کامرانی کنم

بی دوستان و سگانی کنم الا قلیم السابع این اقلیم بقمر منسوب است و درون عامه کنار
میان سفرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد یاجوج
و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
از مشرق تا مغرب شش هزار و هفتصد و هشتاد میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرضش یک
یکصد و هشتاد و دو پنج میلست و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یکفرسنگ و یک گروه
است و در این اقلیم عمارت کمتر است و در تمامه آن بیست و سه شهر است و بقولی پنجاه شهر دو کوه
عظیم جهل و نه رود بار دارد از شهرهای مسلمانی یکی بلغار باز است که نزدیک برود
اتل واقعست از غایت سردی درآن موضع اشجار نروید گویند بلغار از ابنیه بلغار بن سلیمان بن
یافث است چنانکه پیشتر اسامی آن رفت و در سکندر نامه آورده که از ابنیه سکندر رومی
اما قول اول صحیح است و بلغار سه شهر است یکی بلغار دوم سوار و سیم اتل و از اطراف بلغار
همه کافرانند و شهر بلغار طویل و عریض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از آنجا
تا قسطنطنیه دو ماه راه است نهار اطول بلغار بیست ساعت و شب قصیر آنجا چهار ساعت
و این شهر باعتقاد بعضی در نهایت شمال واقعست نزدیک بقطب شمالی در اوایل فصل
صیف شفق آنجا غایب نشود و در ناحیه بلغار مرغیست که نصف منقار اعلا او شاه بجانب
یمین و نشاه بجانب یسار مایل است مثل لام والف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت
آن مرغ اکثر امراض را نافع است خصوص سنگ گرده و مثانه و بیضه و چون بر برف گذارند
برف سنگ ساخته شود و از ابوحامد اندلسی مرویست که در بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان که
بغایت طویل القامت بود در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت در هر لشکری که او بودی

بودی قسم میسر شدی و خصم هزیمت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذهب حنفی شجاع
و دیندار و باسیرتی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بلاد
دیار و ارد گشته قضارا پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز متعذر بود
دست برداشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
و بتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غزنوی بنامه و گفته
و در غزنین بربالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم مقلاب در غرب قلیم
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایما ئیے
ازان رفته و صقلابیه چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت هر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف و نزاع نبودے
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و اکثر جماعت مذهب نصاری دارند و بعضی
آفتاب را المعبود می پرستند و پسر ایشان چون بحد بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهه خود اسباب معیشت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آید
و گرد بازار و برزن گردند و دختر را بر سر راهی گذارند هر که را میلی بهم رسد معجری آورده
بر سر وی می اندازند و نام زنی بوی می گذارد و آن دختر از منزل نرود تا وقتیکه
شوهر نشود و در مذهب ایشان تا بیست و پنج زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع
است که قوم آن موضع از نسل یاجوج و ماجوج اند چنانکه یک گوش را بجائی فرش و دیگر خود گشته

وگوش دیگر چون گلیم بر خود بپوشانند و قد ایشان یک شبر و نیم است و در رنگ سباع چنگالها دارند و مانند سگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث بن نوح اند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق رفته بجای که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجای رسی که شش ماه روز باشد و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از ایخرو و بجانب چین و ند باشند که دران نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از انجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یکجزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند هر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیأت منحصر در سه صنف میباشند اول جماعتی اند که هر یک از ایشان یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن با آن متشابه باشد دوم زمره اند که هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول قد و قامت ایشان از یک شبر تا چهل ذراع میکشد این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و حیوانات ضاره هر که با ایشان باز خورد بنجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را بخورند و انهار المتی و منهی اینها شد و در رنگ حیوان بوکما شکن صورت ایشان مانند آدمیست و موی بسیار است و دو دام دارند و بعضی از ستاره قلعی که جمعی دروی اند و ایشان از کاری نیاشتند

دیگری دیگر را بگیرند و خراب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد
برف و بینی ندارند و چشمهای خورد دارند و موی جز بر سر ایشان نیست عمر ایشان ز عمر سایر
بنی آدم درازتر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان از ابر اژدهای
کلان بیفتد او را صید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذو القرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
از مجدات ذو القرنین اصغر است که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذو القرنین فرمود تا خشت
های آهن زدند و با مس گداخته آن خشتها را باهم مضبوط کرده ساخت طول آن سد صد
[illegible] هفت و عرض آن یکصد و پنجاه گز کرده و بنای آنرا بآب رسانیده اند ارتفاع برابر
کوهی و دروازه بران نشانیده اند که دو لخت دارد هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هفتاد گز و ستبری و ضخامت هر دو دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی برین دروازه
نهاده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
چهار دندانه دارد و هر دندانه برابر دسته هاونی و پادشاهی که در آن حوالی است هر جمعه مقرر
کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در آنجا رود و گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بر آن در زنند و قفل در را بجنبانند تا دلالت بران کند که این در پاسبانی دارد
و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش سد آیند و سد را
بنیش و چنگال و زبان بجایی رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند آنرا
گذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد پس این سحر شود بقدرت الهی آن سد را بر نشان اول
[illegible] در زمان آن سرور نابینست و چه زمان جناب صلی الله علیه وسلم [illegible] سد را [illegible] سوراخی شد

بقدر گنجایش دو انگشت از آن مان گشاده تر شده میرود اما تا با آن مقدار نرسید که از ان بیرون توانند
برآیند و چون بموجب وعدهٔ الهی وقت برآمدن آنها رسیدن سد را سوراخ کرده بیرون برآیند
و در روی زمین افرو گیرند و هر حیوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایق آیند و بعضی گفته اند کثرت ایشان
باشد که جماعهٔ اول ایشان دریای عمیق را که دور آن هفت فرسنگ کرده باشد تمام بنوشند و جماعه
دوم از ایشان که برسند گویند درینجا وقتی آب بوده است که چون مردمان را هلاک کنند آنچه بدست
انجا گشته نشوند در حصن حصین شاهزاده حضرت امام مهدی و حضرت عیسی متحصن گردند بعد از آن یاجوج
و ماجوج گویند که انتقام زمینیان برداختیم و تیرها بطرف آسمان افکنند و بقدرت الهی تیرهای ایشان
خون آلوده باز گردد ازین سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان را نیز مغلوب ساختیم بعد از آن بدعای حضرت
عیسی علیه السلام حق تعالی کرمی را بر ایشان گمارد و این کرم را نغف خوانند و آن کرمان در گوشهای
ایشان روند و آن جماعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوهها و قلعه‌ها
متحصن باشند شادی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
بارانی سخت بارد که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریا اندازد و در کتاب
مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی ابن معتصم خواست که تا بر حقیقت سد یاجوج و
ماجوج اطلاع یابد بنابران در سنه ۲۲۸ دو صد و بیست و هشت سلام ترجمان را با پنجاه ۵۰ نفر همراه او در طلب
تفحص آن فرستاد و او از سامره بارمنیه رفت و از انجا به بلاد الان رفت بدربند باکو و
از انجا پیش ترخان ملک خزر رفت ترخان دلیلان همراه وی گردانید و آن جماعه از انجا بیست و
شش روز راه رفتند تا بزمینی رسیدند که از ان بوی ناخوش می آید و ده روز دیگر رفتند
تا بسر زمینی رسیدند و کوهی بنظر ایشان آمد و قلعه که جمعی در وی نشسته بودند تا آن زمان آباد

در انموضع اثری. ودو از انجا نیز بیشتر بیست و هفت منزل دیگر طی کردند بحصنی رسیدند نزدیک
که بسد یاجوج ماجوج نسبت اگرچه آبادیش اندک بود با صحرا و اماکن بسیار داشت و از جمله انسرزمین بنایی
حصنی بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج ماجوج در انجا بودند و همه دین اسلام داشتند
و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی میدانستند و از سلطنت خلفای عباسی بیخبر
بودند بهر تقدیر سلام انروز نگهداشتند و بضیافت قیام نمودند و روز دیگر برداشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید و رود دیگر برانکوه هیچ قسم گیاه نرسیده بود و پیش آن رود درمیان دره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیاده گنجایش ندارد و حقیقت سد بنوعی که سلام
بتحریر آید معاینه کرد بعد از ملاحظه عنان مراجعت بطرف خلیفه برتافت و در مدت دوماه در موضعیکه
تا سمرقند هفت فرسنگ بود با آبادانی رسید و از انجا براه خراسان بسامره بغداد بازامد و
غیبت سلام در آنسفر پرخطر دو سال و چهار ماه بود و افسوس شهریست در شمال بلاد روم و یکی
از شهرهای دقیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن انجا در تفاسیر مذکور
و مسطور است از ان ملک بودند و در تعیین عدد ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان شش
گروهست و در غار بجانب شمال است و آفتاب دران نتابد و بر در آنغار مسجدیست که دعا دران مستجاب است
و در شب بالای آنغار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر مرئی میگردد و در تاریخ عباسی مرقومست
که واثق ابن معتصم را داعیه شد که بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طوسی منجم را که از خواص او بود فرستاد و محمد مذکور تقریر کرد که در اقلیم ششم السین که میان عموریه
و رومیه است چند روز از راههای سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرایی رسیدیم که
در انکوهی بود منفرد که هیچ کوه دیگر بهم پیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن انرا هزار گز زیاده

بلندست و اما بغایت بلند بود و در دامن آنکوه سوراخی بود در سنگ کنده بحیلت بر بالای کوه
رفتیم آنجا چاهی عظیم دیدیم گشاده مانند غاری و عمق بسیار دودی داشت و گشادگی آنچاه قریب [illegible]
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی مینمود از کوه نزدیک آنچاه شدیم آن سوراخی بود گشاده
درون رفتیم بقدر بیست صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده
از آن جایها بمقدار پنج گز بود که بنردبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان مانع
شدند که هر که ایشان را ببیند بوی آفتی رسد بسخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم
[illegible] شخص دیدیم خفته یکی از ایشان کودک امرد بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم بغایت
پوسیده تا تن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده بیم اثر موی و در
آن باقی بود چون بر کشیدیم بر نیامد از آنجا بر آمده متوجه دار الخلافه شدیم با ملطیه بلده ایست
بعضی باطل نیز گویند و مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون متهم بدزدی یا امر
دیگر شوند قدری آهن باتش گرم کنند و چیزی از انجیل برخوانند و دو چوب فرو برند و آهن را
با انبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بردارد و چند قدم [illegible]
ببرد از پس دست وی را بپارچه بسته کنند. اگر او را آبله شده باشد مجرم و گنهکار [illegible]
بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر بر آب [illegible]
گناه ندارد چه آب ورا قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده [illegible]
[illegible]. جابلقا شهریست در نهایت ولایت مغرب اهل آن دیار از اولاد [illegible]
و عظمت و شکوه آن شهر [illegible] اهالی آن مسلمان اند و الله اعلم [illegible]
[illegible]

الی آن افغانستان بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار
نوشته آید بعون الله تعالی باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعه زمین که آسیا
و یوروب و افریقا و امریکا ست مطابق اخبارات انگریزی فقیر
ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را تقسیم به
که آسیا و یوروب و افریقا و امریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
بعد مدتی چون از حصه هم آسیا نزاو توقف دست داد آن را داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم
قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید الحال تا قدری از روی اخبارات انگریزی تحریر سازیم
تا بعیب فطن حقیقت احوال ظرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی
مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم مؤید اقوال سابقه بود مستحسن نمود

بیان حصه اول از حصه های اربعه آسیا نام

بدانکه ابتدا از زمین حصه
آسیا است که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت به سه حصه دیگر کلان است طول
این حصه شش هزار و ششصد و شصت کروه است و جاییکه عرض مسافت بسیار دارد از چهار
هزار و ششصد و بیست کروه است اگر با مطابق اقوال حکمای هنود از سر زمین خط استوا
تمام اقلیم کلیسیا محل آنها ملک هندوستان است و در میان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار ملک است
و در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله لیلاند کابل
مغرب ریجا نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آشام است که بطرف شرق آن چین است
و جانب شمال و شرق چین جاپان نام سه جزایر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
آسا برهما است و جانب شرق برهما سیام و سنگاپور است و جانب غرب [illegible]

فارس است و جانب مغرب ملک فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر ازین جزایرند که
سوماترا و بیرنیو و دینا یا معروفند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهما است و جانب جنوب
بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هر کوهی که سمت
از کوه همالا ابتدا بر آمده باشد شاخهای درخت تا گارو گاچار رسیده و در جنوب تا ملک [illegible]
رفته طول هندوستان جائیکه زیاده درازی دارد یعنی از کشمیر تا کماری بتقریب یکهزار و نهصد
و هفتاد و چهار کروه است و پهنای آن جائیکه بسیار پهنا است یعنی از زمین شهر [illegible] سند
تا کراچین بندر یکهزار و ششصد کروه است و کوه کلان در هندوستان همالا است که از
جبال گنگاسس شروع شده تا شمال المرمیر رسید از انجا تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کروه
میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
کوهها بلند است و بیشتر در زمین امریکا کوه اندس را مردم گمان می برند که بلندترین کوه
هاست لیکن آن چهارده هزار درعه دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور نه ده
هزار و شصت درعه دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بند یا جبل سیم
کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در طرح محل قرب رود گنگا رسیده باز جنوب آمده
بکوه نیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه ملی که ازان صندل و چیزهای
بویا پیدا می شود ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه همالا بر می آید و در
سیانش گندلگا و گهاگهرا و تهونا و مهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
یکهزار و [illegible] صد کروه گذر کرده از جانب جنوب کلکته بدریای شور میریزد و دوم سند

که از کوه کلان بر آمده بارود ستلج و بیاسا و راوی و چندر با گا بهت و جنیاب و غیره بکهر کروه
سیالان کرده به بحر هندوستان منتهی می شود سیم دریای برهما از کوه برهما بر آمده در زمین تبت
و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله در آمده جانب هندوستان نزدیک
چاتگام در بدما در آمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین سه دریا مثل جمنا و نربدا و گوداوری
و کرشنا و چنبل ننرجر باندار د تفرشمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقیاس
معلوم می شود که ده کرور خواهند بود اصل زبان هند سنگرت است و زبانهای دیگر از
مستخرج و باقسام علوم و انواع فنون کتب انفرقه و غیر آن مملو اکثر علوم از ان قبیل اند که به
وقوف و مهارت بران انقسا بر مدارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن لسان متعذر است
قبل ازین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان درینجا آمده اند که زبان فارسی و خط
و تعلم تعلیم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی بتصرف فصحا و آن آمیخته قدری فصحا
پیدا کرده و در هندوستان تخمینا مع زبان کشمیری و کهاسی چهل زبان باشد در هندوستان
سه مذهب و آیین مروج اند اول مسلمانان دوم هنود سیم نصاری مذهب هنود با اصلی تمام
رواج یافته و خلاصه کیش و آیین آنها کم آزاری جمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات
شاقه و تزکیه و تصفیه نفس و تسخیر و انقیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت
از آنها و التزام صدقات و خیرات مقرره و تعین ایام و ساعات و تطیر و تفاول در امور و مشقت
و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانهای
سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد آن گرونانک در پنجاب مذهبی نو
طرح نهاد و گوبند سنگ رسومی چند بر آن افزوده رواج داد امحال بدانکه سواد

اعظم هندستان بر دو حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی در جانب جنوب هندستان شمالی متصل
گجرات بحر است و رود نربد و جانب غرب شمالی هندستان رود سنده و در جانب شمالی آن
اقطار کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای سنده نام هندستان
صوبه ست جانب غرب ملک بنگ و جانب شمال رود گنگ یعنی ملک متهلا است که آن را مظفرپور
نیز گویند و جانب غربی متهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
نیپال است در رود بار کلان گهاگهرا نام از کوه همالا برآمده قریب چپرا شهر با رود گنگ می پیوندد
و رود دیگر گومتی نام متصل لکهنو برآمده جانب شرق کاشی بابن گوپال پور برود گنگ
ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که تصرف افغانان بوده و جانب رود گنگ
بهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خواهند بود و در آن
سرزمین گیا نام از معابد مشهور هنود است و در آن سواد شخصی مسمی بوده اوتار شده بود در جانب
غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاسته
بندیل کهند است و در آنجا پنا نامی جای معدن الماس است جانب شمالی و غربی بندیل کهند متهرا
است لب رود بار جمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبرآباد و در آن نزدیکی دار السلطنت
شده و از انجا گذشته شمال رود گنگ دوابه است و از کلان امصار آن ضلع بریلی و
قنوج و فرخ آباد و علیگده و برج نام ملکتی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و
طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش را کوه همالا محاصره کرده است در انجا ده و
پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب سواد
جیوت است و کلان امصار آنجا نگر و کانپور و لودهیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانیر

میان ریگستان و جسلمیر واقع است دیگر حصار نیز دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آن ملک
صوبهٔ سند تهته است که حد جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رود بار جمن
دار القرار آن گوالیار و شهر لشکر و آن از آگره شصت کروه دور است و جانب شرق رود بار
سند تهته و ملک سند بسبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سواد ملک
سند تهته درازی سیصد و شصت کروه و پهنا یکصد و بیست کروه حیدرآباد دو هستند یکی در ضلع
جنوبی هندوستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلعهٔ غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم قندهار فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
متصل شهر کوت و از انجا گذشته در اطراف آسام بدهو و جینتی و منی پور در تصرف ملک
برهما است و در انجا و اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگنات دیوتا است که اکثر مردم هنود بان معبد میروند لیس و پیش
صحرای آنها آنقدر مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بنا موافقت
هوا میمیرند که توده توده استخوان باز لاشهای مردگان افتاده است و این سفر خیلی تعداد
و بر لب دریای شور مندرج است و از انجا گذشته بندر منبئی است و از انجا گذشته مملکت برار
و بیجاپور و سرکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سرنگ پتن و سرب پور است جانب جنوبی
مندرج تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و چیری کلان که مکان فرانسیسان است دیگر شهر گوا
که از سیصد و چند سال در تحت حکم نصارای پرتکیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندرج جزیره سنگلدیب است که آنرا سراندیب نیز گویند طول آن دو صد کروه و عرض
یکصد و ده کروه تخمینا در انجا الکه مردم خواهند بنسبت بدیگر ملکها در انجا مروارید خوب و گران

بهاست می آید و در زمین سمت مغرب آنکه نام جزیره هست در انجا غارهاست که نامند بود ولیا
پوشیده بوده بیش آنها سکونت دارند و جانب غربی بنگاله ملک مالدیب و لکدیب است که ساکنان آنجا
مسلمان اند از انجا عنبر مهره می آید و جانب شمال آن جزایر دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
هندستان تبت است و از انجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کلان ملکی است لیکن به قسم
منقسم میشود یک قسم حکام علیحده دارد یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه نیم سرحد آن
متفرق دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میانه دریای شور است کنج
بسته است جهاز نمیرود در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها دارند و مردم آنجا
اند سگان را به ما و گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن
پانصد و هفتاد کروه و عرض چهار صد و چهل و دو کروه جانب شرق و جنوب چین
شور است و جانب شمال چین چهار صد کروه دیواری محکم بطریق قلعه برای محافظت
اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت تمام روی زمین در چین کم
مردمان واقع است هرچند سواد چین نسبت بهندستان کمتر است لیکن بکثرت مردم
و معمور آبادی از هندستان کلان تر شده تخمینا در هژده کرور مردم خواهند بود و از چهار هزار
سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنها بزرگان و سلف خود را میپرستند از دیوان
هنود خبر ندارند و زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را بشهر خود آمدن
نمی دهند تا الان لشکر آنها نهایت کم زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند از
چند سال پادشاه بعضی ملک آنها بزور بازو انتزاع کرده تا حال همان ملک از دست رفته باز
نمیتوانند گرفت و چینیان خورد چشم میباشند بنابرین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

انها از کار دیگر ایشان بسیار است تفرقه در میان انها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و
مطبع خانها که کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزایر نیز در تصرف
انهاست در جانب خط استوا تا بوچاپان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاه تنکن است و انها هم مذهبی وار عدد خط انها نزدیک با خط چینیان است و غربی کام بوج
سیام نام ملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله تا برهما است مسافت آن زمین در
طول یک هزار کروه و در عرض شش صد کروه بقیاس می آید که ساکنین انجا یک نیم کرور مردم
خواهند بود نسبت بسابق الحال غلبهٔ انها زیاده شده است آن سر زمین مشتمل بر چند ملک است
کلانتر انها همه بیگو است زبان روز مره آنها مطابق چینیان است بادشاه انجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند در سلطنت آن امر اوبه جانب شرق چاتگام واقع است و اراوتی نام رودبار
بر ابر گنگا در انجاست فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر سند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل سرزمین آن طولا پانصد کروه و عرضا سیصد و پنجاه کروه در آن زمین هیچ رود بار
کلان نیست بلوچیان بسیار در آن تنومند می باشند چند سر گروه و سردار دارند اکثر خوراک
انها گوشت گاو و میش اند و در انجا گوزه بسیار پیدا می شود و میوه درختان انجا قابل تعریف نیست
چون همه مسلمانان متعصب اند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی توانند
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوهستان همالا است و غربی
آن خشکی و جنوبی هرات فاما ملک پارس طولش یکهزار و پانصد کروه عرضش هشتصد و هشتاد
کروه پارسیان اول حال در شش صد بیست هجری به هدایت خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بشرف
اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرق عرب

۲۰۱۰۲۱

غرب خلیج پارس است و در نهر فرات و غرب و جنوب آن دریای شور عرب عمان است و جانب شمال آن بحر هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول یکهزار و تعداد کروه و عرض یکهزار کروه دارد همه مردم آنجا یکفرقه مسلمان اند زبان آنها عربیست که افصح لغات بنی آدم است و در دیگر ممالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم آن لسان موجب هنر و شرف است امروز سرزمین عرب مطاف جمیع عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بساکنان ربع مسکون در علم و فضل و مهمانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند الحی از سرزمین ترکان از حصه آسیا نوشته می آید که درین سرزمین کثری از اعظم امور بمنصه ظهور آمده چون وجود آدم ابو البشر و بنای سفینه نوح علیه السلام که از اقطار کوهستان هالابالا قلعه کوهی جودی نام از کشتی فرود آمده و ظهور اکثر انبیا و اقامت حضرت عیسی روح الله علی نبینا و علیه السلام سی و سه سال از رود بار سندان بمسافت یکهزار و سیصد و هفده کروه جانب غرب واقع شده در انجا رود شهر بابلست که در زمان سابق نهایت شهر عظیم بوده که پادشاهی بحیله بسیار آن را تسخیر کرده داخل شهر شد مردمان شهر بعد شب روز خبر یافتند و شهر اورشلیم و کنعان نیز هست و ارمان نیز از آن طرف است و بانید طرف جزایر بسیار اند منقسم بسه حصه اول جزیره سوماترد جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرتافا ما سوماتره هشتصد و سی کروه دراز و یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا دارد و در تصرف انگلندیانست و ساکنانش بعضی سنگ پرست و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و تا پوجا که با تصدیق نوشته کرده شد ۵۶۰ و هشتاد و هشت کروه پهنا دارد و شهر کلان بانی بنیاد است در انجا مسلمان اند و بعضی مردم چین نیز هستند و مدور نیز جزیره کلانست که طول آن ۱۵۱ و پهنا هفتاد و پنج کروه

پنجاه کروه در زمان سابقه مردم هنود در آن بودند چنانکه بتخانه‌های عظیم و بتان بسیار در انجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در انجا اسلام مروج است و جزیرهٔ تابوری
هشتصد کروه دراز و پانصد کروه پهنا دارد مردمان انجا سیاه فام همه یکفرقه مسلمانان اند
و جزیرهٔ مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سیلی و تبس از آنجمله اند و تاپوملنگ
و پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در انجا هستند قاعدهٔ چینیان آنست که زنان انها از
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا این همه جزایر
مردم چین معمور است دیگر جزیره نوهلند که درازی آن [۲۴۳۰] دو هزار و چهار صد و سی کروه و پهنا
یکهزار و یکصد کروه [۱۱۰۰] است این جزیره تا سنه [۱۷۰۰] یکهزار و هفتصد عیسوی ظاهر نبود بعد آن معلوم شده
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلندیان در آورد و در آن سواد شهر
بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود و در آن نزدیکی جزیرهٔ بهاندیمن است طول آن
یکصد و چهل [۱۴۰] کروه و عرض یکصد کروه و جزیرهٔ تابوا که طول آن یکهزار و پنجاه و شش [۱۰۵۶] کروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش [۱۷۶] کروه و در اطراف اربعه آن جزایر خورد هم خوش آب و
آبادان قابل زراعت و جزیره ساگر نیز است که حقیقت آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق انجا چهار صد [۴۰۰] کروه دور از دنیا چند جزیره است که . . . .
حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان انجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن بفاصله سیصد
نیا و جبلیند و جزیره اند مسافت آنها پانصد و سی [۵۳۰] کروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم مثل
[illegible] کپتان کوک صاحب حقیقت آنها

معلوم شده و نیشکر دراز تر از روی زمین در آنجا هست و این کپتان کوک صاحب مذکور تمام
روی زمین را گردیده در آن حوالی دو جزیره اواوی هی بود دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمسافت چهار
صد کروه دیگر جزیره سوسیتی القدر پنجاه و بلاد است در آنجا نصاری هدفه بت پرستان آنجا را که
خود آوردند و بغیر ازین نیز جزایر بسیار اند قدری با انتخاب نیز رسیده که فایده متعدیه بر آن
مترتب نبود

در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروپ

الحال از حصه دوم
زمین که یوروپ است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروپ هر قدر که
مردم در حصه آسیا اند نسبت بآن ثلثی در یوروپ خواهند بود سر زمین یوروپ جانب غربی آسیا است
ما بین این دو سواد هیچ دریا حائل نیست بنابرین حد غربی دریای شور اتلانتک شرقی یوروپ است
جانب شمالی یوروپ دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور اتلانتک واقع با نیمه
از سر زمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین با نیمه از زمین حصه افریکا
متفرق شده شمار مردم آنجا بقیاس پانزده کرور است بیشتر در یوروپ آفتاب و ماهتاب و
دیوان را می پرستیدند مذهب پاپا که پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج داشت الحال بعضی
بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکوره و غیره هستند
و در یوروپ دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکهزار
و هشتصد و شصت کروه طول دارد همین بحر سر زمین یوروپ را از زمین افریکا جدا می سازد
دوم بحر نامیک ستیم بحر سفید که در آن اکثر جزایر اند و جهاز در جانب شمال یوروپ نمی رود که
آب بر آن مثل کوه یخ بسته مدام روان است همین که جهاز رسد بیک لطمه بشکند و در یوروپ
الپ نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلند تر که ده هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و دیگر

دو شهر کوه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بپا اند از انجمله سلطنت اول آنست که روم هم
گویند دوم انگلند سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که قریب
انگلند است پنجم اسپین ششم پرتگیس که از صد سال و چندی مستقل شده هفتم سیاردینیا هشتم نیدر
لند نهم سویدن دهم دنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سویتجرلیند سیزدهم سواد خورد
جرمنی چهاردهم ایتالی مملکت ترکان سوای ملکهائیکه در افریقا و غیره در تصرف آنهاست در
زمین یوروب اینقدر واقعست وآن طولا هشتصد کروه و عرضا سیصد کروه شمالی آن
دریای شور و کسپین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت ستیریا است چندین شهر
کلان در انجا هست و از ممالک دیگر نیز در انسرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک
از پانصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه آمده و در [illegible] دین
محمدی رواج بسیار [illegible] دیگر نصفی رعایا عیسوی ملت اند و مفتیان شهر کسطنطنیه نویل یعنی
قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد اکابران دین مسلمانانند و در سنه یکهزار و چهار صد و
پنجاه و سه عیسوی که موافق هشتصد و هفتاد و پنج هجری است و از لفظ بلده طیبه تاریخ است
این شهر عظیم بتصرف رومیان در آمد در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خدا پرستان و
علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بروی زمین نظیر نیست پادشاه انجا را
خوندگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای انجا یکی است اگر زر و مال رعایا بتاراج برد قا
دارد لیکن خلاف دین و داری نمیکند قضات با دین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت
نما و تعلیم انواع علوم میکنند آنجا مدارس علم بسیار اند اگرچه ممالک بزرگ و وسیع و زرخیز
و رفاهیت و عظمت و نهایت ابهت و عساکر و لشکر بیحد و شمار و خزاین و دفاین بسیار دارند لیکن

بطرف تعلیم کم مایلند و بسپاه گری و لشکرکشی مشغول می باشند با فوج ها و کیا طرف بجنبیی جنب کردن می توانند و جهازات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی مملکت پنجاه و پنج لکھ روپیه می باشد و در شهر قسطنطنیه بقدر بیست لکھ مردم اند با نصد و پنجاه محله قضات سه صد مسجد جامع کلان دو قیصری یکی در محله ... دیگر در محله ... واقع است ... دروازه دارد از هر دروازه تا دولتخانه قیصری سنگی کرده است و در شهر دیگر بقدر ... لکھه مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی ... نامی شهر کلان جای تجارت است که ... اندوخته دارند و در انجا یک لکھه و هفتاد هزار مردم خواهند بود و شهر ... کلان ... الحال زیاده از پنجاه هزار مردم در انجا نیستند و در شهر سالونی نیز شصت هزار خواهند بود دیگر چندین ملک خورد و کلان و اطراف دیگر ... و هنروری و بسبب تجارت ... قوم ترکان در دیگر اشخاص مروج است از دریاهای آنجا ... دریا کلانست و چند کوه ... هم دارد که حقیقت انکوهها در کتب کریکان بعظمت بیان کرده اند جزایر انجا تا یکصد جزیره خواهد بود ممالک انگلند منقسم بچهار قسم است اول انگلند دار السلطنت آن لندن دوم ... دار السلطنت آن ڈبلین سیوم اسکاٹلند دار السلطنت آن اډنبره چهارم ... مسافت جزیره ... انگلند پانصد و ده کروه طول دارد جانب شرق آن فرانسیس و ... از هندستان ... چهارده هزار کروه بسمت غرب و شمال واقع اند اگر جهاز ... در ... ماه در ... ملک ... میرسد و الحال جهازات دخانی اختراع یافته جهازات ... ماه ... ماه میرسد امریکا یعنی دنیای نو از ولایت انگلستان بمسافت سه هزار میل ... است و ... امریکا از راه انگلستان و مصر بلندن رسیده ... چون حساب کرده اند ابتدای روانگی تا رسیدن

بود یانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کروه فی یوم زیاده تر داک جهاز رفته ظاهر است
که برباد سبک سیر نیز مشی گرفته اینجا ازیر قوم الصدر بتصرف ملکه انگلستان است بالفعل موسوم
بوکتوریه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این جزیره را قیصر
روم متصرف گشت قبل از ان ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بکار
خوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران پشم دار کردن صرف مینمودند و
کنار چشمها و آب روان که جای قابل چراگاه مواشی می بود خانه ها از خس و برگ درختان میکردند
و موهای دراز عقب سر میگذاشتند و پرستش آفتاب و ماهتاب و رعد و برق و انواع بتان
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه روئی و بیرحمی و بیوفائی بد
اطواری پیشه ایشان بود ملخص کلام آنکه تا چهارصد سال انگلند بتصرف رومیان ماند بعد ازان
بسبب حوادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
و ضوابط و روابط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست مدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند در ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قسیسان
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده و دلالت بدین عیسی کردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد چسان گذارم و بدون اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه رو
آرم اما چون مطلب شما خیرخواهی است زحمت و مشقت آمدن کشیدید در ملک ما سکونت ورزید
و مواجب و مشاهره بمدعای خاطر پیدا نمایند اگر کسی میل بمذهب آئین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال ازین مقدمه دختر پادشاه فرانسیس که مقلد
بقلاده ملت عیسوی بود در عقد ازدواج کشیده بود آخر الامر باغوای زوجه خود

کیش عیسوی را

انگلیش خود را بجای این تاویلات در نظر بادشاه جلوه می داد رغبت بآئین مسیحی کرده اصطباغ یافت
و در کوچه و بازار لندن منادی داده که هر کس بدین عیسوی گراید سور را انعامات است رعایای
لندن بملاحظه این امر همه بکفر فرقه عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت بر قوت
عقلی نهاده باختراع آئین حکمت عملی انتظام بلاد دادند بنا بر علی روز بروز ثروت و شوکت آنها فزون
و ملکه تهذیب اخلاق بجائی رسانیدند که آئین خود را بملایمت و انصاف در افکار و اذهان عالمیان
قرار دادند بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در ۱۶۰۰ سنه یکهزار
و ششصد بواسطه نبیره بودن و رهر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکهه ۱۶۰۰۰۰۰۰ بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
۲۲۰ دو صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن میتوانند و سرزمین سلس از ششصد سال تصرف
انگلند یا ئیست زبان آنها زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد اسکاتلند نیز با انگلند یکی شد
چنانکه در صدر مذکور است و در سرزمین انگلند شهر کلان لندن است که در انجا تخمیناً ۱۴ چهارده لکهه
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکهه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش پل کلان عظیم الشان است که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک پل بتحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن ۹ نه
طاق است و وسعت یک طاق هشتاد دست وارتفاع ۳۹ بیست و نه دست و پایه او سیزده ۱۳ دست
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و آرابه ها عرض ۲۹ بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهه مرور پیادگان چهار چهار دست ساخته اند و این پل باین استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن یکصد کروه مسافت کرده بدریای شور سیر نرود و سوای

انگلستان سرد است و از قیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر خطه نظیر در سردی یکدرجه زیاده است در
سرما دریاهای آنجا و تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان و چارپایان و گاڑی و بگهی بران بجو
میگذرند و صدا نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که کشمیری پوشش میگویند برد درختان
می بندند از ماه کاتک تا ماگ موسم سردی آنجا است مگر گاه گاه در چیت هم هوا سرد میشود و از
ابتدای بیساکه بهار است و شگوفه و سبزه پیدا میشوند و صحراها مخمل زمرد و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکنند و مانند هندوستان بنگاله و اندهیری و آندهی و جهکر ندارد بلکه بعد دو سه
روز گاه گاه باران می بارد اراضی آنجا نشیب و فراز دارد و گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم بعزت
و بکثرت در آنجا می شود و مصالح حاره مثل دارچینی و فلفل وغیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را اهل
صنعت بزور حکمت در مکان گرم پیدا سازند که مکانی وسیع را چهار طرف و سقف از
شیشه ها چنان استوار میکنند که هوای سرد بران نرسد اما تابش آفتاب بوساطت شیشه های
افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق عمل
می آرند بایں صورت هر قسم میوه بخوبی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آن ملک نیست همچنین پرورش باهم میرسانند و بغیر ازین میوه های خودرو در باغات
و میدانها و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
آراسته می باشد و گلاب آنجا بسیار زیبا است و الوان مختلف دارد چون رنگ معروف و گلنار
و سفید و زرد و با انگشت موقر باد ماه دوام میکند و تا مدتها گل میکند و سوسن و نرگس و دیگر

اقسام ریاحین نیز دارد و گلهای جنگلی انگلند نیز نهایت خوشبو و زیبا می باشند برای گلهای آنجا
آب و هوای آنجا موافق است که هرگاه گلهای ممالک دیگر در آنجا برسند از ملک خود بهتر و لطیف
شوند و بغیر تیمس چند جوی خورد هم دارد و نهر کلان سیورن جانب غربی انگلند ... کروه
گروه متصل برستل بدریای شور میریزد و نهر سیورن تا نود کروه ... دارد و شهر لندن هشت
کوچه است که هر یکی نام علیحده دارد و زیر زمین برای گل و لای و آب تحویل بدر روها
ساخته اند که بدریا میریزد و علاوه بران برای صفائی کوچه ها هشت صد ارابه است بر هر ارابه
دو کس مقرر که تمام روز در کوچه ها میگردند و خس و خاشاک برداشته در ارابه نهاده بدریا می
اندازند و در بازارها چندین چوک است که در اطراف آن خانه عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
مرتب شده و جز آن یک لکه و شصت هزار مکان پخته و سنگین و رنگین چار پنج طبقه دارد کوچه
بسیار کشاده چنانکه تخمیناً بیست گاری در آن میتواند رفت در وسط بازار از سنگهای
گرد و کلان برای آمد و رفت گاریها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع
بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که بجهت عبور گاری هست اندک مرتفع تر کرده و دکانها از
سامان تجمل مالامال و از کثرت تحایف بیمثال دروازه های دکان همگی از شیشه های حلبی
با آراستگی تمام و در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و
بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الالوان و بادله و کمخاب و زربفت و نبات ها
و چیت و چهارهای بلورین نما هر رنگ برهم چیده که بملاحظه آن رهروان محظوظ شوند در نقشه
شهر محل کلان پادشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجه که بعضی از آن نهایت با تکلف اند
از آنجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی دست و ارتفاع آن از زمین تا گنبد دو صد و

اشت فرش تمام آن از سنگ مرمر ساختو انها مکان جشن بادشاهی و مکان صدر عدالت
و مکان خزانه و ڈاک خانه و مکان زر بخش متشوریم که در آن نوادر روی زمین نهاده اند دیگر سه هزار
کتب خانه نامی و دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مد[illegible]
بادشاهی علیحده و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و هجده مکان کلان پر از کتب و پنجاه د[illegible]
مکان برای جلوس صلحیان و نوزده مکان برای محبوسان و چهل و هشت مکان دواخانه و
دار الشفا که در انجا دوا مفت بغربا داده میشود و هجده مهمان سرا که مفلسان پیر و ضعیف و دست و[illegible]
شکسته که در جنگها صدمه برداشته اند در انجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سا[illegible]
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم است که کور و کر یتیم و بیوه زن و مرد بدست و با خوراک و
پوشاک می یابند و دار الخیرات دیگر هم است که در تمامی آنها زیاده از سه کرور روپیه در سال
بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
و شصت هزار گاو و یک لکهه و شصت هزار گوسفند و مرغ و بط وغیره جانوران
بسیار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه بمصرف میرسد اما
چون وفور مردم است اجناس بسیار گرانها است که برنج فی روپیه پنج شش آثار افیون از
پنجاه تا شصت روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ فی آثار هشت روپیه [illegible]
سے آثار ذو نچیه زرد چوب فی آثار دوازده روپیه و اناس و خربوزه و تربوز و هر یک به[illegible]
اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و گاله های مس در زیر زمین نصب
کرده اند که از آن آب شیرین بخانه ها میرسانند و هر شب زیاده تر و خوبتر از شب دیوالی که هندوان
در هندستان میکنند روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بغیر مشعل

و چراغ ولین تن برگادی و بگهی و کوچ سوار و پیاده در کوچه ها آمد و رفت میکنند و اینچراغان
بر شاه راه و برزن ها و بیرون شهر تا مسافت دو کروه از سر شام تا طلوع صبح صادق بکمال زرق و
برق میمانند در اوایل پیه و تیل سیاه در چراغ ها میسوختند تا درین ایام بعوض روغن سیاه گاس
گاس می سوزانند و گاس چیزیست در خرچ نهایت کم و در روشنائی زیاده بمنزله مهتاب
مسئله آتشبازی و اجرای ساختن آن بسیار خیر است و اخراجات اینقدر چراغان فی یوم
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی بسیار و گرامند می طلبد لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمه رعایا است
با انقاعده که هر که از راه میرود و چیزی موجب آئین و قرارداد با نها می دهد لهذا تخفیفی در
خرج رعایای آنجا میشود والا فلا و حساب ماه های ایشان شمسی است و اسامی شهور انگریزی
انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است اینست که مارچ ۳۱ سی و یک یوم است و اپریل
۳۰ سی یوم مئی ۳۱ سی و یک یوم جون ۳۰ سی یوم جولای ۳۱ سی و یک یوم و اگست نیز ۳۱ سی و یک
یوم و ستمبر ۳۰ سی یوم و اکتوبر ۳۱ سی و یک یوم و نوامبر ۳۰ سی یوم و دسمبر ۳۱ سی و یک یوم و جنوری
۳۱ سی و یک یوم فروری ۲۸ بست و هشت یوم تا سه سال انقاعده را اعتبار کنند و در سال
چهارم همان کسر ربع زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بست و نه
گیرند و آن روز کبیسه باشد و قاعده دریافت کبیسه اینست که سنه عیسوی را بر ۴ چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیوم و چون مبدا این تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گرفته اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد بست و پنج

زراعت و کشت کاری سکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه فقیر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمانان در لندن و تمامی مملکت انگلند در شمار
چهل لکهه خانه اند از جمله آن یک لکهه چنین دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها کمتر
بود آنها زمینداران توانگر اند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خورد است و طرفان
متمول و دولتمند که پادشاهان فرنگستان و حکام امریکا کرورها روپیه بقرض می دهند و
جهازات آنها در تمام عالم تجارت میروند و اهل حرفه مایه دار که از سرمایه آن هر از هزار [illegible]
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین در تمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبه ادنی و صنعت
و تجارت آن ملک نیز بحیطه در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یکصد و چهارده کرور روپیه از دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که از پنبه و پارچه های
رنگارنگ بیست و نه کرور و از پشم و نبات و بتو و جل و غیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل چند دیق و ساز اسب و کفش و غیره پانزده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز پانزده کرور و پارچه های ابریشمی پانزده کرور و زیورات آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرور گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
اینهمه صنایع را پانزده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
یک نفر با اعانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان اطویل و عریض
ساختن و مانند آن توسط یک آلت که [illegible] بآبی نامند مرتب میشود و هر یکی بموضع خبر گیری است

مخصوص بیک کار است و دیگری داخل ندارد تا آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و مشاق
میشود و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرهای لابدی می برند چنانکه از سمت افریکا یعنی
دنیای نو تماکو و برنج و پشمینه و اعلی و دسن و بتوه و آهن و دهونا و کهار و نیشکر و شراب و پنبه و قهوه
و زنجبیل و فلفل سیاه و سنج و دهاکی که امراء آن کرسی ها میسازند و صمغ و اقسام ادویات و غیره آرند
و از ملک افریکا طلا و عاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان و چین برنج و مصالح حاره و چای و حنا
و سایر ادویات و اجزای رنگ دادن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ململ می آرند و از
ممالک محروسه یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعوض
آن از صنایعی که در انگلند تیار میشود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلند باین نگ است که
در سنه ۱۸۱۳ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه و پنج کرور و هفتاد و شش لکهه و ده هزار روپیه محصول
اجناس در تحت ضبط در آمد و نیز معلوم باد که در سنه ۱۸۳۱ یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد
گریت برتین مطابق نیمار دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر بشمار آمده بودند و اگر
اینهمه چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و چهار هزار آدم که بیرون دریای شور و جزایر ساکن اند و
رعیت انگریز اند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لکهه و چهار هزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص
بادشاه انگریز اند و در پنجه سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز
از تاریخ آن خبر میدهد و آن سنه ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که در
سایر ممالک آنچه بادشاه گفت آن قانون و دستور العمل کارداران است و در انگلند بر عکس است
که بادشاه خلاف قانون و آئین حکم نمیکند و دو دربار که در آنجا است نام آنها پارلمنت است تا وقتیکه
امر بادشاه یا حکم آنها مطابق نباشد داخل قانون ملکی نمیگردد و بادشاه را بهر صورت اطاعت است

وارسال افواج بری و بحری حکم صلح و جنگ و موقوف کردن صاحبان مجلس پارلیمنت و معزولی
آنها لیکن بغیر از سررشته و قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و صلاح
و قانون آنها هیچ کس اجرای قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن قدر زیاد
و برای مشورهٔ مجلسیان فیصله مقدمات و بحالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت
مقرر است چنانکه کپتان جوناتهان اسکات نوشته که برای مصارف خاص بادشاه در سال یک
کرور و بیست لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید برای
ضبط و ربط ملک و مشاهیره سپاهیان و مصرف سلطنت بخرج میرود و بقیه داخل خزانه میشود
و بادشاه بغیر تجویز مشیران و صاحبان کونسل یعنی پارلیمنت زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و روید اد فتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد از رعایا بخوبی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار بآنها نرسد چنانچه
در ۱۸۵۴ع مطابق ۱۲۷۱ هجری حلی صاحب السلام که انگریزان را با فرانسیسیان جنگ و صف داد
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد و در سنه حال نیز ملکه انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیاری ریل رود یعنی سرک آهنی برای مرور گاڑیان دخانی داده بود طریق وصول
همانست که بادشاه منادی و اشتهار میکند که اینقدر مبلغ بکار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زر را داخل خزانه کرده حجت عیلو نامه بطریق دست آویز میگیرند
و سود آن فی ماه هزار روپیه پنج روپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
و دولتمند و تجار عالیشان بسیار هند باهستگی از رعایا تحصیل کرده بمردم میرسانند و متصدی سرکار
بادشاهی حساب خرج به پارلیمنت میدهد اگر خرج بجا و بیجا باشد که پسند پارلیمنت شود در سال آینده از

سر مخاص پادشاهی انگریسیه و تخت نشینی موروثی است لیکن طرز مشورتی دو دربار که از آنها رسمیت
گویند چنانکه در صدر مذکور شده اول دربار خاص است که در آنجا منصب داران بحقوق صاحب خود
اجلاس مینمایند و آن مردم شرفا و عمده خاندان اند تفصیل مناصب آنها این است اول دوک که
بیشتری از آنها قرابای پادشاه اند دوم مارکوس سیوم ارل چهارم ویکونت پنجم بارنت و غالب
از این جمله قسیسان نیز جماعه اند سوای شاهزاده ولیعهد هر قدر شاهزاده باشند در اجلاس
دربار خاص شریک میباشند دوم مردم مساوی و طرف هر یکی را پایه و مرتبه جداگانه مقرر است
و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند جهت جستن داد و گرفت رعایا شش صد نفر
دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگلند بر شش حصه منقسم است و
[illegible] صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دوره شش ماهه رفته مقدمات رعیت را بتجویز را
بتفصیل میرسانند و از لندن باطراف اخبارات هفت روزه بقدر یک لکه روپیه می آید
و احوال ماه بماه کتابها بطریق مرتب میشود فی ماه بقدر پنجاه هزار کتاب تقسیم میرسد که بمطالعه آنها تجربه
پادشاه و وزرا سیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا متصدیان مهمات ملکی تعلیم یابند
که این نسق و روش و آئین جاری امورات خلایق باید کرد و هر سال کتابهای شما و علم نسبتها و
بدیع و منطق و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تواریخ و هیأت و جفر در هر فن تخمیناً مفصل
عدد منطبع میشود و فوج انگریزی سوای سپاهیکه در هندستان و دیگر ممالک مقرر اند محض بهر
حفاظت لندن متعین اند سه لکه سپاه اند که در جرات و جلادت بی نظیر اند و در خشکی و تری مردانه
میجنگند نظم کز ابلیس آنجا نیاید بجنگ ۔ گریزد ببیشه چو از موش لنگ ۔ همه گربه چشمان گربه صفت
مهوشی ۔ همه دیوساران بصورت سهی ۔ بجنگی پلنگان بسیحر جاهی ۔ همه با نهنگان جنگ آزما

زاب و دهن شسته رخ گربه وار شبش کرده از موی اعضا شکار نتراشیده ریش و خراشیده رو
دماغ و زنهار و بغل غرق موی سر سبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود پوشیده تن
ملاحی و ناخدایی و دشمن را در جهازات بتوپخانه بر اندین محاربه بسیار بهم رسانیده اند القدر جهازات توپخانه
بزرگ و مستحکم که اگر بالفرض آنها را با جهازات تمام عالم اتفاق محاربه افتد در همه امر فایق باشند و در نهایه زیاده
از اخبارات سنه یکهزار و هشتصد و سی و یک معلوم شد که یکصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در هر
سه طبقه هر یکی از آنها یکصد و چهار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد و سی ضرب توپ الی بر بکوب منصوب اند
و ششصد نفر سپاهی برای حرب یکصد و شصت جهاز دیگر اند که در آنها شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا
دو ضرب موضوع است و در هر یکی چهار صد و پنجاه کس و اینها نهایت سریع السیر اند هشتصد و سی
منزل جهاز قدر آنها خوردتر اند که از آنها قلعه ستانی میکنند و شهرهای لب دریا از آن تصرف می آرند
و از ممالک دیگر آمدنی و عواید از بسیار است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی روز
مره است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ و بگهی و گاڑی و سلیس و خدمتگار و غیره
مثل کرسی ها در وازه ها و دریچه ها است البته محصول گرفته داخل خزانه میشود و در انگلند جهازات
تجارت بیست و یکهزار اند و ناخدا و معلم و شاگرد پیشگان آنها سه لکهه نفر و در صنعت ماهی گیری عجایبها
اند که نوشتن آن و بیان اقسام ماهی طول دارد و لقدر یک لکهه و بیست هزار نفر بصنعت ماهی گیری
مشغول اند که باطراف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول از صنعت هشت کرور روپیه بسرکار
عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کمپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد پارلمنت بیک امری مختار
و مختص باشند چون بکثرت خراج و احتمال خساره و بسیار و فوت اشتغال از عهده اهتمام یک کس برون
باشد آن امر در میان چند کس مشترک میگذارند باین دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

کمپنی سوداگران هندستان نسبت بدیگر کمپنی ها عالی تر بودند و ابتدای ظهور آنها اینست که در زمان جلوس
الزبیت نامی که در سنه ششصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد که غیر
سوداگران تجارت هند کنند و دیگر اشخاص را دخل ننمایند و تا مدت مدید جماعه مذکوره بتجارت هند مشغول
تا آنکه بسبب وقوع حوادث زمانه در میان شاهزادگان هندستان مخالفت و خصومت و بیداد و بعضی از
شاهزادگان از کمپنی انگریز و کسی از کمپنی پرتگیز و کسی از فرانسیس کسی از فرقه دیگر که این فرقه تا آنچه قبل از
رود انگریز بتجارت وارد هند بودند استمداد نمودند تا آنکه بسبب امداد و اعانت کمپنی انگریز پاره
زمین جهة اخراجات کوتهی از پادشاه چغتای عنایت شد بهر صورت ملکیت کمپنی افزود و دخل و
تصرف در سلطنت دست داد آنگاه پارلمنت در معامله کمپنی دخل و باز پرس شروع نمود تقرر
گورنر بر فرمان فرمائی هندستان برپسند خود واگذاشت و در بندر کلکته و مندراج و بمبئی علیحده
موسوم به سپریم کورت مثل ولایت خود مقرر نمود که از ساکنان انجا هر که خواهد مستغیث گردد و کمپنی را
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بعد انقضای میعاد قدیم عهد
نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت قابو یافته چند شرط جدید برای بهبود رعایای هندستان
و سود خود داخل میکنند و معامله سرکار کمپنی بطور دستور کمپنی های دیگر بوسیله یک کاردار که در لندن
بیست و چهار نفر انجمن روائی مییافت و هر سال از آن بیست و چهار شش نفر تبدیل می یافت
هیجده کس در کارخانه کمپنی مستعد میباشند در سرمایه تجارت کمپنی هر کسیکه ده هزار روپیه داخل کرده باشد او
در وقت انتخاب کاربردازان دعوای استحقاق میرسد و شخصی که اعتبار آن بسیار و منظور [illegible]
کنند در کارکنان داخل و شامل کرده میشود و چون از احوال لندن فارغ شدیم واضح باد که کوشک
انگلند البرا اتفاق ندارند و در زمین سکتلند کوه بلند بن نیوس است که از دریای شور ارتفاع چهار هزار

شهریور تا ماه بهمن شش ماه کامل تیر اکم منجمد و فور باریدن برف و حایل شدن ارض نور آفتاب
بنظر نمی آید از اردی بهشت تا خورداد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند در آن سرزمین تا بدو ماه بر
می بارد سلطنت روس بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هرچه با رعیت میکند میتواند مشاوره مجلسیان و آئین مقرر نیست و رعیت هیچکار
نمیتواند کرد زبان آنها علیحده است هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناهگاران
سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیست در عقوبت مستمره لقد تخفیف
دار السلطنت روس مسکو بوده چون بوناپارت پادشاه فرانسیس در سنه یکهزار و هفتصد
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کترپور گریخته بود بعد انهزام بوناپارت کتر
پور مذکور را دار السلطنه ساخته مسکو را بتجدید بهتر از سابقه آباد ساخت در آنجا دو [illegible]
که در آنجا بقدر دو لکهه مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا هفده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی ولگا است که یکهزار و چهار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
دیگر دون هفتصد کروه عبور کرده و نیز وان هشتصد و [illegible] کروه عبور کرده و چهارم نیستر [illegible]
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز پانصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای [illegible]
آن چهار صد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر ازان رود و بار و نهار بسیار
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مالزی از دریای شور زیاده
از هشتصد درعه دستی بالا نیست و قطار جبال اورالیا هشتصد کروه دراز است و نیز کوه
ازان بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هفتصد درعه دستی بالا نیست اهل روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد و عرصه و مدت قلیل گذشته که در مقابله فرانسیسان بقدر شش لکهه مرد سپاهی

قلم هند و مشتمل بر چهار [illegible] کمتر از هند مگر به انگلستان چهارم حصه یعنی [illegible] هم [illegible] است [illegible]

مساحت آن هشت کرور روپیه است و [illegible] پنجم هم و [illegible] است چنانکه [illegible]

[illegible] آفتاب به تحت الارض است و منظر [illegible] بهشت [illegible] و شب [illegible]

نمیکند و بسبب هوای سرد مردم در آنجا بود و باش نمیتوانند کرد و در آنجا [illegible]

شش انگشت [illegible] فاما [illegible] استریلیا حد شرقی آن [illegible] [illegible]

جزایر حد جنوبی آن دریای شور میان زمین مسافت آن سرزمین [illegible]

کروه در آنجا تخمیناً دو کرور و سه لکهه مردم باشند چهار [illegible] دارد حکم و تسلط [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] پادشاه است [illegible] جماعت مجلسیان نیست پادشاه استریلیا [illegible] فوج و [illegible]

می توانند چنانکه [illegible] سه لکهه فوج جنگی داشت اما [illegible] جهاز جنگی هم [illegible]

آنجا تخمیناً هشت کرور روپیه می باشد کوشش و سعی تعلیم [illegible] دار السلطنت [illegible]

شهر [illegible] است در آنجا تخمیناً دو و نیم لکهه مردم باشند دیگر شهر [illegible] در آنجا [illegible]

سی هزار مردم بود و باش دارند دیگر شهر [illegible] در آنجا [illegible] هزار [illegible] باشند [illegible]

در آنجا سی هزار مردم باشند [illegible] دریای کلان [illegible] [illegible] دارد [illegible]

یکی [illegible] گذشت دیگر [illegible] و دیگر و سه کوه [illegible] بلند [illegible]

شور [illegible] [illegible] دارد و در آنجا [illegible]

اما ولایت [illegible] سلطنت آنجا از [illegible] رونق پذیر شده است [illegible]

و [illegible] استطاعت [illegible] شرقی و جنوبی آن استریلیا و [illegible] غربی آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] مردم آنجا [illegible]

سوئی یک کرور شش چهار پنج شهر دارد پادشاه آنجا کارپردازان خوب دارد بمشوره آنها امور سلطنت
حسن انصرام پذیرد دارالسلطنت آنها نیلرن والوکان که در آنجا یک شیم لکهه مردم باشند دوشهر دیگر
نیز دارد در آنجا صناعات لچندان رواج دارد در ایام پیشین سپاه ولشکر ولایت بروکهیا القدر لکه
مردم بود الحال بسیار کمی بهمرسانیده هم در آمد خرج سالیانه آنها چهار کرور روپیه است چهار دریای
کلان در آنجا است که بقدر شصصد وچند کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
سپانیا سلطنت نیوکلایت در شهرت وشوکت کمتر است وجنوبی وشرقی آن دریای شور میانه زمین است وغربی
ولایت پرتکال شمالی دریای شور اتلانتک بجانب است درازی آن زمین یانصد وبیست وهشت کروه
وپهنا چهار صد وچهل کروه وساکنان آنجا یک کرور همه ملت نصاری علمای بزرگ آنجا هشت
نفر وچهل وهشت تن علمای میانه در راهبان یک شیم لکهه انتظام امور سلطنت بر تن واحد پادشاه
است وچنان تعلم علم را رواجی نیست ودر آنجا معدن طلا ونقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب خدا ناترسی حاکمان آنجا افلاس ونکبت در آن ملک شایع است زیاده از پنج
کرور فیه باج آنجا نمی آید وسپاه هم کمتر دارند وجهاز هم کم است چون بحث علم وفنون در آنجا
کمتر رسوخ دارد غیر یا زیاده از بیست ودو مدرسه در آنجا نیست آنهم متصرف راهبان کذاب که بر دند
بتعریف کتب خود سعی کرده مسایل دینیه را کم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره مانند دارالسلطنت
آنها شهر لزبون است ودر آنجا قریب یک شیم لکهه مردم اند ودر شهر پالاکا چهل هزار ودیگر جزیره
متصل آنجا است که یک لکهه مردم در آنجا ساکن اند ودر سرزمین سوهل هشتاد هزار مردم با
جانب جنوبی ملک هندوستان گو قلعه ایست که از چند سال بتصرف انگلیسیان در آمده چهار دریای کلان
[illegible] کروه [illegible] بدریای شور میریزد وکوهستان آنجا چندان ارتفاع ندارد وانا

آن سه شهر در دریای شور میانه زمین واقع است آنملک را مسلمان از نصاری انتزاع کرده بود
و از دو نیم صد سال تخمیناً باز بتصرف نصاری در آمده نا مسلطنت بدل شد از چندین طرفی
گرفته است بقدر شانزده صوبه دار و دو صوبه کلان سلیند که اول آن تمین لکصد و سی و دو کروه
و پهنا هشتاد و هشت کروه بیشتر صوبه از صوبجات آنجا بادشاه اسپانیا بتصرف آورده در سنه یکهزار
و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او برآمده و باوجود جنگ و جدل بسیار استرداد نسبت
کرد رونق افزونی و رونق آنملک بواسطه داد و ستد... سوداگری مردمان آنجا است اما
اکثر مشغول بمباحثه علمی و ادبند شمار مردم صوبجات آنجا پنجاه لکهه خواهد بود و تعداد خراج سالیانه
آنجا کما هو معلوم نشده جهاز کمتر دارند لیکن نسبت بحکام دیگر مملکت آنها بسیار است چراکه
متصل سرزمین ملک امریکا اکثر امصار در تصرف آنها است و در حصه افریکا انما نشاد آنجا
و از حصه ایشیا سنگلدیپ که سراندیب است در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدر رفته
زیر تصرف انگلندیان در آمده و شهر [illegible] و در بنگاله و هندستان شهر چون چوره انصر
آنها است فاما ملک سوئیڈن شمالی آن دریای شور شرقی و جنوبی اندیا شور [illegible] ملک تا نکه عمر
از توتس بلادی آنملک ششصد و شصت کروه پهنا پانصد و سی کروه شمار مردم آنجا تخمیناً
سی لکهه جانب غربی سوئیڈن ممالک ترب است در آنجا تخمیناً ده لکهه مردم میباشند بادشاه
آنجا مالک است جان و مال رعایا بهست و است و فوج بسیار کم دارد که از پنجاه هزار زیاده نخواهد بود
و جهاز بیش از بیست منزل ندارد و حاصل هر ساله آنملک یک کرور روپیه است دار السلطنت
آن ولایت سنگهام است که در آنجا بقدر هشتاد هزار مردم خواهند بود و سود و سودای بازرگان سوید
منحصر بر تجارت آهن و پولاد و مس و برنج است سه دریای بزرگ دارد و کوهستان کلانی هم دارد

کرانه‌اش دریای شور چهار هزار و دو صد میل است   آباد کار گشتالی و غربش دریای شور اتلانتک است

شهر ... سه بار ... و جنوبش دریای شور بالتک ... تا عالم بزرگ کسی نیست آبادانیش نفوس

... سلطنت آنجا ... است ... پنج لکه ... آنجا خواهند بود و حاصل آنجا

... لک روپیه ... پنجاه هزار تا ... گردیده در ایام سابقه جهازات

جنگی داشتند الحال کمتر از آن ... خوب هم دارد ... و شهر ... آنجا بخوبی میشود در آنجا

کوهی ... کلان توان گفت نیست دریای ... آنجا اندک است چهار پنج جزیره دارد از آنجمله

... آن جزیره دو صد و بیست کروه ... یکصد و هفتاد کروه و آن باز ...

در میان دریای شور دو صد کروه دور است و در آنجا پنجاه هزار مردم خواهند بود و در آنجا اکثر

کوهستان آنچنان اند که ... همیشه ... پوشیده میمانند و در آنجا کوهیست ... از

آتش ... دریای ... که ...   ذکر ملک پرتگال شرقی آن ملک ...

جنوبی و غربی آن اتلانتک است طولش ... کروه و عرضش یکصد و بیست کروه و در آنجا

نوزده لکه مردم بوده باشند دارند با وجودیکه آن ملک مختصر است لیکن بواسطه سوداگری

و جهازات ملک آنها آباد می بود در اوایل پرتگالیان در هندوستان آمده آغاز عملدار

داشتند اما در آن ایام بادشاه سپانیان بر آن غالب شده بود لیکن الحال ملک خود در تصرف

دارند و بادشاه آنها از خوف نپولین بجانب جنوب امریکا در شهر برازیل معمور خود گریخته بود

تا حال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به ... واحد بادشاه است ... در آنجا

پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند خراج ملک

آنها یک کرور و پنجاه لکه روپیه است   ذکر دیگر ملکهای جزایر انگلنده در اطراف غیر ذلک تصرف عظیم

وارد و شهر برازیل در جنوبی امریکا در تصرف پرتکیز است و در آنجا قطعات الماس گران بهامی برآید
دار السلطنت لسبن است و در آن شهر دو لکهه مردم باشند و شهر اوپورتو که شراب خوب و لذیذ آنجا حاصل
میشود چنانکه شراب پرتگالی مشهور است و در آن سرزمین کوهی بلند نیست اما از دریای ارکنا سه میگذرد
و در اطراف آن دو دریای دیگر جریان دارد قبل ازین بشصت و هشت سال شهر آنها بسبب
زلزلهٔ بسیار خراب شده بود و چهار مرتبه شکست و ریخت آن پادشاه انگلند بقدر شصت لکهه روپیه
داده اما سویت جرلنتیک ولایتی کوچک است شرقی آن ولایت اسٹریا جنوبی آن اتالی غربی ملک
فرانس شمالی سوریا است درازی آن زمین یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا یکصد و هفده کروه
در آنجا بیست لکهه مردم اند از ستیمسال در تصرف حاکمان خود است در آنجا پادشاهی نیست
ولیکن انتظام مهمات روسائی خاندانی آن ملک است و در سپاه آنجا زیاده از بیست هزار کس
نخواهند بود لیکن جلادت و پردلی بسیار دارند در آنجا دو شهر کلان و چهار پنج کوه کلان است
هم بسیار از آنجمله الپ قصه انگذشت دیگر ملان که قله اش از دریای شور نه هزار ذرعه
ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهار صد و چهل کروه دراز است فامّا جرمنی شمالی آن ملک
دنمارک و دریای شور بالتک است شرقی آن رس طول آن ملک پانصد و بیست و هشت کروه
و عرض چهار صد و چهل کروه بحساب آمده تخمیناً در آنجا دو کرور و پنجاه لکهه مردم باشند پادشاه
آنجا شیر نامی دانستند الحال آن نام هم نمانده دو سه دریا و چهار پنج کوه کلان دارد از آنجمله
لالنورک است که از آب دریای شور هفت هزار و دو صد ذرعه دستی بلند است ممالک این
سرزمین اول ساکسونی که در آنجا بیست لکهه مردم باشند و شهر هالو که در تصرف انگلند است
در آنجا لکهه نفر مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و بقدر شش شهر در اقالیم دیگر نیز تصرف

انهاست همچنین لقبه و صد ضلعه را نیز متصرف اند و اما صوبجات اتالی شرقش دریای شور و جنوبا
و غربش دریای شور میانه زمین شمالی ملک بهرانس طول آن ملک یک صد و بیست میل و عرض کم
ساکنان آنجا یک کرور و سه لکه نفر اند چند دریا در آنجا قابل تعریف نیست مگر آب آنشهر روم تعریف شده
در انجا هم کوه الپس است و دو کوه دیگر هم و ابر یکی کوه سوس و دوم کوه اتنیا که از آن هر وقت آتش و دود
و قله کوه اتنیا از سطح آب دریای شور زیاده ده هزار درعه دستی بالاتر است و حلقه دهنه انکوه هفت
می باشد و دور دهانش سه میل است در بعضی اوقات از درون انکوه آتش می بر آید همچو آب سیلان
کرده تا سه میل کذر میکند در راه هر دهی و شهری و درختی و غیره چیزی که در جنش آید سوخته خاک
میسازد و از صوبجات اتالی اول صوبه نیپلس که طول آن سه صد میل و عرض یک صد کروه در آنجا
بیست لکه مردم اند و تابع سیسلی دار انجا دو لکه و دیگر تابع بالتین در میان دریای شور میانه زمین
لکه دوره آن پنجاه میل است و در انجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلیسیه باشد اتالی از
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خورد تر است در آن کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند در ایام سابقه وقتی سلطنت
مردم اتالی بر تمام روی زمین بود الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد در میان دریای
شور میانه زمین متصل ملک اتالی سارڈینیا است که طول آن جزیره یک صد میل و عرض چهل و پنج میل
دار السلطنت آن کالناری است و اتمام یافت بیان مملکت یورپ که حصه دوم زمین انجام یافت
بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افریکا است اکنون در بیان حصه سیم که افریکا است
شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی و جنوبی هندوستان است از حصه یورپ بسیار کلان
لیکن نسبت وسعه و شمار مردم و تعلیم علم کمتر است در انجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکه نفر نخواهند بود

الی جانب شرقی افریکا دریای شور هندوستانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر اتلانتک است جانب
شمالی آن دریای شور میانه زمین بنابراین از یوروپ جدا شده مگر از گوشه شرقی شمالی با ایشیا
ملحق است و اگر از حدود اربعه دریای شور بسته نشستی تمام آن یک جزیره محسوب شدی مسافت طول
سواد آن ولایت چهار هزار و دو صد ۴۲۰۰ میل است همین قدر پهنا دارد و اکثر مردم افریکا کافر هستند همچو
اسود اللون مجعد موی اندر اکثر جاها از نسل عرب ساکن اند حصه شمالی افریکا تمامه خلایق فرقه
دینیه محمدی اند و صرف باشندگان یک زمین که آن را حبش گویند نصاری اند جمیع آن قلمرو و آن بلاد
بیک حاکم اتفاق دارد که به رغبت هر چه کند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم است و جانب
حصه جنوبیه سرمائی و سرد است چنانکه یوروپ چهار طرف دریای شور واقع است در افریکا نیست
و نیز اسیا چنانکه انواع رود خانه‌ها و انهار جاری اند در افریکا آنچنان هم نیست از جهت آن ملک
خفیف و ناقص است از کلان دریاهای آن سرزمین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذر کرده در بحر
شور میانه زمین ملحق گشته است دوم دریای نیجر و دریای جابراین هر دو دریا ۹۰۰ صد میل
سیران دارند و کوهی هم دارد و در شهر حبش نیز کوهی است و ریگستان افریکا از جمیع ریگستان
عالم بزرگ است بیابانی است لق و دق و وسیع و هولناک از بحر اتلانتک تا سواد مصر وسعت ساحت
آن ریگستان در طول دو هزار و چهار صد ۱۴۰۰ میل و عرض ششصد ۶۰۰ میل است در میان ریگستان
کوه و پشته ریگ پست و بلند واقعست در آنجا به هر جا صورت کشت و کار زراعت نیست هر چند در بعض
سرزمین امریکا نیز ریگستانست لیکن برابر این ریگستان که سارا نام دارد نیست افریکا بسیار ملوک با
دارد اول صوبه حبش دوم ملک مصر سیم اکثر صوبجات به تصرف مسلمانانست و چند جزیره
در دنیا نیز به تصرف مسلمانان و قطعه زمین حبش طول یازده صد میل و عرض دو صد و هشتاد میل

موجبات آن زمین متصل دریای شور شوب و تکرهی و گومتی که آن منبع آغاز دریای نیلست و سوبا که
منصرف کنند دار السلطنت آنست مردمان آنجا سی لکهه هشتم فوج کمتر دارند و چهار ندارند و پادشاه
آن ملک سنجی است و سه کوهستان دارد بسبب کوه بند سر ابهم دارد و در آن ملک شش ماه برشگال میشود و
موسم ما شش است و در شب بسیار سرما میباشد فاما ملک مصر در حوالی آن سواد دریای شور میانه
زمین است با جمله ملک یبوست حدت شده است و حد شرقیش نیز دریای شور است بهمین سبب از نهر
اسیا انحراف دارد طرف جنوبی آن ریگستان و جانب غربی نیز ریگستان ملک مصر تا چهار هزار سال
بجهل آباد بود و رواج علم و فضیلت هم داشت بعد از آن تصرف پادشاه بابل آمده در عهد ضرر
نقصان نهاد و مردم مصر در قرن ماضیه بکمال حماقت دیوان آمی پرستیدند بلکه منبها
زمین و سیر و پیاز و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که پوجا میکنند
ذکر آلت نیز پرستش میکردند بعد آن بعضی یهود شدند بعد چندی چنانچه نصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و الصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد در آن ملک مجاهدین کرام متصرف گشتند تمامه ساکنین بشرف
اسلام مشرف شدند شمار مردم آنجا سی لکهه حساب آمده الحال آن ملک در تصرفه کانست حاکم
آن سرزمین یک کرور روپیه است کلان دریای مصر رود نیلست القد سبزه و جات بکار می آید
کاهی باران نمی بارند و مابین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از مصر گنبدها
اهرام و حصهای کلان است که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پیشتر گذشت و سرزمین
بوشیا مابین مصر و حبش است طول آن زمین پانصد و سی میل و عرض چهار صد و چهل میل

زمین چند صوبهٔ بربری هستند همه مسلمانان و چهار صوبهٔ دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند و
از زمین مصر تا حبش تریپولی است والحال آن ملک در تصرف ترکانست و جانب غربی
ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود هست در انجا شصت هزار نفر از مردمان فوج مورکا
صوبهٔ کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تران هم مسلمان اند
و صوبهٔ حبش علاحده دار السلطنت مستقل بوده الحال آن هم متعلقهٔ مورکا است و طرف غربی
افریکا بسیار صوبجات و جزایر است که انگلیزان بدانطرف آمد و رفت دارند و طرف جنوبی
افریکا را هندیان متصرف بودند لیکن از چند سال تصرف انگلیزان در انجا بوقوع آمده و
[انگلیزان] بقدر بیست هزار کس انجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
مگر این وقت که از خلطه آمیزش مردم انگریز شعوری و دانشی بهم رسانیده اند و از جزایر
افریکا یکی ماداگاسکر است و آن هشتصد و بیست میل دراز و یکصد و شصت میل پهنا دارد و بعضی
جزایر دیگر است که در تصرف آباد کنندگان خود است و هفت و هشت جزیرهٔ دیگر هم در
آنها یکی در تصرف فرانسیسان و دو در تصرف انگلیزان است و در جزیرهٔ تنریف که از
جملهٔ این جزایر است کوهیست که قلهٔ آن از دریای شور هفت هزار و دو صد درعهٔ دستی بلند
تر هست از شصت کروه بنظر می آید و دیگر جزیرهٔ مدرا که شراب آنجا با نام است و در آن
جزیره شصت و چهار هزار مردم اند والله اعلم بالصواب بیان صفات افریکا که ثلث حصص
ثالث است با تمام رسید الحال قدری از حصهٔ رابع که امریکا است بقلم می آید بیان حصهٔ
چهارم که بامریکا مسمی است بدانکه متقدمین سیاحان و دانایان مسالک ممالک
سواد اعظم کرهٔ زمین را سه حصه قرار داده بودند که آسیا و یورپ و افریکا است و درمیان

این حصص ثلاثه از هیچ جا دریای شور در نیامده و تفرقه نکرده والا در جمیع جزایر معدود میشد
سه حصه در وسعت و فسحت زبان زد جهانیان بوده و از حصه چهارم که امریکا است کسی وقوف
نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از آن در سنه یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۸۹۷ هشتصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تاجران وِنیس و جِنوه که دو جزیره است
از تجارت امتعه هندوستان منتفع بوده مال وافر و مکاثر بدست آورده بودند خصوصاً سکان
جزیره وِنیس که تمام تجارت هندوستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
که از راه مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ میرسید طریقش چنان بود که سوداگران فرنگ از
راه خشکی مابین مصر و اسکندریه تا به بندر سوئس که منتهای بحر احمر و قسمت رسیده تحایف
بدست تجاران فرنگ میفروختند و از بها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند سال
بماه معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد جهت آوردن اشیا که مطلوب طرفین
میبود فیمابین عهد و پیمان مو کد میگردید و فرنگیان دیگر را از تجارت هند دخل نمیداد و متاع
هند را بقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در آن ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بوده چون مدت بسبب منوال بانقضا رسید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بوفور مال و خوشحالی ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریای
فرنگ مواقفت نبود جهازرا دور از کنار بردن نمیتوانست در سنه [illegible] خیال حکیم واجب التعظیم کلمبس
ساکن جزیره جِنوه بعد تامل در حال کره ارضی دانست که البته از راه دریا بهندوستان
نمیتوان رفت و بر خواص سنگ مقناطیس مطلع گشته قطب نما ساخت و در سنه [illegible]

دایره ظلمت جاری‌ها کرد پس مرکوزات خاطر را بدلایل هندسی مبرهن نموده در پیش
وکلو سرداران جنوه بیان کرده والتماس چند جهاز وسامان فراخور برای
تفحص راه هند از دریا نمود سرداران جنوه آن را بذیرا نکرده بلکه باستهزا
وتمسخر پیش آمدند پس حکیم کلمبس رخت سفر بسمت دیار فرانس بست و از
بادشاهان وسرداران آنجا نیز همانا قدردانی ندید پس بحضور مستر
هفتم بادشاه انگلستان رفته اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم بعلت بخل
وامساک قبول نکرد پس کلمبس به پرتگال رفته معقولات خود را با بادشاه
آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلمبس سرباز زده واراده سفر دریای
شور و از کناره ساحل دور شدن قبول نکرد پس کلمبس بدرگاه بادشاه
اسپین رفته هشت سال او را خدمت کرد و خاتون بادشاه که زنی
عالمه عاقله بود از حال کلمبس آگاه شده او را بحضور خود طلبیده مرکوزات
ومعقولاتش را همه دیده و پسندیده باجازت شوهر چند تم جواهر آبدار
که از خانه پدر یافته بود فروخته سه جهاز با خوراک دو ساله وسامان واسباب
تجارت مهیا کرد پس کلمبس در سنه ۱۴۹۲ یک هزار و چهار صد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری نبوی علی صاحبه السلام رخت سفر
بر جهازات مذکوره بسته رهگرای تفحص راه هند شد چون جهازات از ساحل
دور شدند و نظر از کناره ناپدید گشت مردم جهاز که گاهی اینچنین حال ندیده
بودند مضطرب شده بکلمبس تشبث کردند و گفتند که ما را بجایکه مایه سان دار الامان را امید باشد

می‌ماندیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی‌ترسم که روزی می‌آید لیکن
اگر شما چنین کنید دیگر کیست که شما را بمنزل و مقام رساند آنگاه بنصایح مشفقانه برادرانه
گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید القصه
بعد یکماه و شش روز قریب بیکی از جزایر باهامه رسیده لنگر کرد چون
مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید دانست که این هند نیست
که تجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد اما ساکنین آن جزیره
هرچه که از ماکولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس
نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا اقامت
کرده بود باز سفر جهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره کلانی
که الحال آن را اسپانیوله می‌نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان
لابدی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان
آنجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم گوئی و
تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضر دلخواه پیش آمدند و تحایف
آنجا چون مروارید و ریزه‌های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت از انها راضی
و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود در آن جزیره گذاشت و مرکز ملک فرنسا
داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مروارید و فواکه و نباتات و نخار(؟)
بیشمار که از هر قسم در آن جزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات
باز بملک اسپین عزیمت کرد و بخدمت بادشاه و ملکه پیوست آنچه دررد

بود بنظر آنها رسانید و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
هفده جهاز و یکهزار و پانصد نفر که در میان آنها بعضی
اعیان و اکابر عالی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهده
گورنری آنجا یافته مرخص شد در اندک مدت بجزیره اسپانیوله
رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
بطریق مصالحه مسخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر
سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره
کوبا رسید و آن جزیره را بسیار آباد دید معادن طلا و جواهر گران بها
بسیار یافت سکنه آنجا هم بی جنگ و جدال اطاعت کردند و اطراف
جزیره کوبا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ده روز یکصد و
شصت جزیره بتسخیر آورد و چند جزیره معتبر جمیکا هم معلوم شد اما
بعلت نا اتفقیت در آن بحر پر شر و شور از کوه ریگ و غیره کلمبس مشقت
بسیار کشیده بجزیره اسپانیوله رسید چندگاه از تردد آسوده در آن
اثنا بعضی از دشمنان کلمبس که بر اقبال روز افزونش حسد می بردند بر
پادشاه بخیال خودسری و عصیان و طغیان متهم داشته بحمایت لغایت
رسانید پادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا با سامان فراوان
برای تجسس احوال و آوردن کلمبس فرستاد و کلمبس باستقبال برآمده تلقی بالقبول

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور باعزاز موفور بحال و برقرار بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۴ یکهزار و چهارصد و نود و چهار عیسوی کلمبس از جزیره اسپانیوله به جهاز سوار گشته هفده شبانروز بسمت مغرب شتافت و بجزیره بزغیداد رسید پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب رود خانه ازو کو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده در آنجا زمین طولانی از امریکه دیداز جهاز فرود آمده آنجزیره را بسیار آباد یافت و مردم آنجا سفید پوست مایل بسرخی خوبصورت و پاکیزه سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از پرهای مختلف الالوان در بر کشیده باستر عورت بودند حلقه های زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها پادشاه تمام و احترام ما لا کلام با طلاهای موفور و مروارید نامحصور و تحایف بسیار و ظرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام تحایف و نفایس فرنگ بایشان تواضع کرد فی مابین رابطه مودت و ضابطه محبت التیام و استحکام تمام یافت پس کلمبس چند کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته باسپانیوله معاودت کرد در این اثنا این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد و سایر پادشاهان فرنگ از احوال کلمبس واقف شده سرداران خود را معه جهازات بتفحص و تجسس

جزایر دنیای نو فرستادند مردمان پرتگال برازل و انگریزان انگلند
امریکه شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شخص فلارس دیگر
دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آنملک بنام الیشان
شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان کلمبس بازاورا بهوس و با
خودسری و خیال تمرّد و طغیان و اراده فاسده کفران عصیان
بحضور بادشاه متهم ساختند در این باب غلو بسیار القدر بکار بردند
که بادشاه اسپین اورا طلب داشته در ۱۴۹۶ سنه یکهزار و چهار صد و نود و
شش عیسوی بزندان فرستاد و کلمبس یکدو تا حال سرا یا اختلال
تامدت چهار سال در زندان بماند و در سنه ۱۵۰۰ یکهزار و پانصد مسیحی در گذشت
[illegible] آمان ظالما سلّط الله علیه [illegible] گشت چون کلمبس مرد
دانا بود و برای صایب و شیرین زبانی و نرمی و حسن خلق مملکت عریض را
بغیر مخالفت جنگ و جدل تصرف بادشاه اسپین در آورده بود بعد از و
حکام دیگر دست ظلم و تعدی بمال و متاع اسپانیوله دراز کرده جور و
ستم را از حد گذرانیدند در یکسال قریب شش لکهه کس را کشتند و بخورد
سگان و سباع دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در اینجا نماند بعد
ازین در سنه ۱۵۰۱ یکهزار و پانصد و یک بادشاه اسپین اولنز از کسان خود
[illegible] باندرو کارنزنام حاکم آنجا کرده با شش صد سوار و هجده هزار پیاده و چند
ضرب توپ در اینجا فرستاد آن دو نفر با اینقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و باسے تخت آنملک موسوم به میگیگو شهرے بود
بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر کولابی عظیم و راه
آمد و شد در آن شهر آن کولاب بود و بر چهار طرف آن پلهای
سنگین در غایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
همگی از گچ و ساروج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و منیع تا شش و هفت
طبقه ساخته و پرداخته دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس
روی زمین آراسته و پیراسته و چهار طرف سوی اسواق نهر عجیب و
غریب التعمیر جاریه و مملو از طلا و نقره و جواهر و زواهر روح افزا در تمام
شهر سامان لابدی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات تماشا و
هر وقت بر وجه دلخواه مهیا و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
در غایت متانت و زیبای ستونها همه از سنگ یشم مرصع بجواهر و زواهر
مینا و کاخ های آن سرای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام
منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
تمام بکار برده پادشاه آن عهد موتے رومه نام داشت در غایت
شوکت و حشمت که دوازده هزار پیاده ۱۲۰۰۰ هر وقت بحراست او
قیام داشتند و هنگام سیر و سواری بر تخت مرصع نشستی امرا
والاتبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و موجب
فخر میدانستند متهذا العلو همت و سخاوت و شجاعت و عدالت متصف

متصف بود ممالک دور و نزدیک را مسخر گردانید جمعی کثیر در ظل رافتش برفاهیت تمامی
گذرانیدند لیکن صلاح اسلحهٔ آن ملک همگی تیر و کمان که پیکان آن از سنگ چماق یا خارهای ماهی بوده
دیگر نیزه خورد از نی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام رزم آن را بر مخالف می‌انداختند
و از آهن و فولاد شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمی‌توانستند و از باروت و گولهٔ
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و ندانسته
بودند خلاصهٔ سخن آنکه فرماندرو کارتر با فوجی که مرقوم شد در شهر میکسیکو رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنهٔ آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروب
و مفروش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحایف
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه بزبان آنها آشنایی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و وفور اسباب
تمکنت و سامان ثروت آنها آشنایی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته ارادهٔ تسخیر آن ملک
نمودند و مردمان ناتجربه‌کار و نادان آن شهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت و تحایف
و حسن اخلاقی که درباره خود می‌دیدند آگاه خبری دادند و حکمای ایشان گفته فرستادند
که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز جهاز را ندیده بودند همه پنداشتند که جهاز جانوریست کلان و پرنده بر روی آب و
و این گروه انبوه بی شکوه از شکم آن جانور بر آمده اند در وقت سر دادن توپ که صوت

ضابطه هر صبح و شام سر میدادند بزعم خود چنین میپنداشتند که اینجا نور لعبه هر چهار پاس غرش
میکنند و میغرد و شعله آتش از دهان بیرون می اندازد و همچنین سوارها با اسپ دیوی چهار پا می دانستند
و چون سوار از اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد افواج و سرداری
تفنگها بیکطرفة العین و برآمدن شعله جواله از دهن آنها تعجبها کرده بپایی اینخبرها به پادشاه
میرسانیدند تا آنکه فرمانده و کارزار را خواهش ملاقات پادشاه شد عرایض بحضور فرستاده رخصت
ملازمت نمودند و حسب الطلب باکثری از تحایف و نوادر بخدمت بادشاه حاضر گشته گذرانیدند تحایف
سوفوره نفایس ها محصور فرنگ که از ملاحظه یک از ان عقل فرنگ میشد و باظهار عبودیت
و بندگی پادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند اولا بلطایف الحیل با او نرد دوستی
و اتحاد باختند آنگاه بملاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح اراده تسخیر ملک در دماغ
شان جای گرفت روزی افواج خود را آراسته و توپخانه زار و برو گذاشتند بمکان
پادشاه آمده او را بدغا و حیله مقید ساختند ساکنان آنملک از دغابازی و حیله سازی
آنها آگاه شده بجهة خلاصی پادشاه خود گروه گروه مردم بجنگ پیش آمدند لیکن در دست
آنمظلومان بجز سنگ و تیر چیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ و هر قسم سلاح
جنگ لهذا هزاران هزار از مردم بصدمه گوله توپ پریدند و بسیاری بضرب تفنگ
و شمشیر فولاد جنگ هلاک گردیدند درین دار و گیر از دحام کثیر پادشاه آنقوم که در صحن پایه
زندانخانه استاده معائنه رزم طرفین میکرد ناگاه سنگی بر سرش رسیده کشته شد و
بسیاری از قوم او که باعانتش آمده بودند و نیز بقتل رسیدند و بقیه السیف منهزم گشته
و فرمانده و کارزار را ظفر نصیب گشت بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اگر بقید

تحلیل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک را بتصرف در آوردند و در لب التواریخ
انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگسیکو را مونتیزو و پادشاه ثالث را کیوانیموزن بود
و این بیچاره را بمکان نشان ندادن خزاین و دفاین برهنه تن بر اخگرهای آتش خوابانیده
بانواع عذاب تهذیب کردند بعده او را با تمامی خاندان بردار کشیدند و باندیشهٔ سرکشی
و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمعی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر
هر که دران دار و گیر بدست ایشان آمد همه را بزدن چهره های توپ روانه بیس المصیر ساختند
هر که باقی ماند آنهمه را بقلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بتحلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهره از
داشتند ر و د خبر دار شده گریخته تنک پا جان بدر بردند و در قله کوه ها و جنگلهای صعب
المسلک و بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال دران
جنگلها سکونت دارند القصه چون فرمانروه کارزر و سرداران اسپین آنملک را که
بهشت روی زمین بود از ساکنان قدیم پرداختند و مردان و زنان از رعایا و مزارع
و اهل حرفه از اسپین طلبیده ابنیه و عمارات بطور خود ساخته مقیم گشتند بمرور شهور
و اعوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک
دیگر بتصرف آوردند و با مردمان آنجا بهمین روش و سلوک عمل نمودند الی آن تمیر این مسقوط
مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت و شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام امریکهٔ جنوبی مستولی
اند چون از بیان صورت اطلاع به زمین امریکا شندی بقلم آورده شد شروع در مساحت
و کیفیت انحوالی نیز کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و پانصد میل و عرض
سه هزار و نهصد میلست سه نوع مردم بحال در آنجا هستند اول باشندگان قدیمی

دوم مردمان یوروپ که در انجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر زاد که اهل یوروپ
آنها را خریده در انجا برده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امریکا و زیر رعیت و نابود
میکروند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشه‌ها سکونت کرده جانوران وحشی و
غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبرند شکم پری و تن پروری مینمایند گذران
دفع الوقتی میکنند چون مردمان یوروپ چهار طرف صحرا قطع جنگل درختان و قلع اشجار
نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوحشت جنبیده از جنگل و صحرای
دور دست بود و باش میکنند و آن مردمان یوروپ که در انجا توطن اختیار کرده اند اسم
امریکه بر آنها نیز الحال اطلاق کرده میشود از آنها در انجا توالد و تناسل واقع شده
نشو و نما یافته اند و ممالک آن سرزمین را مفتوح ساخته اند بالفعل نیز باشندگان یوروپ
جوق جوق با زن و فرزند در آن سرزمین رفته سکونت اختیار کرده آبادی بفراغت تمام
مینمایند بیشتر در امریکا زیاده از سی لکهه مردم نبودند این وقت کمتر از شصت کرور مردم
در انجا نخواهند بود آنقدر رونق تجارت و زیب و زینت ترقی مردم میشود که بملاحظه آن آنقدر در
کل روی زمین افزایش مردم نمیشود چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر
زیاده شده اند که اگر بهمین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدستور
تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده کرور مردم نخواهند بود دو حصه سرزمین ملک
امریکا یعنی شمالی و جنوبی متصل هستند جانب شرق طرف شمالی امریکا بحر اتلانتک
است و غربی بحر پسیفک و جنوبی پاناما شمالی بحر لگبات اکثر حصه ملک آن سرزمین
در تصرف انگلشیان بسیار حصه در قبضه تصرف سپانیان و بیشتر حصه در تسلط امریکن

جانب سرحد شمالی آن قدر آبگیرهای کلان یعنی بحیره هستند که انهار یا دریای شور مناسبت دارد و در تمام روی زمین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار کلانست که از انجمله دو آبگیر یا درازی سیصد و پنجاه میل و پهنا یکصد میل است نیز اعمل انگلند یا لیست مقابله آن تصرف امریکیان و بدستور دریای شور جهاز ها در آن آبگیر است که بعض وقت در جهازات هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و جزیره ... و جانب شمالی دریای کلان سنی بی نام دارد که آن دریا یکهزار و دو میل دراز است و پنج دریای کلان و دراز دیگر نیز دارد و رودبارهای جاری نیز در انجا است ... شمالی امریکا کلان انظار کوهستان آنالاکهیاست و آن هشتصد میل دراز است از انجمله هر کوهی که زیاده بلند ترست قله آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد درعه دستی ارتفاع ندارد و چون در وسط صوبجات آن انگلندیان رسیده اند بنابرآن زبان و زمره و آئین و رایه و رویه آنها دارند و تمام مناسبت کلیه آنها با انگلند یا لیست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلندیان دارند بلکه چندی در انسر زمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشت و خوان بی بهره باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیان فیصل می یابد هر کس بزور بازو وسعی و تلاش وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صایب مجلسیان مفوض است انتخاب اعلی و ادنی بیست شخصی با تا چهار سال بر خود بسر در ماه چهار هزار روپیه بطریق مشاهره او را مقرر است. جهاز ها در انجا بسیار است چنانکه جهت ساختن ترمیم جهاز بکار می آید بکثرت در انجا آماده و مهیا است و ملاحان آنجا در ملاوری و تردستی و چالاکی برابر ناخدایان انگلند هستند در حال و اطوار چه در جهاز ...

وچه در زبان و روزمره با مردم ولایت با مردم انگلند در چه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
تعدد در سنجاب بسیار است که درانزمین ناخوانده و نادان نخواهد بود و جهت غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
شده در شمالی امریکا سه چهار شهر تصرف سپانیاست که در انجا معدن نقره و طلا است
هر سال مبلغ هشت کرور روپیه در انجا بدست می آید ضبط کنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلندیانست و درین عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
دران نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلندیانست که حالات انجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست کروه طول و شصت و دو کروه عرض
بتصرف سپانیا دوم ساندومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و هشت کروه عرضاً سیم جامانیکا در تصرف اهل انگلند یکصد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنج کروه پهنا و جزیره چهارم در اسخد و بتصرف سپانیا
و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدار و خبر اجناس
تجارت انگلندیانست جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد میل طولاً
و دو هزار و چهار صد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتکیز است
و در انجا از جمیع دریاها و کوهستانهای روی زمین و کوههای عجیب است اول دریای آماچونکه به
مسافت دو هزار و هشتصد میل سایل شده بحر اتلانتک ملحق میشود دیگر ریو سه دریا
که نسبت بدریای آماچون در درازی قدری کمتر اند در انجا قطار کوه انیس بسیار است
که قله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست درجه و سینی از آب دریای ... تقریباً است و

وکوه دیگر دوازده هزار درعه دستی بلندی دارد وازان آتش سر میزند در جنوبی امریکا از
سپانیان یک کرور وبیست هزار کس بود وباش دارند ومعادن نقره وطلا در انجا است
محصول هر ساله آنجا سه کرور روپیه است در شهر کارتاجینا بیست وپنج هزار مردم میباشند
ودر انجا سنه بیست که دو صد سال متصل شده که آنجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان
ظاهر نشده به قلم میرسد که ظاهر آنکان انتهایت نخواهد بود وجانب جنوبی امریکا براجل
نام شهری تصرف پرتگیز است مسافت آن یکهزار وهشتصد میل طولا وهمین قدر عرضا
ودر انجا معدن الماس است مگر برابر کان الماس هندستان نمیشود وطرف جنوبی امریکا
ملک کاین در تصرف فرنسیس است وازیک صد سال شهر سوری سرزمین کوچک در تصرف هند
یا النسبت درین دو شهر کاین وسوری دو هزار کس سفید پوست بود وباش دارند دران
سرزمین هیچ معدن نیست وعلاوه بران در ضلع حد جنوبی امریکا اکثر مردم اراذل دادنی
قوم صحرائی سکونت دارند واز احوال آنها وقوفی دست نداده متصل سرزمین جنوبی امریکا
اکثر جزایر کوچک هستند والله تعالی اعلم بحقایق الامور باب چهارم در ایراد
بعض عجائبات بحور وجزایر وجبال وعیون وانهار وغیره چون از ایراد
مساحت زمین واقسام اربعه فراغت دست داد بار دیگر در تجسس بحری شتاب نموده
ذکر بعضی دریاهای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بدانکه دریاهای صغیر وخلیجات وبحیرات
در ربع مسکون سوای پنج بحر کلان که در ضمن اوراق سابق احوال آنها نوشته آمد بسیار
اند از انجمله ذکر بعضی که بغایت غرابت امتیاز دارند به اختصار میرود ذکر بعضی ازانها [illegible]
[illegible] قلیل [illegible] خلیجات [illegible] هند [illegible] ست وانرا [illegible]

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت ذرع
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر سکونت انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند جهت تصفیه و طراوت
رخسارها و ادویه چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و عنبر
تر از سواحل آن بحصول می پیوندد مشهور است که عنبر فضله گاو دریایی است و آن دابه ایست
بسیار کلان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از آن چشمه کفی منعقد میشود
که عنبر است و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان و سنگ
میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبر از آن بحصول می پیوندد و هذا اصح **بحر فارس**
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریایی کثیر المنافع است اکثر کشتیها
از آن بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در و لآلی
از و خیزد و طولش چهارصد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ **بحر
الشمال** دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعرش معلوم نیست چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کند و متلاطم شود از آن جهت تجار از آن بتقاعد ورزند
و مردم آبی در این دریا بسیار است **بحر السحاب** دریایی است در ولایت زنگبار پیوسته
دخانی و بخاری بر آن ایستاده است **بحر اشرمیه** در حدود آذربایجان است و از آن بحیره ماهی
بآفاق برند که بغایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد **بحر تنیس** در زمین مصر است
متصل بدریای روم یک شعبه رود نیل در این دریا میریزد و در این بحیره ماهی است که خوردن
آن موجب بلادت فهم و ادراک است و ماهی دیگر هست که چون او را بخورند خوابهای هایل
بینند و ترسناک از خواب در آیند **بحر الافاقیه** در حدود شام بنهایت بعید العمق جنا

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری الطنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد همچنین تا سه چهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر بالای هم نشسته باشد آن را کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و خریطه تخم مرغ در زیر آسیا نهاد تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضات درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست و شمال در حوالیش سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یکطرف آب این دریا چنان سیاه است که از آب جوانب بحر ظاهر فرق توان کرد چون انجا که آب این آسیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحر چنان روشن است که با وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر در تالاب ول که بحیره جاییکه سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن گذشت بحیره حمرون در حد روم و مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب منظره آمده و العهده علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح ع در دریا رفت تا اکنون بقعر آن نرسید والله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسید نکه درین دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفس اعجب مارایت بحیره اخلاط نزدیک بان بلده است گویند دو ماه در این دریاچه ماهی است و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست بدانکه در میان بحار جزایر بسیار اند بعضی تصرف آدمیان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی جزایر حیوانی چند لونالون دارند بصورت انسان و چند صفت ایشان از جزیره ها مقرر و نهایت

و وحوش و طیور است و در بعضی طلا و نقره و جواهر بسیاری از آن قبیل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی
هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیره واق واق در بحر محیط است در انجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار
می آرد و چون آن ثمره پخته میشود واق واق از وبر می آید جزیره بیلا در انجزیره از نسل
قوم عاد جماعتی باشند که طول قد ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیره البرق و در این جزیره سه موضع است
که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن
معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان انجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سینه آنها
است و نارجیل و عود و شکر در انجا بسیار است جزیره کالوس در انجا جمعی از هندوان
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بانجا رسند و ساکنان انجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت
الرأس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت میسوزند لاجرم
انجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن هنگام رسد از انجزیره رحلت
کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیره النساء از جزایر دریای
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند و چشم ایشان کور است و یک [illegible]
ایشان مفلوج گویند در انجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در انجزیره
جزیره رسیده با انجماعت جهاد کنند و بمنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره
الکنیسه در بحر مغرب است و در انجزیره کنیسه است از سنگ تراشیده و در هوا بر [illegible]

طلسمیست هر دعائیکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر گنبد صورت اعرابی از طلسم ساخته‌اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد و گنبد رود آن صورت که بر گنبد در آید و آواز دهد
که فلان مهمان آمده است پس در آن گنبد گشاده شود و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید
باز در آن گنبد بسته گردد و پیوسته آن حال بر همین منوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است در این جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگند و تاجران چون
کشتی و در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
خاربیلا در دریای تاشقر است اقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن
وطن دارند طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آن جزیره درختیست
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع
جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن‌اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضر است در آن جزیره نوعی
از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاومیشی باشد
که از آدم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و مویهای
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان گوناگون

بود بیشتر اوقات بربالای درختان بسر می برد و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره اند که چون در آب شنا و سباحت میکنند و ورق را در یابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر خضرست و در آن گزدمان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گزدمان برابر چشم شتر بود جزیره زنگبار در دریای زنگ است و دران زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و ابروان و ریش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و اکثر مردم آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا یکسال جهة سوختن و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند منتشر گردد جزیره نوس در دریای افریقیه است دور آن یکصد و هشتاد و نه کروه است و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد متعال را حکمتهاست از انجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابند و وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب درمیان مغارات مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر انحال بماند و صفا و غلظت او با امتداد زمان زیاده شود و از ان سیماب بسته گردد و بسبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوع و بواسطه طبخ و نضج هوا از ان اجناس جواهر مختلف الطبایع و الالوان بوجود آید و آنجواهرات را

معدنی گویند و شرح کیفیت تکون آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است درینجا مختصر مذکور است
از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موشح ساخته بعد ازان بذکر
چند جبال معدوده که در اوراق سابقه بتحریر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید الماس
که در هندی آن را هیرا گویند در قدیم از دو جا مستخرج میشده اول را کان قدیم میگفته اند
قریب ظلمات که اسکندر ذو القرنین بسته تمام از کوهی که در انحوالی بود و بغیر از طیور کسی را
آنکوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورده مشهور است که اکنون الماس
که در میان مردم منتشر است از زمان ذو القرنین است بعد ازو بر آن معدن کسی را وقوف
نبوده و نزدیک باین قصه عارف گنجه رحمة الله در سکندر نامه بیان کرده و پیش جوهریان
هند الماس قدیم را بسیار قیمت است و میگویند بهترین جواهر آنست که بحرارت آتش سوزان
و بمرور زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید
نه در جدید و الماس قدیم بمنافع و خواص هم امتیاز دارد و شش پهلو است بهر طرف
که غلطانند مثلث نماید و مجموع سیر نیز در حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس
جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهرند و جوهریان برانند که هیچکس قطعه الماس قدیم بیش
از یازده قیراط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیراط در خزانه پادشاهان گجرات بسیار بوده و
هست و معدن الماس جدید در قصبات دکهن که کلبرگه نیز گویند موجود است در آن
موضع را مانند چاه میکنند و ریگ را شسته الماس پاره ها می یابند و بلون نباتی و بلوری
و فستقی و زرد و سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهریان
هند و فرنگ نباتی و بلوری است بعد ازان فستقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارد

اگر قطعه دو قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ درو نباشد و گلکه بدست آید قیراطی در شام لسبی اشرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیراط باشد تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و به تراشیدن الماس در ربع مسکون غیر مردم فرنگ کسی او توقف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را با ادویه های مناسب کوفته و بیخته بسیار وخرج سید هند و نهایت لایق و ثمین می سازند و الماس صلب ترین احجار است و جمیع سنگها با و سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است در درجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ مثانه است و موجب اعزاز و اکرام در نزد سلاطین و حکام قبول سخن او بیش با مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعراض مضمن مثل برص و جذام و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امن از چشم زخم و صدمه برق و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد و سفید و یاقوت سرخ بچند لون است رمانی و ارغوانی و زرد و خمری و خلی و لحمی و یاقوت کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبزفام و یاقوت زرد هم شمعی و ترنجی و کاهی است و یاقوت سفید بلوریست اگرچه بسیار حاصل میشود لیکن قیمت ندارد و یاقوت تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلان است و یاقوت کبود در ملکت شروان به بهای شروان به بهای تمام میخرند یاقوت زرد را در واقع از عون خواص عجیب است اما شناختن آن بسیار مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صاف را کرده مثل آبگینه آتشی می دهند و اگر یا یاقوت ممزوج و زرد داده مربع مسوح متمیز اشد

یاقوت فرق نتوان کرد

اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد اما عین الهره و ... ملی، ز جواهر معدن یاقوت سرخ

سبز حاصل میشود و نرمی سنگ بیشترست بعضی گویند زبرجد عبارت ازانست دیگر معدن
یاقوت قریب پیلادست که از بنادر بنگاله است وآنرا بگریم خوانند ونزدیک آن ساحل جزیره
ایست که نام آن ابوگنگ است وحالا یاقوتی که منتسب ست بوگنکیت وآن از غایت نرمی از
آتش سالم بیرون نمی برآید و در هند یاقوت سیلانی از بوگنکی قیمت بیشتر دارد و نزد بعضی
اهل فرنگستان سختی ونرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب وتاب را بهم رسنگی کم
رنگی خوب دارد مرغوب طبع آنهاست **لعل** بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست وکیفیت
ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته ولون لعل از هفت نوع بیرون نیست رمانی وصافی ومعصفر
وآتشی وغباری وخمری وعقربی وبصلی وطبیعت گرم وخشک است واگر در مفرحات
بکار برند رنگ رویرا سرخ کند وفرح بسیار آرد وبخار معده دفع کند هر کرا آنرا با خود دارد
از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد وداشتن آن باخود گرده را قوت دهد ودر
مجامعت امساک آرد وعزت چشم مردم پیدا کند واز دیدن خوابهای شوریده باز دارد
واحتلام واقع نشود واگر بازوی کودک بدخوی ببندد دیگر بدخوئی نکند ودر خواب نترسد
زمرد قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد پیران معدن زمرد بود والحال بدانه لائق از آن
بدست نمی آید وآنچه اینوقت در میان مردم است از جانب فرنگ وکوهستان
آنجا می آید وآن بر چهار نوع است یکی برنگ مگس باشد نوخیز دوم مائی سوم ریحانی
چهارم سلقی اما سلقی قیمتی چندان ندارد وریحانی هم چنین است وطبع او سرد وخشک است
[illegible] هرکه زمرد با خود دارد از زحمت درد چشم ایمن باشد وقوت معده
دهد و آزموده اند ومبالغه بسیار کرده اند که هرکه زمرد را با خود دارد [illegible] آن مگر [illegible]

چشم را بینا کند و از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر واقع شود و شب کوری نه بیند
حکما برآنند که زمرد پازهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند
هم دانگ زمرد زنانی خوشرنگ سائیده با شیر پیش از آنکه زهر در وی تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کار نکند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و دافعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و گژدم و غیره اگر کسی را بگزند بمقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب
بر موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه معادن
مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید ثمین تخمی از آنجا بدست می
آید بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب قطیف که در قدیم از آن جزیره شده و میشود
و معادن دیگر در تحت الریح است قریب به مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید
بسیار از آنجا بدست می آید اگرچه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهم میرسد مروارید
هندوستان از معادنهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر معادن
مروارید نیست اگرچه در بعض جاها مروارید می برآید لکن آن سنگ فام و شمعی است و شب
آبدار اندک بحصول می پیوندد و جهتش آنکه در یمحال از روی آب تا صدف زیاده از ده
دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید آبدارتر
بر طبقات ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت شبیه تخم مرغ است او نیز با
ماهی تخم میریزد و بچه بسیار از وی حاصل میشود و چون یکساله شود در اول بهار باران
نیسان ... بارد بسیار و چون آفتاب بجوزا رسد و دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
آفتاب میگردد و او هم رو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود اول ساحل

بعد از ان مروارید در شکم او با مرور قادر قدیر منجمد میگردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج صدف است که گاهی بغیر صیاد بر روی آب می آیند و اگر بخارات موافق جذب
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بدرنگ و تیره می افتد و اگر گرمتر
بود شمعی و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف
می باشد هر که غائبانه تخمیناً قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد بعد از ان به بایع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جایز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است برای قوت البصر و حدت نظر لاثانی است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرکه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن بخاصیت خود دافع آنست و خوردن آن برای
تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشد و میشود
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجهٔ اوسط از ان برآمده و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم از ان حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجان است
فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است و القصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بواسحاقی
عبارت از نیشاپوریست اگر از آب زیور کهی مشک و کافور و نم زمین نگاه دارند البته متغیر نشود

۶۵

وگفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکما این سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
ونام او سنگ فرح نهاده اند فایده هرگاه پادشاهی بر یکی از مقربان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاه دارد و خشم و قهر پادشاه برحمت و عنایت
مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکروهی بحال
او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو ببینند اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید قوت و افزایش نور بصر و کثرت ال[illegible]
است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشد و استعمال فیروزه در کحل بغایت نافع است پازهر حکیما با
زهر حیوانی را البته باز نفع [illegible] اند و مادة الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
پازهر بعد از این در دو گونه [illegible] می آید و اطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قیراط پا
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نبیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هر که آنرا با خود دارد و در شجاعت افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد و دشمن برو مستولی نشود و هیچ جانوری گزند طریق خوردن آنچنانست که آنرا
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس بانگشت بر روی زبان طلی کنند که بدندان نرسد که بدندان
مضر است و پازهر از درون بز کوهی که او را پازن نیز گویند می برآید اگر چه این جانور در همه جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بآهوی ختائی است پازهر نیز منحصر است بر بز کوهی
کوه شبانکاره که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ پازهری نیست که از میان آن چوب مخلصه بر نمی آید و پازهر حیوانی در رو

زمین لنبیار از کوه شبانکاره جای دیگر نیست مومیای کانی هم در آن حوالی هم از سطح [illegible] می‌چکد
و در تحت ضبط حکام است در این چند سال پاره از دیوار آن غار از هم ریخته مغاکی ظاهر
شد پر از مومیائی لهذا در این ایام بسیار ارزان شده امّا باز هم تعلق بضبط و ربط دیوان
ندارد تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هر نیز در شکم بز کوهی میباشد و هم
پازنی که باز هر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال سختی
نمیتوان خوردن و باز هر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی است فامّا آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانکاره جماعه باز هر جعلی
میسازند اگرچه فرق کردن مشکل است لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ با یک
آب بسایند اگر بنا بر آن سفید رنگ باشد اصل است و اگر سبز باشد جعلی است عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجواهر مناسبتی نیست امّا بظهور خواص موفور آن را در سلک جواهر
داشته اند بدانکه در باب عنبر وجوهات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
درختی است و عنبر صمغ آنست و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر میجوشد
و بر روی آب می آید و عنبر از آن محصول می پیوندد و قومی را مظنه آنکه سرگین دابه
بحریست امّا اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عالم
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان و در حد ظلمات که اقصای ممالک
یمین است چند جزیره واقع شده و در شتا که آب دریا بطرف قطب شمال میل دارد آن
جزایر خشک می باشد و در شتاء دیگر که آب دریا بجانب قطب جنوبی است آن جزایر [illegible]
می آید در آن جزیره‌ها از [illegible] اشیا [illegible] کسان [illegible] بعید و ظلمات دریا آن

درختان آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از آن
تربیت آفتاب و انوار سهیل و باقی سیارگان این رنگ و بوی و خاصیت در و ظاهر میشود
و چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد و متوجه بجهه انتفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهه همین امر میگردند نصیب خود قطعه
می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر بانشرطه
عنایت الهی ایشان از آن ورطه مهلکه بیرون کشید آنها در آن حوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجامه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه با آفتاب
گذاشتند چون رطوبت آنها خشک شد دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بو گشته
آن سنگ را که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله بتقسیم رسانیدند و به
بهای خاطرخواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاشی و طبقه و فستقی و عنبر شمامه خشخاشی وصلهای مدور می باشند و در محل
بی نم سه چهار روز بهار می اندازد یعنی سفید میشود چنانکه گمان برند که آرد در میان آن ریخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میکند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرودترین این سه نوع است در لون او مثل مغز پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول رائحه طیبه فی الواقع آن بوی بهترین بوها است
دیگر جهت رطوبت دماغ بجا است دیگر رواج در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دبل و خارش بدن اندام آبی است با مر فاعل حقیقی و حکما گویند
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز درد چشم نبیند و در مردم عزیز باشد الا چون درد ... انکه معدن

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدن دیگر است
لاجورد میگویند اما سنگی که از آن معدن بر می آید سیاه می باشد و این لاجورد دیگر در ممالک
عرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می پزند
و رنگ لاجوردی می دهند و آن سنگ را چون صلایه کنند بر کاسه‌ها و طبقچه‌ها نقش کنند چون
در کوره برند در حال گداختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد و شیشه گران جزوی
از آن سنگ با مینا مخلوط میگدازند مینای لاجوردی بحصول می پیوندد و لاجوردی
که از آن سنگ میپزند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی کار بکار نمی رود و بعد از مدتی
باصل خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصیل بدخشانی بسنگی که از معدن بیرون
می آید مادام بهمان رنگست مطلقا تغیر نمی یابد باین سبب بعض جوهریان لاجورد اصیل
ترین جواهرات است چرا که بصلایه و آتش و بمرور زمان و صحبت غیر جنس و غیره لون
او متغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می برآید اول لاجورد پوست و صلایه
مثل بیضه مرغ که در پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان
پوست بیرون آرند حاجت شستن ندارد و صلایه می باید کرد و بکار برد و این نوع
لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بخلاف بیرون می
آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد و سنگ باهم آمیخته
این نوع را حاجت بشستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از خللها
امین باشد و در چشم مردم عزیز نماید و خوردن آن درد جگر و گرده دفع کند و چون
صاف سازند و در نضج حاجت بکار برند خون طحال رقیق سازد و فرح آرد و اگر با ...

سائیده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طرطوس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقع شده بدست
می آید غواصان دامها گرفته بقعر فرو برند و مرجان را بدامها بیرون می آرند و مرجان
طرطوس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم در وکمتر ای افتد در بنا
هر مرشاخهای سیاه و سفید نیز دریا میرود اما سفید خورد و هیچ کار نمی آید و سیاه را میان
و تسبیح میسازند و مرجان ناتراشیده درست را نزد کفار ختای اعتبار تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع علت و داشتن آن با خود صاحب نقرس را سود
و دافع کید و مکر اعادی موجب مزید روشنائی چشم در استعمال و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بروچ که از شهرهای گجرات است در انجا بسیار بهم می آید و ثالث
در کلوا اما آن ادناترین عقیقها است و عقیق بروچ اگرچه رنگ خوب دارد اما برابر عقیق
یمنی نیست که از همه خوشرنگ و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب عزت و میمنت نقش او درست نشسته با
حکمت و دولت نظر کردن در ان نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در بیان
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بخاتم تختم که
کنند عقیق داشته میکردند و الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهة تبرک با خود
می دارند و در بلاد حبشه از هرجا که مکرمست هرکه عقیق را با خود دارد و بر جمیع خصمان

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر که وقت [illegible] عقیق یمنی بر زبان نگهدارد کار
بر او آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد و قوت گروه و باه نیز افزاید و سنون
آن مولد لثه دندان است و بوی دهان را نافع است و بیخهای دندان را محکم کند و زردی
آن ببرد و اگر کسی در نگین عقیق و ما توفیقی الا بالله نقش کنده در انگشت کند در چشم
دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد **یشم** بدانکه در حوالی ختن رود
خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ یشم از آن می برآید و سوای آن
رود در جای دیگر نیست و رنگ یشم هفت نوع است اما سفید انگوری و زیتی از دیگر
اقسام بهتر است و یشم سنگ سبکی است و حکما آن را برابر جواهر داشته اند در ختای
عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند یشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی
ماهرند اقسام جانوران و ظروفهای خوش ترکیب از آن میسازند هر یکی بقدر حوصله
وصله یشم تراشیده باخود می دارند اگر تاجری یا مسافری وارد آنجا شود اگر یشم
با او نباشد چندان نزد شان اعتباری ندارد و چون در حدود ختای صاعقه و برق
بسیار می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را باخود می دارند که این سنگ
بخاصیت خود جهت دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
یشم را باخود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق و برص را زایل کند
سنگ رومام سرخ دارد **سنگ شاه مقصود** معدن آن در حوالی قندهار است
و شاه مقصود نام بندگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شبری شفاف است داشتن
تسبیح آن را باخود اسباب دولت شمرده اند چند جائی از آنکه سنگ سخت تیشه

وکان قدیم را بواسطهٔ ملاحظهٔ ظلم حکام اینوقت معطل داشته اند بلور در حوالی هندوایران
بکشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خورد از زمین بیرون میدود و در اقصای کشمیر
بطرف تبت سنگهای کلان بلور که ازان طبقه ها میتوان ساخت بهم میرسد لیکن بواسطهٔ
ظهور شیشه های سفید که آنرا شیشهٔ فرعون گویند از درجهٔ اعتبار افتاده و همچنین شیشه گران
ماهر آلات بشم علی از شیشهٔ آن نوع میسازند که تمیز نمیشود و چون منقبت اندیشه جواهر
الفاظ و معانی در بیان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت را متانت دهم
آنکه کوه دماوند در حدود طبرستانست دوازده میل ارتفاع دارد و بربالا قطعه
زمینی است ده گز مسافت دران سوراخ هاست که در شب از انها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بروشنائی آنمسافتی توان دید و روز دخانی ازان متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان نبینا و علیه السلام صخرهٔ جنی را در این کوه محبوس داشته
وازعلی بن رزی منقولست که من وجماعتی از رستاقیان علازم کوه دماوند گشتیم بر قلهٔ
آنکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی از انها متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر
جبال درجنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سر آنکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه نهاوند نزدیک بآن بلد است در این کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و یکی بهیات ماهی از انها آبی بیرون آید و منقسم میشود و بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بهمدان کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ
آنکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فورغان در زمین فارس است
و در آنکوه غاریست و آبی ازان متقاطر اگر یککس در آنغار باشد بقدر احتیاج وی آب

آب فرود آید و اگر نه هر کس باشند بمقدار آب چکد که همه را کفایت کند کوه وهطه تا
بلاد اندلس المعلمی باید آنجا شکافی در وی هست که در میان آن تیری آهنین بود هرگاه
قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است
و همیشه آنجا آواز دف و چنگ شنوند و بی فاعل آن نبرند کوه تبت کوه ایست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیراند در وقتی از
اوقات پادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بر آن کوه بر آمد و فرمود تا نفط و گوگرد
و هیزم بسیار بقله کوه جمع آوردند و آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش فرو
نشاند کوه سر مکهیکو هست در ملک کشمیر و هیچکس بر آن کوه صعود نتواند کرد هر
وقت عروج زنبوران سرخ ظاهر شده میگزند و اگر متقاعد نشود هلاک کنند
و اگر چیانند گموهلانند بر طرف شده بار دو از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سال
یک وقت آن جبل کهندن [illegible] انکوه می آید و آن را گنگ خوانند راقم حروف
ابو محمد [illegible] بیگی صادق القول شنیده که بر بالای آن کوه چهار [illegible] و مناره
از یک [illegible] سنگی دیده که آب گنگ از قله آن مناره میجوشیده و هندوان این کوه
را بیانات میگویند و دیگر در کشمیر کوهیست نزدیک [illegible] و بهر روز وقت
عصر [illegible] اول شب [illegible] از آن آواز [illegible]
خاطر خواه [illegible] از آن [illegible] شود و اکثر اوقات شعر
تازه [illegible] بزبان کشمیری [illegible] میگردد و ایضاً و نیز در کشمیر [illegible]

در موضع یارو قلم بو رئیسه ایست که تا پنج شش ساعت نجومی برود در آن میتوان گشت لیکن
اگر کسی بر آن برآید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود دو تا ماهها باوجود قطع منازل نمی رسد
راه به پایان نمی آید ارتفاعش زیاده از صد درعه نیست یکی از دوستان راقم در ایام
بهاران بر کوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند یک پتواره از آن بچیند
چون کرباسی که همراه داشت پر از گل ها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری تعدادی
کم کرد هنوز گران بود و رفته رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم آنقدر
گران یافت که از حمل آن عاجز آمد و در انداخت و نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان
گویند در آن کوه اشجار میوه دار بسیار است ولی آنکه کسی متعهد شود میوه دهند اما
طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش طعم
و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از آن کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد
که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید تا کسی سالها
نشود که آنجا را داغ کرده اند کوه انهلد در اقصای مغرب است و این کوه سیجا
جوی عظیم بر آن آید قریب هزار قنطره بر جویها بسته اند یاقوت سرخ و زرد و کبود
از آن کوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره در اخبار آمده
که در آن کوه روضه ایست از ریاض جنت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه اهل کتاب آن را به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی الله تعالی
عنه قبول نکرده و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسیکه
از مسلمانان در آن کوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در آن کوه گوسفندان وحشی

بسیار اند وکسی متعرض آنها نمیشود کوه کوکبان نزدیک بصنعا واقعست
و برآن دو قصرست که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیدهٔ بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوهیست
در زمین حبشه در انجا مساجد و مواضع واقعست و در انکوه مقابرست که اجساد مردگان
دران پوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده ها
سالم اند و همچنین در بیابان منصوبه در حدود قهستان جنسی از گزدم است بغایت
سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بوده در ترکستان کوهیست
و در انکوه غاریست که هر که در ان غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم
دران نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید
و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر انمنارهٔ از سنگ و بر آن مرغی هم از
سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در انحوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغان
بصورت آنمرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از انجانوران هر یکی
انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که آنجا است انداز ند که متصل بهمینی
آن انجیرها را بخورد و باقی را بفروشد مشهورست که این طلسم ساخته بلیناس فرزانه
است فذکر بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز و الاختصار
بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا که زیرا که خلا محال است هرگاه بر هوا
برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد لیس اگر این آب را از محل دیگر مدد رسد و زمین

سخت و صلب بود چون در انموضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی انشگافد و بر روی
زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین محتبس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب
جسم کوه نتوانند بر آمد بالضروره منعکس شده آب میگردند و نیز آب های که از
آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرب نتواند کرد و بالای قلعه
های کوه جمع شده بتدریج بسوی نشیب روان گردد لهذا انهار و چشمه از کوه ها
میشود در قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهر کوهستان نیز آمده و اگر زمین
صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بجای
آرند و اختلاف بقاع و تغیر ادویه ها در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
آن را اثری تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشته و بعضی از چشمه های
غریب نیست که مذکور میشود چشمه داراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهت غسل
دران آید آنگیاه در وی پیچد هر چند اضطراب بیشتر کند محکم تر گردد و چون لحظه صبر کند
بمجاهدت همان آب از وی جدا شود چشمه دوراق آب او در غایت حرارت است چنانکه
اگر کسی دفعةً واحدةً بآنچشمه درآید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود و خود را برساند بلا های
امراض بلغمی بود و گاهی دخانی از آنچشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز از ان
پدید شود دیگر در کشمیر چشمه ایست مسمی بکوکرناگ که آبش در غایت گرمی
و غسل کردن در آن دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفنه سوداویه است و زیاده ماندن بما
القدر سستی می آرد که بیرون بر آمدن بی یاوری کسی دیگر مشکل است و بدن را تحلیل
میسازد چشمه مشکوره برابر سپهر ایست در اراضی اندلس با وجود صغری اگر لشکری بر کنار

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمهٔ نار در نواحی نطنز که
بود اگر چوب در آن اندازند در ساعت بسوزد چشمهٔ موش نهد و مصر بود در مرغزاری و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود موش متکون گردد چشمهٔ سیم در دیار
مغربست و پاره‌های نقره بوزن یکمثقال در وی پیدا شود چشمهٔ انگور در نواحی بیلقانست
چون قدری از آن در پیه طاق خشک ریزند سبز شود چشمهٔ درخت گویند این چشمه در
پایان کوههای طبرستانست و آب آن در غدیری جمع آید که دور آن یک تیر پرتابست
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب شود و سبب
آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک آن درخت را بمیخهای آهنین استوار گردانید چون
اوان غیبتش در رسید آن مسامیر بگسیخت و شجر ناپیدا شد غواصی را جهة تحقیق آنحال
بآب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بحقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمهٔ مغرب صندوقی مقفل بر سر آن موضوعست هرگاه صندوق بگشایند
از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور شود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد
بدین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمورست و چون آب صندوق کم شود مردمان
بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند که هر کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد چشمهٔ سنگ در ده
قبجار از قرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش شود و نیز چشمه‌ایست
در مملکت چین نزدیک بقصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا بکم سنگ دور برند بزهر هلاهل و سمی قاتل گردد چشمهٔ نقره آب آن

و کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند چون نهر مذکور در روی افکنند روز دیگر
بیرون آرند نهر و یک باشد چشمه عیب در زمین قبچاق است هر گاه آفتاب طلوع
کند آب آن بطرف مغرب روان شود و بعد از غروب بازگشته بجانب مغرب جریان
یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آنچنان بقوت جهد
که از مسافت بعید آواز اش توان شنید هر جانوریکه در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی
آبی در غایت عذوبت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد مقدری از
چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و
حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
بآن شعبات باشد و هیچ نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریای
آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آن آب در
نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آن ولایت و در بحر
طبریه ریزد و جدولی از او جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد نهر
الذهب در زمین شام است و صفت آن گفته اند هو نهر یباع بالمیزان و اجره
بالکیل که از جداول آن بسیار مزارع سیراب است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند
و نمک شود و آب نهر الذهب هیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
باشد و ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آبش بنهایت سریع السیلان و سلوک کشتی

حال تغییر بلکه متعذر است زیرا که بر کناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف
و بعضی مخفی و اینجوی سیمنت دارد هر چه از حیوانات در وی در آید بسلامت بیرون
رود نهر موسیجه رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم بسته اند و یکطاق
که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نهر
اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند
نهاده اند از مس خالص و بر جبین وی نوشته اند که یا ایها الرجل تجاوز نی
فانک لم ترجع جوی جیحای بدایت آن از جبال چین باشد و آنجوی در غایت
ساعت و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در ربایند و در آب غوطه زده بدروند
جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد و الله اعلم اما چاه
های غریب الاحوال چاه توفیق در مغرب زمین است و بخاری عظیم از ان مرتفع
شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وا فکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه
زرق در زمین طرابلس است هر که آب آن خورد بی عقل شود چاه ساسن انجو شگاف
دارد چون خشت خام در چاه افکند آوازهای مهیب بر آید و بعد از سه روز تسکین یابد
چاه اصوات در حدود تبت واقعست و هر که نزدیک آنجا رود آوازهای عجیب
شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوازها
انقطاع یابند و هر گاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ آید هر گاه کسی در قعر آن نگرد
سنگی مانند تیر بر روی ش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار حبشه

چون ابش ظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی گردد بغایت نافع و اگر تا آخر
حوت بماند زهری قاتل گردد چاه خوزد در شهر خوزد در میان حوضی است و بر سر آن طلو
دیگی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است انقلاب
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود بعضی از هوشمندان گفته اند که این صورت از جمله طلسمات
و الا شهر خوزد از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی غدامس است چنین نوشته در عجایب
بخاریست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزد دیگر از غرایب صور معشر
بشر اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او نیز جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کاذر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد ذرعه و ثلث ذرعی بود در طوفان نوح که آب از سر تمامی
کوههای جهان گذشته از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بعزیمت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آنکوه پله
گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب وحی سماوی عصا بر شتالنگ او زد و او از پای
آورد عوج بر دو ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور
مردمان بر آن جسر بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی اما موی آنها شبیه
بوزینه است و آن قوم از درختی بدرختی می پرند و نسناس بصورت آدمیت چنانکه در زبده
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که نسناس نوع حیوانیست و ایشان را مالوف
خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق متمیز نیستند و مردم ایشان را بگیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آرند اما لال میباشند و در ولایت مصر نوعی بوزینه

که شباهت تمام با آدمی دارند و او را نیر النسناس گویند و جثه برابر بوزینه است تا بر همه
اندامش موی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است در حد مشرق که دم
ندارد و موی بر اندامش بعادت مردم است و راقم حروف شعری در شهور سنه هزار و
دو صد و پنجاه و هشت در امرتسر متعلقه پنجاب بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل ده ساله
مینمود و او را قبای چیت انگرکهه بر رو سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امرتسر که از
قوم سکان بود معبر دند هیچ از مردم وحشت نمیکرد بهر طرف مینگریست بدان می‌ماند
که شعوری دارد و صاحب فرهنگ رشیدی آورده که نسناس را بفارسی یوم مردم گویند
و نوعی از مردم است که بریک پا میجهند دیگر در بلاد چین خانه ایست در آن مرده با جامه
چون درخت خرما ایستاده نگاه دارند هرگاه دست بروی زنند آواز طبل ظاهر گردد و
دیگر در سفرنامه سفرای ولایت قهستان در زمان الجایتو خان دختری در وقت بلوغ
ده روز حیض گرفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و شبیه این
در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بنظر آمده که در حضرموت
نوعی دندان انسانی یافتند بیست من وزن و دیگر در زمان سلطان ابوسعید
خربنده مردی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس تا ریش آدمی سایر
مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد دیگر سیکرد دیگر از سنان بن ثابت خزاعی نقلست
گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در ولایت ارمینیه
قریه ایست در آنجا طایفه که هرگاه هر کس از ایشان ریش برآرد نصف ریش او سیاه
و نصف سفید دیگر نوعی در ایران ظاهر شد که در دستهایش بر موی بود مانند

خرس او دندان زرین داشت، ونعش مفهوم میشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع شده و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل محیط کوهیست و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر روی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گاذر از شافعی مرویست که ارم بن جلیل چهار سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام بر آورده بود **و دیگر** در جمیل الامل سنه نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و دهانش و دندان رسته و بر پشت او پارهٔ گوشتی مثل کوهان شتر در همان سنه در هرات بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان مسمور مؤلف اقبال نامهٔ شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت از وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانهٔ میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت بلیهٔ عظیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگوئید که از نافرمانی خدا باز آمده تصدق و استغفار نمایند و دیگر در سنه ۱۲۳۰ یکهزار و دو صد و سی در ملک کشمیر زنی را طفلی ضعیف الجثه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شیر میخورد تا سن او بدوازده سالگی رسید آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله می نمود و زبان او گنگ بوده اصلاً لب بسخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانهٔ آنها وارد شده مادر آن طفل نزد او خوابیده و زار نالی بسیار کرد که این پسر بزبان آید و از نحافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که علی الصباح دیگی مهمان بخته این طفل را در مسجد عیدگاه کشمیر برسان و دیگ را در

نه کاغذی بوی داد که این مدا آنجا بیند اندن اظهار نموده عمل نمود [illegible] که در مسجد از و غلغله و شور
و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد آواز
مدکهای پسر اگرچه با غایت مهمان آدمیان بود فی الحال پیش پدر و مادر خود قدوم آورد
تنگ کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زنان را مشاهده آنحال
ت طاری گشت چون بار فاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور دو دیگ
میان نشانی نیافت اما چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و رداز
و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر بادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر
شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکهن بحرکت آمد و او را نیز مقتول ساخت در
اثنا خبر شورش بند اسنگهه که جانشین گرو گوبند سنگهه بود از اخبار لاهور بسمع همایون
رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بند اسنگهه با لشکر ظفر اثر در حرکت آمد در
طرح جرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود هور هر طرف امرا شکار
مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در دره کوهی رفت دیو بچه
بقامت خود هشتاد درعه طول و بهمین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض و طول
برابر سرش مانند خره قامتش چون آدمی راست هنوز دندان شیرخواره [illegible] خفته
در خواب بود دونان مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسمان توپ کشی آورده و عقد مانند
پیچ درست نموده در گلویش انداختند و بسرعت تمام یکبار از هر دو دست و هر دو پا
او قایم کرده مضبوطش بگیرند شصت کس ریسمانهای سطبر محکم آورده دفعة واحدة او [illegible]

کردند و انقصه احتیاط گرفتند کسور خواب بود و عصا او مطلقا بیدار نشده چون از جانب
بر کنند خواب در آمد هر چند دست و پا زد موثر نیفتاد او را بر فیلان کوه پیکر بار کرده در
لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر قدیر
عبرت گرفته تفاول با یکدیگر بند سنگهه نمود و گفت این دیو بیکار ازین گذر ما و را
همچنین گذاشتند تا او نهایت بدو صعید حیلت بود آخر بمرد و زحمت برد ذکر بعضی

از غرایب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور [illegible]

البلدان مسطور است که در دریای مصر یک جانوریست که [illegible]
و نهنگ و فرس البحر قرش جانوریست بهیات [illegible]
و نقطه های گرد و ملون بر بدن دارد و راکبان سفینه [illegible]
باشند و برای طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته از صدمه وی [illegible]
نهنگ جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ دهانش نیست [illegible]
آوردن و فضله افکندن و از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد تفتازانی [illegible]
رساله الصید آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان [illegible] دندان [illegible]
شصت دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندانی خرد
گرشده است و بعضی گفته اند که نهنگ هشتاد دندان است [illegible]
جانوری را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجا [illegible]
خلاصی نباشد در پشت نهنگ شبیه سنگ پشت [illegible]
چار پای است و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن بده گز رسد [illegible]

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و ماده گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و
ماده ابر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند و از بچه گان آنچه به آب رود نهنگ شود
و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده
و دهن باز کند مرغکی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و آن مرغک را خبر نیست بسر مانند خار بر گاه نهنگ ها آن خود
بر هم نهد آنجا در کامش خلیده باز دهان بکشاید و بر ذوفرس البحر جانوریست
دیگر ذیلش مشابه گاومیش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون
رسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر ولی کوتاه
دایم کشتی کند و هر جانور که بیابد بهلاک سازد و قوت صلابت به حدیست
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را همه
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر
جهة تقویت باه بطولا دانند گویند بعضی خایه ها از و کشیده او را رها کنند دیگر اگر
کسی قصد او کند هر دو پای را از هم گشاده نشان می دهد که خایه ندارد
هر که نازان بود بخایه خویش باشد او هم اسیر خایه خویش تا بود خایه جدید و
سیه روی و بی هیش اندر پی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
دریای هرموز مشاهده افتاد که جانوری ماهی دید که مانند سپری را دو دهن و
دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در زیر شکم داشت
و نیز عجیب دیگر در نیز نوعیست از ماهی که آن را حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد آنگاه چون اهل سفینه خون حیض آلوده بدریا اندازند آن

ماهی را دور برد و اگر زن حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد **دیگر** در بعضی

بحار ماهی میباشد که طول آن یکصد و بیست گز است و عرض و بیست ارش **دیگر** طایر آن

بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید

و آن را گرفته میخورد **دیگر** در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی دریا در طیران می

باشد و خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و در دهانش

می آید و این حیوان آن ماهی فرو برد در تحفة الغرایب مسطورست که در هندوستان

دریایی است که شش گروه طول آنست در آن دریا حیوانات بهیات انسان چون

شب شود از آنها بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه نمایند و رقص کنند

و در میان ایشان زنان خوبصورت باشند وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان

عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده و در انها **دیگر** حیوانات

نیز باشند بر صورت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آندیار در شبهای مهتاب نزدیک

آن دیار روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند **دیگر** در شجرة الهلیه مذکورست

که هرانس نام جانوری در بعضی بحار هست که از سر تا ناف شبیه آدمی و از ناف

تا قدم مشابه اسب است و همواره از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق

قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که

از کمال التذاذ بیهوش گردند هرچند استادان ماهر تتبع آن مینمایند بر ادای آن مانند

آن قادر نتوانند شد **دیگر** اسرگو ۱۹۰۰ بهشت

الزمان میرزا انجبال فال محمد خان شبانی در کنار آب امو نشسته بود بعضی مردم از آن نهر
ماهی گرفتند که طولش یک و نیم گز بود و سطبری نصف با پیش برابر اعضای و نصف
پائینش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت و غیره دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود از جمله
حیوانات آبی دیگر سرطان است که او را خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف
دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دو در دارد دری در خشکی و دری
در آب وقتیکه پوست افکند در جانب آب را محکم کرده و طرف خشکی باز گذارد و تا اندامش تمام
شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی بر داشته در دهان گذارد
و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر سرطان را بر پشت مرده یابند
علامت امنیت باشد و زغ که او را غوک نیز گویند از گوشت او آواز کنند از دهان [illegible]
در گوشت او پوستهای رقیق باشد و انها در وقت صیحه کشاده گشته بادیر ان [illegible]
و آواز انسان ظاهر میشود و اگر کسی را علت بواسیر منجر در مقعد کرده باشد سه چهار
وزغ را زنده در دهان فرو برد از ان علت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوانات
غریب الاشتغال اند لیکن نموذجی از ان بقلم آید از انجمله در ولایت مغرب حیوانیست
که چون آفتاب طالع شود ولدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید زنده
باشد بعد از ان بمیرد روز دیگر صباح از ان همان نو رسیده ولد متولد شود [illegible]
غروب بدستور وفات یابد لایزال توالد و تناسل و قوت آن حیوان بموجب [illegible]
غرایب حالات بعضی از حیوانات دمنده و چرنده و جهنده بر همنوال است که [illegible]
الصید و دیگر رسایل فاضل [illegible] باتمام نقل میشود شیر در میان [illegible]

وحوش بمنزله پادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف یمین دروی
و خانه هم نماید و بیگر ازین که موی گشاده باشد نیز متوهم گردد بچه شیر چون وقت تولد
قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت بعد از آن سه شبانروز مادر او را محافظت کند پدرش
بیاید و نفس در وی دمد تا صورت شیر بچه شود و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز
چشم باز نکند و چون شاه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر
باز مانده خود نرود و از ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل انسان
گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب و چون شیر را قسم دهند بشیخ علی مرتضی
غضنفر گیتی و هند متعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بتجربه رسیده و میر [illegible] پلنگ
متکبرترین جانوران سباع است و چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش
بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود هرگاه پلنگ مریض شود موش خورد تا
نیک شود و پلنگ را آنقدر محبت با شراب است که اگر بخمی نه رسد چندان بیاشامد
که او را شعور نماند فرد اگر از میکده ام بوی می آید بشنوم * روم چنان که گر پلنگ
نیابم با خویش * یوز بشکل مانند پلنگ است و بجهت مزاج مشابه سگ و وی چون
پیر شود ترک شکار گیرد با یوز جوان مصاحبت کند و از صید وی خورد و یوز مانند
پلنگ خواب بسیار کند اول کسی آن جانور را بر دوش سگ ساخت یزید پلید علیه اللعنة
بود گرگ چون آن جانور در خواب شود یک چشم وی باز بود و یکی پوشیده و در صحرا فریاد کند
هرگاه [illegible] بگیرند هر چند بچوب و شمشیر زنند آواز بر ندارد تا بمیرد گرگ از مسافت یک فرسنگ
بوی مردار شنود هرگاه خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون

آویزند گربه مبا آنجا نرود و پوستش چون بر گوسفندان اندازند موی شان بریزد **کفتار**
از گفتار بعضی علمای آثار معلوم شد که کفتار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد و
بحماقت اشتهار دارد چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات
آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیز گاه بر
در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گویند خرس از دهان زاید و در زمستان بکم تر
باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پای خود
بمکد تا فربه شود و خوردنی را در زمین ذخیره کند و نهایت محیل است اگر بر وی درختی رسد ترسد
که آب او را ببرد و سنگی کلان را بر سر گیرد **خوک** قوت مجامعت او از همه حیوانات
زیاده بود و یکماهگی نرش بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیاناً
در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید از غرایب آنکه چون
خوک را پیشانی بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد ایضاً اگر چشم
او را از حدقه بیرون کشند بمیرد دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد
آن دو روز خوردنی دهند فربه شود نصاری او را باین طریق فربه پرواز کنند و تصویر خوک
اگر با تصویر ابلیس یکجا کشند در حضور شیاطین و سحر اثری تمام دارد **روباه** بحیله و تدبیر
نظیر ندارد گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا کیکها بر گرد دماغش
جمع آید آنگاه غوطه زند و ببرد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و بر پشت خوابد و پاها را بلند
سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیکش روند و او بر جسته آنها را صید کند در
ضعیف بلور نوعی از روباه است که از درختی بدرختی بپرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا یابد

و همچنین در کابل هم هست نقلست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شخصی بتی داشت و همیشه نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباه بدانجا رسید نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست این حال را دید بت شکست مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند زبانش را در سرای گذارند ساکنان آن موضع از نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برند که آنجانور سالی نر و سالی ماده است و این سخن اصلی ندارد اما حایض شود و خنثی می باشد و گویند که چنیان از خرگوش می گریزند چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد بدین جهت هرگز بدریا نرود **دسوسما** هرگز آب نیاشامد و باستنشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و نشاید بیضه آید و نرش را نیز در ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد **بوزینه** از تمامی جانوران با آدمیان شباهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد چون دست دیگر با خصم با بوزینه غالب شد در وقتی که حریف با تخانه رسانید طبقی کلان که در آن مجلس بود بر سر آورده گشت او را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از پوست بوزینه غربالی سازند و بآن گندم و جو به بیزند و آن را بکار برند محصول از آفت ملخ ایمن باشد **بوتیمار** عرب او را مالک الحزین گویند جهت آنکه همیشه بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد و سگ بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است در نگارستان نوشته

قزوین شخصی سگی داشت وفات یافت آن سگ همراه تابوتش تا بر سر قبر رفت آنگاه
بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد
گربه چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از آنجمله گربهٔ زباد است و آن جانور دم دراز دارد
و موی وی مایل بسیاهی بود گربهٔ زباد در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
در آن ایام که زباد دهد چوبی نصب کنند و گربه بر گرد آن چوب گردد خود را بر آن مالد
زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب گربهٔ اهلی آنکه
چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوردی و تاریکی این اختلاف
در یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر المضرت است گویند
اگر دمش را ببندند و در خانه دفن کنند دیگر موش در آن خانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را
ببرد باین دستور که تخم را بر پشت گرفته و دم در دهن بالای تخم آورده ببرد اگر تخم مرغها
بر بالای طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بخسپد و موش دیگر بیضه را از بالا است
بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند زیرین برخاسته بیضه را دور تر نهد تا موش بالا
بدستور اول بیضهٔ دیگر افکند گویند وقتی موشی بیضه را از این لب دریا بآن لب دریا قریب یکصد
ذرعه برده است و موش در میان آب غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بنشاند
باز بآرد غوطه زند تا تمام را ببرد **راسو** شبیه بموش است و از موش کلان تر در خانه کبوتر
مار ماند کما و را میخورد وقتی در حجرهٔ راقم در شهر امرتسر راسوئی با چند بچه میبود و شور و
غوغا و شکست و ریخت موش می داشت روزی بچگان را گرفته پیش روی من میگردید
پس گفتم تا یک پنجرهٔ فولادی موش که طلبیدیم که این راسوها را گرفتار کرده بیش شهر حواله

سگان کنیم بجز در این سخن تا سوا او از برداشت هر سه بچه خود را گرفته از دروازه بیرون رود و دیگر
ناپدید شد من بعد کسی از وشان نیافت **خارپشت** شب آه رود و بخوردن افعی
میل کند اگر افعی او را گزد جو خورد تا نیک شود **سلحفاة** که او را سنگ پشت و کشف
نیز گویند چون تخم کند نظر کردن در روی بچه بیرون آرد زیرا که در شکمش در سختی بمثابه است که
اگر تخم او را بشکند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را سر ماضر زیر سلند زده
با عتبار عظم عقبه نام او را الصیغ جمع آورده اند مار بزرگ است گویند چو مار سه تا از سال شود
اژدها شود و صاحب مجمع النوادر چنین نوشته که در حنفیت که آن را محموده و سقمونیا گویند
و در دواها بکار برند در بهار گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل را خورد مستی و کیفیتی
در وی ظاهر شود بمرتبه که بنیاد خوشحالی کند و تهور و بیجا حرکت بخاطر آرد و بجنگ مار که
دشمن او ست میرود و چون بسوراخ مار میرسد آواز برآرد و مار از آنجا برآمده گنجشک را
میخورد و فی الحال آن کیفیت و مستی در وی نیز اثر کند و مار بحرب گوزن که دشمن قوی
اوست میرود گوزن مار را میخورد و گوزن را نیز همین حالت دست می دهد و گوزن بجنگ
پلنگ رود و پلنگ او را هم از هم دریده میخورد و بعد آن پلنگ را مستی پیدا شود و هر سه
مرد و از غایت کیفیت میخواهد که سر پنجه بر ماه زند از بالای کوه بزیر افتد و خورد بشکند و بمیرد
بعد از چند روز کرم در وی افتند یکدیگر را بخورند تا یکی بماند و او اژدها گردد و جثه و قامت
بمار می ماند و دندان و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و پرهایش چون گنجشک و
علم تنی گویند تنی که در دریای کلانست نیز اژدها است مثل ماران خورد پس بدریا
شود و مارها را خورده و عظیم گردد و بغایتی که دم او یک فرسنگ دراز باشد در زمستان چه

از پشت خود را گرم کند سهر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه بیننده از چندین میل بنظر می آرد که قوس قزح است چون پشت فرود آرد یکقطره آب در دریا نماند که در جنبش نیاید و چون جانوران دریا از شر وی بحمد تعالی نالند حق جل و علی ابر برانگیخت تا او را برداشته بر زمین یاجوج ماجوج افکند و جماعه آنجا بان بلیه عظیمه را صید شگرف دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است از انجمله یکی مکلله است که مجرد دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماریست که خال های سیاه و سفید دارد دیگری افعیست و آن نیز چندین رنگست و در اقصای کشمیر بطرف تبت ... ست و در آن افعیان بزرگ که گاو را فرو برند و افعی بدیدن مرد نابینا گردد و ... نیز از سوجهه نیز کور شود درخت بادیان را پیدا ساخته چشم خود بران مالد تا بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز بروید همچنین اگر دندانش را برند دندانش را بر کنند بار دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون بود گوشت افعی مقاوم سموم است چنانکه در قرص افعی و تریاق فاروقی مختار اطبا است و مردمان موضع کرپوه و شار که در کشمیر است افعی را گرفته میکنند گاهی از شکم او کبک یا جانوری درست می برآید آنجانور را در گل حکمت کرده اعلی قلعه بسیار زند و در دواهای باه و امراض قدح مستعمله بکار برند خاصیت عجیب مشاهده میکنند و مطلق مار را شراب و سرود میل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوارها و شاخهای درخت حاضر آمده سماع میکنند و هر گاه بر شراب قادر بود چندان بخورد که بیخود شود و گاه باشد از مستی بمیرد فرد نشنید آتش طلب من بجرعه ساقی بریز باده که پیمانه پر شود ...

عجیب خاصیت انکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را
بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشند بزنند بمیرد کرگدن بقول صحیح از دهان وضع
حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کرگدن آدمی مرده را نگزد تا وقتیکه بدست تعرض
نشود نگزد و چون کرگدن افعی را بگزد فی الحال بمیرد کرگدن صورتش بگاومیش
ماند یک شاخ بزرگ بر سر دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند چون شاخ را
بشکافند اندرون منقش بود بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن غریب باشد
و از آن کمربندها سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتر بها نمایند و توام گردن و دست
و پای وی از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاهدارد تا هلاک شود و در گدازش آید و چشمش از روغن
فیل پر شود و اینمعنی سبب هلاکش گردد رخ جانوریست که هرگاه کرگدن و فیل را با
هم بیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و بگوشت شان اوقات بگذراند
گویند کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال ماند و
بعد از آن سر از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون تمام
کند خود را از آنموضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت شفقت
باشد بگریزد و بنابر این درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوستش از هم فرو ریزد فیل
جانوریست بغایت ذکی الحس و ترس و بجمالی بجفت میل نماید و ماده اش تا دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جائیکه چشم کسی بر آن نیفتد کند سه سال دیگر نزد گردد
نگردد و نر فیل بر ماده بغایت غیور باشد و عمر او بقولی تا چهارصد سال و بقولی المنفعة

کیفیت گرفتن فیل آنکه جهت وی در راهی که عبور و مرور دارد چاهی عمیق حفر کنند و بالای
آن چاه را بخس و خاشاک بپوشانند بلکه قدری خاک بران ریخته چو بالای آن بیاید
فیل در آنجا افتد و سه روزی گرسنه گردد و بعد از آن شخصی بسر آنجا رفته
چوب محکم برو زند و از آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل
مانوس آن کس گردد و باهستگی آن شخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد پیش
داده او را گرفته بفیلخانه رساند **نقلست** که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از پادشاهان
هند گریخت و فیلبانان از عقب او رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاهها کنده
چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت
و پیش خود بر زمین می نهاد تا داند که چاه کجا است و از آن قاعده در ماند و لاجرم
فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل شغف بسیار داشت بالآخر
فیلبان بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شد و قتیکه فیل بدانجا رسید
خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی که بر پشت و پهلوی آن فیل
بسته بود هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را
میجنبانید و میجست آن شخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان
بهر پهلو که فیل میغلطید به پهلوی دیگر میجست و فیل بهاو کجکهای محکم بسرش میزد تا فیل
عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در بارهٔ آن فیلبان انعامات
فرمود گویند که احیانا ملوک هند تسکین غیظ و قهر به جنگ روز در جنگل بوده از فیل جنگ
نمایند و بآن مباهات کنند تجار فیل بهنگام بهای بالایات برند و دستی بود در

بالتماع قبا بکرد و فروشند و حکایات کینه ورزی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانوریست
دستهایش از پاها درازتر و سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش [illegible]
یوز و دُمش شبیه بدم آهو و به وقت رفتار نخست پای چپ را بردارد و بخلاف حیوانات
دیگر و مولفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود از و حیوانیکه بعضی از
اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه بمادر بوجود آید هرگاه آن حیوان با گاو
دشتی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد و شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بر ستاره سُهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نهایت کثیر المنفعت است و [illegible]
خوردنی قباحت کند اگر مهار را کودکی کشد سر نتابد بلکه وقتی موشی شتر را مهار
گرفته بسوراخ خود درکشید و باوجود اینهمه کینه در دل او پایدار می ماند و بتدبیر از
خصم خود انتقام کشد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما سمت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه مرویست و سواری اسپ کم
از پنجساله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود ۞ دم صراحی و سم پیاله بود
پیش آنکه که او خرد سنج است ۞ چار در چار و پنج در پنج است ۞ در نگارستان آورده
که پادشاه سیغاب و تاشکند برسم تحفه بحضرت امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که دو
سر داشت و دو پای بهر دو پایش و پرکه بدان طیران مینمود حمار دو نوع
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند که اگر خر اهلی بر بالای بلندی باشد و آواز شیر شنود
خود را از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهلسال نبود اما خر وحشی دو صد سال
عمر دارد و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند یکی [illegible]

نوعی از اردشیر بابکان دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی نر خر وحشی آمیخته حمار وحشی
از او حاصل شد . چنانچه گور تمامی بدان دراز گوش پیدا شود دانسته نتیجه اسب و دراز
گوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد نگذرد [illegible] او کند و آب دهن
آن اندازد صحت یابد و کسی دیگر اینجا بگذرد او را زکام شود مختصر چند نوع باشد
از انجمله گاومیش که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد نقلست که در زمان سلطان
جهانگیری گوساله شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین
میرزا گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کرده بودند بیرون آمد چشمهایش در زیر حلقوم بود
گوسفند [illegible] ملایم ترین انواع است نسبت بانسانی آدم و صاحب حبیب السیر در
بلخ گوسفندی دیده که شش دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و بر
زمین نمیرسید ایل و او را گوزن و گاو کوهی نیز گویند گوزن تا سالی شاخ بر نیارد
و شاخ راست بر آورد در سه سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد
و تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز بروید از غرایب آنکه
گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بجنگل آیند
رودی [illegible] جهة دیدن او بساحل آید گرفتار گردد دیگر آنکه گوزن در تابستان افعی خورد
چون حرارت بروی غلبه کند بجانب چشمه [illegible] برابر آب بایستد [illegible] از دهن
بیرون ریزد [illegible] شود و چند [illegible] از دندانش بیرون برود اگر
چنین نکند بمیرد گویند بعد از خوردن افعی [illegible] آب در گوشه چشمه ظاهر شود و مانند موم
منعقد گردد در آنرا از دفع زهر حیوانی خوانند [illegible] غضب شدیدی باشد که [illegible]

رولان لوزن بیرون اید وان تریاق التر سموم ست و مؤید ایمعنی احمد بن نصر الله
خلاصة التجربة از کتب معتبره حکما نقل میکند ملاحظه طالب کلام کرده بتحریر آن
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادر
بهمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که ادویه دعلف از کوه ابه شهر می آورد گوزن
ومیکه بر قله کوه دست و با دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریبانه و بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه بر او حربه زد و او را بیای فکند و ذبح کرد
در شنای ذبح دیکه در دهن او مهر افعی بزرگ گشت تیم جاویده در دهنش مانده احتر
بمشاهده نجات زیاده متعجب شد و در حال شکم او بشگافت و چون روده های او را
ملاحظه نمود در روده که او را بپارسی هزار خانه گویند سنگی املس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارسناسیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط
بود از ملامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
نمود حقیقت را واضح داشت ارسناسیوس بعد از اندک تاملی سر باخنوش آورد
پرسید که دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف لبید داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گره سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آن موضع پوست کنده اند ارسناسیوس حکیم چون این علامت
شنید متوجه خرم زاد شد و گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و کف

زرد مایل میباشد و دوم گربه سبز رنگ میباشد و در رودهای او دو سنگ تحجیر
متولد میشوند یکی از آنها تریاق جمیع زهرهاست دیگری خاصیت زهر هلاهل دارد که فوراً
انسان قاتل تواند بود پس ملک خرم زاد گفت ایها الحکیم این را تجربه باید کرد گفت
کسی را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنید تا این سنگ را تجربه کنیم ملک فرمود
که تا از زندانیان هشت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد
قتل شما واجبست یا نه گفتند آری ملک گفت مرا سنگیست مشتبه میان زهر و تریاق
آنرا به برای امتحان بشما می دهم اگر زهر بوده باشد شما بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاق زهر باشد شما را منافع بدنی بسیار حاصل
خواهد شد بعد از آن آزاد خواهید شد بعد از آن حکیم ارسطاسیوس آن سنگ را که وزن
چهار درم بود در میان هشت نفر به هشت قسمت نموده در حضور ملک خورانید و بر ایشان
جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از محل ملک
بیرون رفتند یکی از ایشان نارنجی را بکشید و هفت نفر بالای آن هیچ نخوردند
بعد از پنج روز ملک آنها را طلبیده استفسار احوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا
یکسال خفقانی شدید بنوعی حادث شده بود که بهلاکت خود جزم داشتم اکنون بمجرد
خوردن این سنگ بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت که مرا دردسری عظیم
مزمن بود از خوردن آن تمامی دفع شد سیمی گفت که باصره من ضعف بسیار داشت
الحال در روشنایی قوتی مثل ایام جوانی می یابم چهارمی گفت که درد معده میداشت
بود بمجرد ورود این سنگ در معده من زایل شد پنجمی گفت که از مدت بدرد انو

مبتلا بودم الحال این شکایت نماند و شخصی گفت که مرا بواسیر مولم بود اینوقت اثر
کرده در بدن من نشانه قوت پیدا شده منفی گفت که اگر زمان بعید بر ساقین من
ترم ضیعه بود که همیشه آب منتعن از آنها میرفت کنون آنهمه رو بخشکی نهاده به صحت
مبتدل شد بحالت آشتی آمد شخصی گفت که از مدت دو ماه درد سر عظیم حادث شده بود
که از شدت آن فریاد نالیدم کنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد
زیاده شد حکیم از سیاستمو پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بودی
گفت یک نارنج ... حکیم گفت این شدت درد از خوردن نارنج بودست
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع انداز انتشار حرارت
این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه در دوا ترشی منع فرموده اند و در هیچ دوای
ذی خاصیت مثل پازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
وجه تسمیه این سنگ به پازهر آنکه گفته اند که آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بجانب
رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابران از غایت
اضطراب و سراسیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد بر آورد که مرا پازهر ده چون
آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ پازهر قرار باید داد و معروف
آن پادزهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از ان در هر مرض از امراض در کتب
معتبره طب مفصلا مسطور است آهو چند نوع می باشد از انجمله قسمی است که از ناف
او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و ...

سایر انواع آهو بزرگتر است و دو دندان سفید خوش نما در فک اسفل دارد و پیوسته

سنبل میچرد **نظم** بود چشم بتان پیوسته مایل * بخط مشکلین * چرا می تو نه هر زمان با

بسنبل زار آهو را * و مردم در سنبل از سعرض آهو نمیشوند تا و قتیکه خون در ناف

مجتمع شود خارشی او را در سا انجا پدید آید توقت او را صید کنند و همچنین فار المسک

و مشک او را در میان جو گذاند تا نیک بوی دهد چون در میدان احوال سباع و جانوران

چرنده تک و دو نموده شد طایر قلم در فضای احوال جانوران پرنده در پرواز آمد **شتر**

مرغ هرچند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پر دارد بیضه می

نهد او را از طیور شمرده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پاها کوتاه است در صورت بجمع

اندامش به بط می ماند و در عظم جثه مانند گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست

اصلا آواز نشنود اما سامعه او بغایت قوی است و آب نخورد الا اندک اگر یک پایش

را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به بلاهت و حماقت مشهور است چنانکه

در وقت فرار از صیاد سر خود را در یک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد

گویند شتر مرغ بیضه ها را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخش دیگر را بخورد و یک

بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرمها از انجا بیرون آید و خورش بچگانش گردد

و انجانور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر فتاره بفروشند در زمان سلطان

حسین میرزا شخصی شتر مرغ بهرات آورده بود خوانده میر صاحب حبیب السیر

که من بچند کرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با تش سرخ میساختند و

پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

هم از امیر علی شیر نقل کنند که میرزا الغ بیگ از سفر بیضه شتر مرغی جهة سلطان
میرزا آورده و آن بیضه قریب دو سال در خزانه بود بادشاه آنرا جهة قبضه کمان و
اخته چون بیضه را پاره کردند از انجا بچه شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از ان
ع هر چند اینواقعه از ان غریب تر است که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب در را
امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مرات الیمان از شرح مقامات حریری
مصنف آن ابو القاسم عبد الله بن عسکر لیستا آورده که در زمین اصحاب رس کوهی
بوده بارتفاع یک میل و در انکوه از قسم مرغان بسیار بوده در یکسالی یکنوبت مرغی
بزرگ خلقت و طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و در سایر اعضای
از هر حیوانی نمونه می نمود در انکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی را
هلاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آندیار میرسانید و اهالی رس آنرا عنقای مغرب
میگفتند و المغرب الذی یجی بالغرایب و چون مردم آندیار ازو متضرر شدند و نزد
پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند و بدعای حضرت حنظله شر عنقا از نسیار اند
فاع پذیرفت و فرغانی مورخ که معاصر عزیز بالله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده
که از صعید مصر طایری در غایت عظم جثه که بر ان آدمی لحیه و قضیب بود و بر پایش
ملون بود بنحو رنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن
مرغ را عنقا میگفتند و زمخشری در ربیع الابرار از حضرت عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی طایرة
اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب وجهها کوجه الانسان و صافع بطلت از

هر خبری از مرغ را الصبی را است فرموده بود بعد از چندگاه جهت زوجی مشابه او از
و بموسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدم و رزق آن را از
وحوشیکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و بانگ نمانی از آن دو ظاهر فرزندان
تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجوار رحمت حق انتقال فرمود
آن مرغان از اراضی شام بصحرای نجد و حجاز آمدند هوا و وحوش و صبیان آنجد را
طعمه می ساختند لاجرم در وقت ظهور موفور السرور شاهباز قلب و قوسین او ادنی
صلی الله علیه و سلم مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت انتمای آنحضرت
نسل آنها منقطع شد و امام یافعی میگوید آنچه در عدم اشیا مثل شده است کنایه
عنقا مراد از مرغیست که بعد از زمان مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن
نشنیده است والله اعلم **بلبل** نیز نوعیست از هزار داستان و انواع
دارد و اشکال بسیار بعضی گویند عندلیب هم مراد از آنست عاشق گل است در
موسم بهار گلی از قفس بلبلی آویختند بلبل رو بر برگ گل نهاده نالههای موزون آغاز
کرد زمانی دراز فریاد نمود یکبار خاموش شد دیدند مرده بود و جانش از قفس تن
پریده سوی آن خود رفته که بلبل از من آموخته چو شبنم رو نهادن برگل و از خویشتن
رفتن **عقاب** نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او بغایت دور بین و تیز
پرواز است چنانکه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچههای خود یکی را بیرون افکند که اطعمه دهی هر سه
بچه عاجز میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکننده استخوان

موسوم است بالهام کارساز بیچاره تواز بوی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود فرو
نهد می قادران توانست که هر بیچاره را چاره ساز است از عجائب آنکه بعضی از اهل
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود دیگانش را بر داشته بهندستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد صحت یابد چرغ بضم
از اهل راز گفته اند که باز نر نمیباشد و زوجش از طیور دیگر بود چنانچه مشهور است که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز
میل آب خوردن نکند نتیجه از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین
شخصی است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید لیلت کوتی کسری یکی ازموده که بدترین مرغان را شکار کند بهتری را
بدترین بهتر بها باشد کباب نماید و بدترین مردان … تمکس بومی اگر …
و بهتر … کباب کرد … ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشمش گشاده
و یک چشمش پوشیده هر که آن چشم گشاده را با خود دارد خوابش نبرد موش گیر
از او غلیواج نیز گویند و خاد و حدا نیز خوانند … بن عبارت مذکور است که
نحوین جانور است دو تخم نهد و گاهی سه تخم … سه بچه بیرون آرد و این صورت در غا
عرایب … گویند موش گیر بهترین جانور است در حق همسایه زیرا که از گرسنگی

بهلاکت رسد قصد بچه و بیضه همسایگان نکند لطم میکند مرد نکوی درین دارد
جار و نا چار رعایت با جار در همه کار باو شد همدرد فرق چون سایه همت
نکرد نوبتی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه نر
باشد جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد **کرگس** عرب
کرکس و نسر عریف خوانند یعنی خبر دار از کارها و او را برازی عمر و حدت ابصار تعریف
کرده اند چنانکه گفته اند که از چهارصد فرسنگ مسافت چیزی را ببیند و میگویند
از مشرق بمغرب رود و همچنین بوی مردار از دور بشنود اگر بوی خوش بوی رسد
بیمار گردد و بخوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر خورد که حرکت
نتواند کردن و گرفتار شود کرکس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا کنند
اندک زمانی بمیرد در جوار خانه راقم حروف درختی کلان بود بر آن کرکسی آشیانه داشت بود
یکمرتبه طفلان بیضه او را شکستند او بار دیگر بالاتر از آن بر شاخی بلند آشیانه ساخت
و باز بیضه انداخت و بچه کشید بار دیگر طفلان محله بچگانش از درخت بر زمین انداختند
آنها بر خاک طپیده مردند کرکسی هم فی الحال از درخت او فتاد و در دو سه دقیقه طپیده
و مرده بماند **بگلگ** گویند جانوریست زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن
استخوان بگلگ بار غم و اندوه از دل بیرون برد اگر کسی در آب رود و چشم بگلگ
همراه داشته باشد غرق نشود و هر چند که شناسند کبوتر جانوریست نهایت مقبول
و انواع بسیار است چون حلقه بیاد و بغدادی و شوشتری و شیرازی و نرد
و صحرائی و طبیعت کبوتر آنکه از هزار فرسنگ نه آشیانه معهود دور افتد و ده سال

آن بلند طلب همان موضع کنند کبوتران نیز مثل آدمیان نیز با یکدیگر تعشق ورزند و در وقت
جفت شدن سر و روی همدیگر بوسند لهذا در اصطلاح شعرا کبوتر دم بوسه و قبا بر اگویند
دار از سطو منقولست که عمر کبوتر به هشت سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف
متصف هست ازانجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار
و پای وی سیاه بود و بر سر اکلیلی فستقی داشت و در زمان سلطان ابو سعید میرزا
طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده شد
که پاهایش سرخ بود گویند هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس بیضه او تناول
نماید لکنت در زبانش پیدا آید **طاوس** بسبب صورت بهترین طیور است در سه
سالگی رنگ و رونق و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد ماده وی در سالی یکبار
دوازده تخم کمتر نهد بلکه خود بسیار بازی کند و تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر
ماکیان نهند و ماکیان آن بیضه ها زیاده از نه و عدد محافظت نتواند کرد و در رسالة
الصید آورده که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون نر
مست شود در گرد چشم او اشکی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد و ازین سبب بیضه نهد
آورده اما از بسیاری ثقات شنیده شد که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
مانند نوبت خروس و ماکیان مشاهده نموده ایم و از غرایب آنکه چون چشم
طاوس بر طعام مسموم افتد آغاز رقص کرده فریاد زند غلام علیشاه دهلی از زبان
میرزا مظهر جانجان نقل میکند که طاوسی بر زن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت
مهما همچو زن ورد افواه ملامتگران افتاده که معشوق جانور است از طعنه مردم

غیرت بجا بهم رسانیده آن طاووس رقص کنان نزدیکش رفت گفت چشم سوم من کنا
طاووس که عاشق جانانه بود چشم سوی او نهاد آن میل گرم در چشمش کشید و گفت
چشم دیگر پیش من نه طاووس که اختیار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگر پیش
گذاشت زن بیرحم میل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاووس نادیده بجمال [illegible]
گوهر جان در قدم جانان نثار نمود زن نیز در حسرت همین ستم پس از چند روز درگذشت
خروس عالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین برین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که فرشته
ملکی می بیند و بانگ کند و خروس بر ماده خود غیور است و بصفت سخاوت
مشهور گویند تطیر و فال بد گرفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
بنابر آنست که چون کافه برایا بیمن معدلت کیومرث از جمیع مکاره و بلایا محفوظ
و محروس بوده اند لاجرم او را برابر جان و جنان دوست می داشتند در شب
که بمرض موت مبتلا بود اتفاقاً خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال
پادشاه ارتحال نمود بنابر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن
او مبادرت مینمایند **دراج** خروس دشتی بود او در هوای خوش و موسم
وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و وقت هبوب باد جنوب لاغر گردد
و از پرو بلند بماند **کبک** از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غرایب آنکه
کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خاک

بر پاهای خود خاک بشند و بیضه نهد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه اگر بچه نر شود کبک نر مخالف
ماده کبک ماده بیضه را که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک نر ماده خود در غلبت غیرت بلند ورده
سال عمر یابد **ہدہد** قاصد حضرت سلیمان علیه السلام است بجانب بلقیس و او آب در زمین چنان
که مردم در شیشه به بینند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگهدارد بر دشمن ظفر یابد و او
در خانه بیاویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر ایمن باشند **فاختہ** با آدمی انسی تمام دارد همیشه
پیوسته در موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار نیاید
نگردد زیرا که هرگاه آواز آن بشنود بگریزد و فاخته چهل ساله شود از زبان میرزا مظهر جانجانان
دهلوی نقلست که جوانی بیرحمی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دوم تا دیر تنهای بنا آورده
خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک چیده فراهم آورد اخگری سوزان بمنقار خود
برداشته بر آنخاشاک نهاد و بجنبانیدن پرها باد کرده تا آتش در گرفت و شعله برخاست
خود را در آن افکنده بسوختن **نظم** عشق بازی است حیله سازی نیست : عشق بازی
مکن که بازی نیست : **قمری** آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد
و در فراقش ناله کند تا وقتیکه بمیرد **نظم** مفت آنکس که از اندوه مرده جان بدر از کف
برده : رفته دنبالهٔ جانان چالاک : بهم آسوده بهم بالش خاک : نه شکایات ز دوری بیجا
نه حکایات صبوری باقی **چرغ** مانند سایر طیور دانه می چیند ولی آنکه ناخن درنده داشته
باشد مثل سباع در خوردن گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چرغ هزار سال رسد
و نر و ماده بلب نقیض گرفته بر آن رفته اند و چرغ بکثرت مجامعت مشغوف است بنابران نهایت
قلل عمر نمی یابد **فرستمرک** و قبل خرستوک و قبل زرشنک طایریست بغایت معروف

مروف دارد و ازوی غرایب بسیار منقولست از جمله آن که چون دشمنش عزم کند بر وی و بچه وی دفع
خفاش که دشمن بچگان ویست همواره کرفس در آشیانه خود اندازد که خفاش از بوی کرفس
بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند بتصور آنکه او را علت یرقان
حادث شده فی الحال رفته برگ یرقان آورد دیگر آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سقف آشیانه
فراشتوک در خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فراشتوک آمد آشیانه را ویران
دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان میکرد تا وقتی که فراشتوک بسیار جمع آمدند هر یک
مقداری گل و خاشاک در منقار و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پائین شده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود به یک لحظه خانه دیگر ساختند و آنجا نو آنجا آمده و بیضه نهاد
و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فراشتوک در نظر
بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که با آشیانه رفته بچگان فراشتوک بخورد حیوان وی آن حال
مشاهده نمود بیرون دوید پیش از آنکه مار خود را با آشیانه او رساند باز آمده نزدیک مار
پریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطاقت شده از سقف خانه پایان افتاد جمعی بر جانور
او را بکشتند و در دهانش ملاحظه نمودند دیدند که فراشتوک خار خسکی در آنجا افکنده بود بدان
سبب شر او مندفع گردیده هر چند وقوع این امر قلیلست بعید مینماید لیکن چون از ثقات بسماع
افتاده بود بقلم آمده **عکه** بدزدی و خیانت موصوف است و بیضه خود را برگ درخت
پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک تخم وی رود گنده میشود و همچنین عکه
قوت خود را نیز نهان کند گویند غیر انسان آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی
پنهان نگاه نمی دارد **غراب** چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

ینست که در جای جفت شود تا که هرکس نه بیند و بعد از آن بعضی علما بران رفته اند زاغ
آلمیکند بعجز سا که طعمه منقار خود بر ماده دهد و قناعت کند و آنچه متفق علیه است آنست که غراب
با یک ماده مگر جمع و مواصلت نمیکند دارند و از جهت بعهد و فا منسوب اند و در اشعار
معشوق بیوفا را بزاغ مثل میزنند دیگر نکته غریب آنکه چون بچه زاغ از بیضه
بظهور آید مادر آنرا از آنکه بنظر نماید که چند روز گرد آن نگردد و در آن ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد هرگاه زاغ بچه پر برآرد بدر آید
تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین آبیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری کلاغی
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب وحد الله کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میشد گفت
لا اله الا الله محمد الرسول الله **کلنک** جانوریست ابله و دنگ زیرا که در اوقات که در هوا میپرد
چون کسی دست جنباند و اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود و آنا یک صفت نیک دارد
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا رود او را همراه برد و در طعمه مدد نماید قطعه
شعری تو اگر بهشت خواهی : جنت ته پای مادر انست : حق گفت رضای مادران
جوی : زیرا که رضای مادر آنست **جنبا** او را بفارسی بغدری گویند و وی مرغیست
تیز پرواز چنانکه نوبتی در بصره بغدری صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد
شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی بمیرد
ضرب المثل شده اگر پری از جناح بغدری کنده شود و پر تیر بیرون آید غصه تیر گردد گوشت
بغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحومیست **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم
یکی بیضه نرا زرد و رنگ گردد در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نو چه را دوست دارد

سمندر مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پرورش نموزد و گاه باشد که آتش از و شعله زند و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچه کند گویند هزار سال عمر کند و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزاند بعد از آنکه بر آن خاکستر باران بارد سمندر دیگر از میان آن طاهر گردد والله اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت خفاش که او را شب پره گویند و او طایریست بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچه زاید و را شیر دهد و بر وا کند و بخند و مانند آدمیان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده سوای خفاش جانوری بچه نزاید و از چارپایان سوای سوسمار بیضه نیارد لذ خفاش آنکه محل پرواز در شبانروزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و اخیر غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چشمش از دیدن عاطل می باشد دیگر آنکه در وقت پرواز خفاش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش دانا پیر دانا او را صید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش بدعای حضرت عیسی مخلوق گشته بنابران صفت وی غایت ندارد و مرغ مسیح شهرت دارد تمام از غرایب آمور طبیعیه غیر مشهور آن که مذکور میگردد نقلست که بر سواحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضائش سیاه و آن طایر ازان موضع بجای دیگر نرود و پیوسته ماهی آن بحر خورده و هرگاه در پرواز آید بلفظ فصیح گوید که الله فوق الفوق چنانکه هرکس این کلمه را بشنود دیگر در حدود مصر سیمرغیست که او را قاقنوس گویند

...ی همراه کشتی در پرواز باشند و هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی شود
که از جانوری ضرری متصور است نوبت بانگ کند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک آن
اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانوریست اتفاقاً شعله رو نبر جهاز می نشیند تا بر چوب
تیر که ایستاده می باشند و آن را دبوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هرچند ملاحان
توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد که
بر جهاز ما نشست اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز ته شدن نمود که به یکبار آن
جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بجال انداخت و ملاحظه کردیم شل غایط آدمیان بود
و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یکجنس بر درختان می باشند
و مرغان دیگر بجثه گنجشکی هم از یکصنف می آیند و مگس و پشه میگیرند و بآنمرغان می دهند
چون روز بآخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم میگیرند دیگر در ولایت
زنگ مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد هرگاه مار قصد بیضه او کند او بیضه ها
چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند و چون
بچه بیرون کند ماده پوست بیضه ها را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه
گرد بچه آنجانور نمیگردد و آنمرغ بر هیچ درختی آشیانه نمی سازد الا درخت کافور و دیگر در جزایر
سقلاب طایریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آنمرغ می آید و در پیش کشتی
ملاحان در عقبش میرانند و بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که
... رنگ دارد و آنمرغ دهن خود را پر آب سازد و بر کوهی می نشیند دیگران خود را بوی میرسانند
آب از دهانش میخورند و چون آب تمام شود باز برسر شغل خود میروند و د...

ایست که ملخ خود را بطریقی که دم ملخ را میگیرد و دم می برد اگر مار قصد او کند میگذارد
درمیان زمین او را میگیرد و ملخ را از زمین سختی میرساند انگاه رها کند ملخ زمین
نخست خورده و بمیرد بعد از آن لشمه آنمار را میخورد تا دم مار او می اندازد زیرا که
اگر آنرا هم بخورند کور شود و سارق حروف چند بار مشاهده کرد که کرگس این عمل ملخ با مار
بوقوع آمده دیکبار مرئی شد که کرگسی ماری را از زمین بر داشت در هوا برده
ملخ در وی چیده هر دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند
و دیگر در فرهنگ جهانگیری آمده که جفتک با اول مضموم نام مرغیست که نر آن
یکبال دارد و بر یکجانب آن بال قلابی و ماده اش نیز یکبال دارد بر یکجانب
آن حلقه هنگام فرود آمدن از همدیگر جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل
پرواز کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازند و باهم پرواز کنند و بزبان عربی
انهار الانفک خوانند دیگر ... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در
دریای روم جزیره ایست موسوم بجزیرة البلور و در آنجزیره اصناف مرغان را
یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر تفاصیل آنها
ربع مسکون و غرایب عالم فیکون بسیار و بیشمار اند احاطه آنها مقدور
مقصور البیان خامه مکسور اللسان نیست بل کان فی الایام ...
و اعجب عجایب آنست که آدمی بغایت غافل و ذاهل است حالانکه مضاجع و مقابر
و اجداد و اصحاب و احباب خود می بیند و گلی از گلبن عبرت نمی چیند الهیکم
التکاثر حتی زرتم المقابر ... تا کی بال ها کعبه دست ... دنیا بگذار و در نظر بیا

دشمن دوست با خود میبرد اگر کسی ننگ جوید می جنبد از زبان شر سکینه
سمه هزاران قبایح شود در دلش همه خطور نکند تا به بیان چه رسد مردمان
از خطاب قارونی دمد خود در طلب سیم و زر رنجت الشری حرص رود خداوندان
حشمه به نخواهد مرودی نوازد و خود سبب برد دست تکبر تا آسمان تجبر برد خدا عز وجل
دوست داشته هیچ تن با امر و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از
حکم او بیرون نمیرود و دنیا را بیوفا دانسته ثواب باقی بر زر فانی نمیخرد و قیامت را حق
دانسته از بازپرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست ز ویرانه جهان
تعمیر کارخانه دنیا بغفلت است ای بسته دل بهیچ و همه رفته از کفت امید پایدارت
دوستی ولت است از خون داج خاک امل سبز کرده شاخی که میوه حسرتش و برگش
ندامت است در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند تو داده تن بچاه ضلالت اینچه
جاهلیست خاتمه بعد الحمد والمنة این نامه نذرت علامه که مسمی زبدة الاخبار است
بعنوان ختام معنون و بزیب تمام مزین شد و سال تاریخ هجری ازین رباعی مبرهن گردد
رباعی چون زینت اختتام شد نقش بیان در معنی تاریخ قلم خواست زجان تا گفتا
چون طوطی اندیشه لبسوده آمد بر قم زبدهٔ اخبار جهان اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای رنگین عبارت
در غمدوبت و سلاست سلسبیل و نسیم اساد اشائتش و لطافت چون نسیم شمال و صبا
شرش ... ... رااز اوج اعتبار انداخته و نظمش نظم ثریا را بیمقدار ساخته بسیار شبهای

نابرو رسیده دود چراغ سرمه چشم گردیده که اینکار نامه از سواد به بیاض
آمده الحال التماس بفیاض از ناظران سخن شناس آنکه در تفضیح و تقبیح نکوشند بلکه
اخلاق حسن را کار فرما شده بدیباچه دیبای ذیل کرم بند

مثنوی ای بالسته در دام جهان : دست همت را نهان :
خویش را بشناس تا خود کیستی : آمدی اینجا برای چیستی : بهر کار آمدی ماندی
بار : روز شد بیگاه آخر شرم دار : در تجارت گر گذشتی معمور زاد
راهی هست لازم در سفر : غنیمت دخترند است نیست سود : بار این دم غنیمت
دار زود : اعتبار کار باشد بر اخیر : عمر آخر گشت کاری پیش گیر : آنچنان کاری
اگر رنجی بری : تا ابد خورم نشینی برخوری : سیر نمای در گلستان وصال :
مثنوی گلچین ز بستان جمال : یک زبان و یک دل و یکسو شوی : یک طلب
یک خواهش و یک خو شوی : رسته از بند طبیعت پیشگی : هجر و وصل و قرب و
بعد تو یکی : تو که و شادی کدام و غم کدام : فارغ از هر چیز باشی والسلام :

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه آمین یا رب
العالمین الحمد لله علی لطف الابتداء و حسن الاختتام فی هذا الکتاب المسمی بزبدة الاخبار
از تالیفات زبدة الفضلا و قدوة الصلحا بلبل هزار دستان شیوا زبانی طوطی شکر
مقال اغستان شیرین بیانی شرافت مرتبت جناب مولوی محمد حسن صاحب قادری
کشمیری تخلص بسعدی مد ظله که این نادره مثال مبارک فال از قالب طبع چون طاه زرین
بال از آنچ گرامی محمود گشته دست آموز رشکگاه این دار الانظار نکته پرور ساسی [illegible]

ہیچمدان خاکسار احقر عبادالصمد المدعو ابا السید عبد الاحد قادری ندرابی بالوسوی

ان الیہا والیہ دستکار خانہ استاد المطبعین جو

بر تیر تاریخ غرہ ماہ جمادی الثانی ۱۳۸۲ھ بچھانین قطعات

تاریخ ہجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب دام فیوضہ

تخلص

نونہال آل

در عبارات معنی روشن

نظم بہتر ز لولوی شہوار

از افادات قدوۃ الفضلا

بر سر مخلصان صدق و ...

گفت ہاتف ز سال آن ...

دلکشا نسخہ شدہ

جنت العدن

سر عالم نمود ناظر او

سر قادری ذی مقدار

از پی انطباع تاریخے

شد مطبوع عندہ ...

المناعات حادرد

نزہت صغار و کبار

خوشتر نثرہ پرنیان

گلبہار نگہ شدہ طیار

بسط اللہ ظلہ ابدا

خواست زیرک نطبع فکر تمام

۱۳۸۲

تاریخ عیسوی صوری و معنوی ایضا منہ دام برکاتہ

شد چو مطبوع نسخہ مطبوع

نکتہ با ناطر سرو گفت

قطعہ تاریخ ہجری بلیغ دو

کتاب دلکشا اور نزہت

از ہاتف اوسخن ...

دل از ین کار شکر بیحد گفت

... در از بان بیعہ

ہو ...

بلی ناظرین کیا خوب ...

سر آمد خوکر با بال زیرک

بہر تاریخ عیسوی زیرک

شصت پنج و نہ ز ... ۱۹۶۵

... ذ اب ...

یہی سال طبع معنی

... بدیہ تیدی

۱۹۶۲